

ساواکان

بیرینجی ایل

۲ باهار ۱۳۲۵



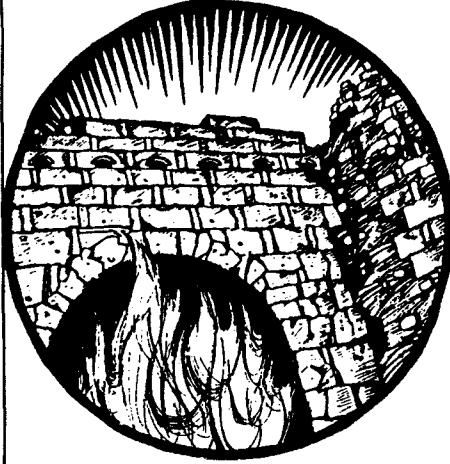
- نامه‌ای از نریمان نریمانوف
- درباره‌ی "فرقه‌ی دموکرات آزربایجان (جنوبی)"
- درباره‌ی "حزب مساوات" و خودمختاری آزربایجان شمالی
- آزربایجان و ملت آن
- اثرمنی لرین ادعاسی د اغلیق قاراباغ باره سینده
- درباره‌ی مسیحیان و سختی‌های ارومیه

(بخش اول)

ساوانان

۲: باهار ۱۳۲۵

بیرینجی ایل



(بخش اول)

□ ساوالان

د رگی سی

□ نمره ۲، باهار ۱۳۷۵

□ فاروم، ۱۳۷۵

□ ناشر: آراز

آدرس:

Postbox 204

DK-3520 Farum

DENMARK

□ SAVALAN

(periodical)

□ Nr.2 ,Spring 1996

□ Farum, 1996

د ولاندیران : توفان آراز

مقاله لریزی ، نظریه لریزی و تنقید لریزی بیزه گوند رین .

آذربایجان خلقینین قدیم دوره لر -
دن بیری قورویوب ساخلادیقی "نو-
روز" - باهار بایرامی مناسبت له
هامی آذربایجانلی وطن داشلاری -
میزا اوره کدن تبریک ائدیریب، ان
یاخیشی آرزی لریمیزی بیلدیریر -
یک.

"ساوالان"



والان درگی سی ، نمره ۲ ، باهار ۱۳۲۵

صفحه

وان

۱	ای از نریمان نریمانوف خامهای :
۱۱	اره " فرقه د موکرات آز رایجان (جنوبی) " (۲) فاطراتی د رباره فرقه د موکرات .
۱۴	اد بود های سفر من به آز رایجان [جنوبی] وز سویتوچوسکی :
۲۷	اره " حزب مساوات " و خود مختاری آز رایجان شمالی سهور حزب مساوات
۲۷	بود مختاری - چه نوع؟
۳۰	ن آراز:
۳۵	ایجان و ملت آن ار وهاب زاده / سلیمان علی یاروف:
۴۷	ن لرین ادعاسی د اغلیق قاراباغ باره سینده کسروی تهریزی :
۵۷	ره مسیحیان و سختی های ارومیه
۵۹	ختی گرفتاریهای ارومی (رضاییه)
۷۱	یجان میلاد دان قابات

عباسعلی جوادی :	
دیده تکامل پیروسی نین اوج جهتی	۷۵
محمد حسین شهپریار :	
" حیدربابایا سلام" (شعر).	۸۱
ح . صدیق :	
پیرامون حماسه‌های " دره قورقود" (۲)	۹۳
حسن جوادی / ابوالفضل بهادری :	
ساعدی و آذربایجانین گوند هلیک حیاتی	۱۰۳
سیراج‌الدین حاجی :	
فضولی نین " حدیقه السعدا"	۱۰۷
" اوشودوم ها اوشودوم" (شعر)	۱۱۱
نامه ع. عبادی به ریاست صدا و سیما ی مرکز تبریز	۱۱۳
نامه اعتراض آمیز جمعی از دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی تبریز	
به صدا و سیما	۱۱۶

به‌ای از نریمان نریمانوف به کمیته‌ی مرکزی ر. استالین، رونوشت به ر. ترتسکی، به رادکوف)

دکتر نریمان نریمانوف مقالات متعددی در موضوع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مطبوعات به چاپ می‌رسانید. با نوشتن آثار ادبی نظیر "نادانلیق"، "شمع-ن‌بیگ"، "نادرشاه"، "بهادر و صونا" شهرت و محبوبیت چشمگیری کسب کرد. از سال ۱۹۰۵ عضو "حزب سوسیال دموکراسی" روسیه بود، و با انقلابیون این همکاری نزدیک داشت. پس از انقلاب اکتبر دارای مشاغل مهم در حزب و دولت شوروی بود. در ژوئیه ۱۹۱۹ در وزارت خارجه شوروی مدیر شعبه شرق یکه در ۱۹۲۰ صدر کمیته انقلاب و صدر کمیته آزربایجان شمالی، در ۱۹۲۲ از سه صدر کمیته اجرائیه فدراسیون ماوراء قافقاز و در دسامبر ۱۹۲۲ در ره اول شورای اتحاد جماهیر شوروی به صدارت کمیته اجرائیه مرکزی انتخاب-یده بود. در ۱۹ مارس ۱۹۲۵ هنگامی که در مسکو صدارت کمیته اجرائیه زی شوروی را به عهده داشت، غفلتاً و به شکل مرموز فوت کرد. این نامه، که از متن روسی آن ترجمه شده، تا او خرد دهه ۸۰ در آرشیو ب‌بایگانی بود، و برملا نشده بود.

من از چیچرین^۱ نامه‌ای دریافت داشتم. ضمن آن می‌نویسد که باید هرگونه دست‌با انقلابیون ایران^۲ را قطع کرد، زیرا این مانع ایجاد مناسبات ما با ستان می‌گردد.
من بطور قطع گفتم که، با دست خود مان جنبش آزادی‌بخش را در ایران خفه -

از مسائل اساسی عهده اینها مطرح شده بود :

۱- در اثنای شوروی شدن آذربایجان [شمالی] اشتباهاتی که در روسیه رخ داده است، تکرار نشود. اوضاع محلی بحساب گرفته شود. جمهوری شوروی مستقل نمونه‌ای تأسیس گردد. ۳

۲- با در دست گرفتن رشته‌های اساسی صنایع، کارگاه‌های کوچک به حال خود باقی گذاشته شود، و تجارت خصوصی مجاز باشد. ۴
حکومت مساوات * صورت مجلسی ترتیب داده که در طی آن گفته می‌شود که حکومت به کمونیست‌های مسلمان تحویل داده می‌شود.

ر. سرگو (اورجنیکید زه) ° قبل از حرکت به مسکو معلوم نیست به چه علت این مسئله را پیش کشید:

"آیا لازمت که جمهوری آذربایجان [شمالی] مستقل باشد و یا آن باید مانند جزئی به روسیه شوروی ملحق گردد؟"

اعضاء کمیته قارایف^۶ - منشویک از ۱۹۱۸ م. د. حسینوف - مساواتچی از ۱۹۱۸ با دهان کف آلود این گفته را قدری هم توسعه دادند، و اظهار داشتند: برای ما هیچگونه استقلال لازم نیست، ما باید آذربایجان [شمالی] را به روسیه شوروی ملحق سازیم.

- پس از آن اورجنیکید زه بطرف من متوجه شده و پرسید: "شما درباره این مسئله چطور فکر می‌کنید؟ نظر شما برای من اهمیت دارد."

- من بطرز قطعی و مؤکد اظهار داشتم: "جمهوری آذربایجان [شمالی] باید تا برقراری حکومت شوروی در گرجستان و ارمنستان مستقل باشد، و سپس به بینیم تا چه پیش می‌آید."

این حسینوف تا همین دیروز برای آن به من فحش می‌داد که من بعنوان یک کمونیست با پیشنهاد به مردم آذربایجان برای اتحاد با کارگران روسیه گویا منافع ملی را به دیگران می‌فروشم.

اما حالا، در سال بیستم، او علیه من صحبت می‌کند، و در همه جا و همیشه می‌خواهد مرا ملت‌گرا نشان دهد. این آدم درباره بواسطه همان اورجنیکید زه و کیروف^۷ فقط به خاطر این بمقام مهمی بالا کشیده شده است که با من رقابت دارد. آنها درخواست مرا درباره ضرورت بالا بردن سطح ارتقاء کارگران بحساب انحراف ملی گرفتند.

میزویان با داشتن اعمال خود در همه جا و با اقدام منحصرأ بر اساس گزارشات آنها، بعنوان یک شخص کوتاه بین تمام صلاحیت خود را در مقام دبیری کمیته باکی به سلاح علیه کسانی که از این دسته انتقاد می‌کنند، تبدیل کرده است.

* درباره حکومت مساوات رك: توفان آراز: "جمهوری اول آذربایجان شمالی (۲۰-۱۹۱۸)" (فاروم، ۱۳۲۴) - "ساوالان".

ضمناً عمل معینی مانند شاتونوسکایا، آرتان و دیگران در جلسات حزبی و فل دیگر از من بدگویی می کنند. مرا متهم می کنند که اقداماتم ضعیف بود. که صحت ندارد. برای آنکه به ماجراجویی های رفقای جوان، همان کسانی که با- به از من دوری جستند، و من آنها را کمونیست های فرصت طلب می نامم، تسلیم- م، من تکالیف خود را بطور بسیار وسیع درک می کردم. عوض آن، رفقای آزموده می با سوابق عضویت از ۱۹۰۶ و ۱۹۱۱ و تمام کارگران مسلمان با من ماندند. اره روستاییان چیزی نمی گویم.

حالا برای سرگو^۸ به جهت مبارزه علیه رقبای گرجی و آذربایجانی [شمالی] خود هائی ضرورت داشت، و برای این منظور م. د. حسینوف را به صدارت شورای های ماوراء قافقاز و ر. آخوندوف^۹ سر (سوسیال انقلابی) سابق از ۱۹۱۹ را سویت کمیته ایالتی ماوراء قافقاز ارتقاء داد، فقط بخاطر اینکه این تیپ ها علیه اقدام می کنند.

تعجب آور نیست که من از آذربایجان [شمالی] به کنگره^{۱۰} دوازدهم حزب انتخاب م. و فقط با قرار دبیرخانه سیاسی با رأی مشورتی در آن شرکت کردم، ولی از پایجان [شمالی] با رأی قاطع در کنگره یوسف قاسموف مساواتچی سابق (آموزگار) سته بود.

معلوم می شود کسانی که از من دوری جستند، "پاکیزه" شده اند. آنها با افسان کاری نداشتند، حرف سر خود نریمانوف بود که می توانست به کسانی که مت شوری را در آذربایجان [شمالی] فرسوده می کردند، و با تمام تاکتیکها سعی- رند از آذربایجان [شمالی] سلب هویت نمایند، پاسخ بدهد.

می گویند تا تبدلات در آذربایجان [شمالی] ر. میکویان بطور دائم تأکید می- و می گفت که من هر چه زود تر به باکی بیایم. با کمال میل این را باور دارم. او که برای بدست آوردن حکومت جانفشانی می کرد، طور دیگری نمی توانست ت کند. او می دانست که من در آذربایجان [شمالی] از چه نفوذی برخوردار

پس بعد؟ پس از آنکه تبدلات صورت گرفت، خودش را راحت حس کرد، میکویان ارداشت: "ما نریمانوف را صدر کمیته انقلاب انتخاب می کنیم، و او را طوری نه می کنیم که از نفوذ خود امکان استفاده نداشته باشد."

من بطور قاطع میگویم، زمانی که رمان "بهار و روضنا"^{۱۱} (به سبب روح انتر- رنالیستی - م.) با استقبال مردم مواجه بود، آنوقت میکویان داشناک^{۱۲} بود. را بعد از مرور ۲۰ سال من باید ملت گرا باشم، و رفیق میکویان انترناسیو- بت؟

بدین ترتیب میکویان در سیمای کمیته باکی اپوزیسیون ایجاد می کند، گویا به منظور که در اقدامات من انحرافات ملت گرائی بظهور نپیوندد.

بالاخره میکویان بمرکز دعوت میشود. لابد "انقلاب کمونیستی او در ایران" و

یا علت دیگر سبب این ارتقاء گردیده است.

جالب این است که پس از میکویان سرکیس می خواهد به هر قیمتی باشد دبیر کمیته باکی باشد، که پس از نیل به مقصود خط میکویان را ادامه بدهد، و قبل از هر چیز مسئلهٔ صادرات را پیش بکشد. کسی مثل سرکیس کارگران را به فساد نکشیده کسی مثل میکویان حزب را فاسد نکرده است. میکویان کار را به خود فروشی کارگران نرساند. لیکن برای سرکیس این یک عمل عادی محسوب می شد.

دربارهٔ این صادرات روزنامه‌های ایران و ترکیه چیزها نوشتند، و اظهار داشتند که بلشویک‌ها حتی شلوار زنان مسلمان را تاراج کردند. سرکیس می‌باید که یک کمونیست "متین" فقط بدون سابقه است. در این موقع ارمنستان به چنین کمونیست‌هایی خیلی نیاز داشت. من به او پیشنهاد کردم که به ارمنستان برود، لیکن او امتناع ورزید. رفقای ارمنی هم که در ارمنستان فعالیت می‌کردند، او را نخواستند.

بدینوسیله سرکیس با دستاویزهای گوناگون به اقامت خود در باکی ادامه داد، و جلساتی تشکیل داد که در آنها قرارهای کمیتهٔ مرکزی "حزب کمونیست روسیه" مورد انتقاد شدید قرار می‌گرفت. بالاخره اعضاء کمیتهٔ مرکزی "حزب کمونیست روسیه" با تأکید تمام رفتن او را خواستار شدند. اینجا باز هم یک کمدی تازه رخ می‌دهد: م. د. حسینوف دستور می‌دهد واگون سرکیس را از قطار باز کردند. یک دروغ‌بشمرانه! این دیسپلین حزبی نیست، این سقوط واقعی و فساد است. نهایت، سرکیس می‌رود، جای او را رفیق دائمی وی میرزویان اشغال می‌کند. میرزویان تا کنفرانس بمقام دبیر موقت کمیتهٔ باکی انتخاب می‌شود. از تمام اینها بوضوح می‌پایوند که کمیتهٔ باکی به ارث به میرزویان می‌رسد. معلوم است که اینجا هم مطابق نقشهٔ معلوم عمل می‌کنند. گردانندهٔ تمام اینها میکویان است که از آنها کمی عاقلتر است.

از یک طرف اقدامات دانشاکی زیر پرچم کمونیسم انجام می‌گیرد، از طرف دیگر س‌رهای سابق آرام و بدون وقفه حکومت شوروی را فرسوده می‌کنند. اگر من با اشخاص ضعیف‌النفس که فقط در فکر حفظ موقعیت امروزی‌شان می‌باشند احاطه نمی‌شدم، اگر مرکز بمن اطمینان می‌کرد، در حالیکه مرکز فقط به س. ا. اورجنیکیدزه اطمینان می‌کند. سرگو نیز بیشتر به آن ضعیف‌النفس‌ها که بخاطر تحکیم موقعیت خودشان در مقابل او نوک‌رفتی می‌کنند، و دربارهٔ تمایلات ملت‌گرائی در آذربایجان جنجال به راه می‌اندازند، اتکا دارد.

نیروی ما مدیون دیسپلین حزب ماست، لیکن بکار گرفتن دیسپلین در راستای بی‌هویت کردن اعضای حزب، که در شرق کم و بیش معروفیت دارند، این بمشابهٔ مرگ سیاست ما در مشرق‌زمین می‌باشد.

تودهٔ زحمتکش مسلمان از سیاست تزارهای روس بقدر کافی زجر کشیده‌اند،

اکنون آنها بخوبی تشخیص می دهند که تزاریسم چیست، و در مقابل آن دموکراتیزم و حکومت شوروی - حکومت خود مختار زحمتکشان چیست.

آذربایجان شوروی خودش بطور دواطلبانه اعلام کرد که نفت متعلق به تمام زحمتکشان روسیه شوروی است. دیگر چه لازم بود که در جمهوری شوروی یک "سلطنت" و در رأس آن "پادشاهی" بنام سربرووسکی تشکیل گردد؟ این سربرووسکی تا امروز هم خیال می کند که آذربایجانیه را هلال و ستاره گول می زند. ۱۲ اگر به ترکیب کارکنان کمیته نفت و شورای باکی دقت شود، آنوقت مشاهده کنند بیطرف حیرت زده می شود. این مؤسسات با روس ها، ارمنی ها و یهودی ها اشباع شده است. ۱۳ در حالیکه روستائی آذربایجانی بعلمت نداشتن نفت در خانه اش پیه - سوز روشن می کند، شهروند آذربایجانی وقتی که می بیند نفت در تغلیس از گنجه ارزانتر است، خواهی نخواهی بعنوان کسانی که این اوضاع را بعمل آورد هاند، ملاقاتها شنیده خواهد شد، و اتهامات استعمارزدگی و امثال اینها به گوش خواهد رسید.

من تمام سال با رفیق سربرووسکی در خصوص حواله درصد تولیدات نفتی بنفع آذربایجان [شمالی] مبارزه کردم. کار ما تا دبیرخانه سیاسی کشید. دبیرخانه ر. سربرووسکی را ملزم به پرداخت آن کرد. پس چرا کمیته مرکزی جمهوری اجرای این قرار کمیته مرکزی را تحت نظارت قرار نمی دهد؟ برای آنکه رفقا کیروف، میرزویان و کمپانی آنها در سطح بالا نسبت به این مسائل بی اعتنا هستند. باید حقیقتاً روح انترناسیونالیستی داشت تا به این مسائل توجه کرد. مگر به خرج آنها می رود که در آذربایجان [شمالی] روستائیان در باتلاق جهالت غرق می شوند؟ پس متصدیان امور مسلمان از قبیل صدر کمیته اجرائیه مرکزی آغامعلی و صدر شورای ۱۴ وزیران موسی بکوف ۱۵؟ بلی این بیچاره ها به این مقامات برای آن پیش کشیده شد هاند که سکوت کنند.

این هم بخوبی معلوم است که س. اورجنیکیدزه کاندید ای مرا برای آن به صدارت کمیته مرکزی اجرائیه اتحاد جماهیر شوروی پیش کشید که در آذربایجان [شمالی] در خصوص منافع وی دیگر صحبتی بمیان نیاید. . . . برای وی کسان اجرا کننده بدون داشتن نظر شخصی لازم بود. البته این طرز برخورد با امور ضدیت - های ملی را گسترش می دهد.

انحراف ملی تا زمانی که این انحراف از سوی مقابل خواهد بود، ادامه خواهد داشت. این را نمی شود در عرض دو، سه، چهار سال ریشه کن کرد. برای آن که سیاست ملی ملت ابرودلت در زمان نیکلا با نفرت انگیزترین طرز اعمال آن در مغز اهالی حومه ها ریشه بسیار عمیق دوانده است.

دفاع از منافع محلی از قول مرکز صلاحیتدار انحراف ملی نامیده می شود. لیکن دفاع از منافع روسیه شوروی در جمهوری حومه ظلم ملی نامیده می شود. این، برای بار دیگر بحث درباره حقوق ویژه ولیکو روس (روس بزرگ) را پیش می -

کشد .

در حقیقت نیز برای مرکز مخصوصاً حالا که ما از کمونیزم بسیار دور افتاده ایم ، لازم است این قبیل اعمال خود را توجیه نماید .

آیا در زمان حاضر در آذربایجان [شمالی] حقیقتاً حزبی هست که تمثیل - کننده آذربایجان باشد ؟ من بطور قطعی ادعا می کنم که یک چنین حزبی وجود ندارد ، و تا زمانی که میرزویان ها از سیاست کثیف خودشان ، از سیاست هویت - زدائی آذربایجان دست برندارند ، وجود نخواهد داشت . ١٦

ممکن است میرزویانها به نظریات یک قسمت از کارگران روس که دارای عقاید ملت گرایی می باشند اتکا بکنند . . . حزب همانا از اینها تشکیل یافته است .

شمار کارگران مسلمان (حزبی) بطور صناعی کاهش داده می شود . میرزویان حتی در کلوب بحث و انتقاد گفت : از کارگران ایرانی نباید به حزب قبول کرد - آیا تعجب - آور نیست ؟

من تکرار می کنم : از ابتدا شعار من این بود : آماده کردن کارگران مسلمان بسرعت هر چه تمامتر ، یعنی بالا بردن سطح فرهنگی آنها تا سطح فرهنگی کارگران روس ، برای نیل به دو هدف :

اولا بدینوسیله ما می توانیم ضدیت بین کارگران مسلمان و روس را که اکنون موجود است برطرف سازیم . ثانیاً برای حکومت های شوروی آینده ایران و ترکیه کار لازم را تهیه بکنیم .

در یکی از گرد هم آئیهای کارگران ایرانی صدر جمهوری آذربایجان آقامعلی - اوغلی امام حسین را ترسو نامید ، و برای این نیز مورد اعتراض کارگران قرار گرفت . ترسو آن نیست که با هفتاد نفر که تجهیزات کافی هم نداشته اند ، در مقابل دشمن که نیرویش دهها برابر بود ایستادگی کرد ، ترسو آن کسی است که با ترس از دست چپ گرا ، اوضاع راستین امور را پرده پوشی می کند ، و با این عمل اعضاء حزب را اغفال می نماید . جیون کسی است که بخاطر مقام با زناخت به دروغ بپردازد .

اینست یکی از شرایط مخصوصی که درباره آنها نریمانوف فریاد کشیده ، و فریاد می کشد ، درباره کسانی که درک نمی کنند و نفهمیده به دایره چپ گرائی گشاده - شده اند .

در اینجا صدر مرکز - کیروف نیز سردرگم شده است : مخالفت با دین بعنوان ماتریالیست یکی است ، و افراد مسلح گماردن برای ممانعت از بجا آوردن مراسم عبادت مردم امر دیگری است .

قبل از سفر من به ژنو ، بمناسبتی ر . استالین بمن گفت : سرگوخراب شده - است . خیر او خراب نشده است ، او را خراب کردند . به تدابیر دولتی او بیش از حد ارزش قائل شدند . او نجات انقلاب را فقط در سرکوبی می بیند . در آخرین کنگره سازمانهای کمونیستی ما ورا قافاز به چه تدابیری او دست نیازید ؟ ! گفتن درباره همه اینها شرم آور است .

در اروپا ما تا وقتی که در موضع رژیم کمونیستی قرار داشتیم، با تبلیغاتمان قوی بودیم. وضعیت کنونی ما کارگزاران اروپا را به رعب انداخته، و او را در مقابل این پرسش قرار داده است، که در رژیم جدید وضع او بهتر خواهد شد؟ ما به صمیمیت شعارها مان در باره آزادی خلقها و در آمیختگی خلقهای کم - رشد از لحاظ فرهنگی با خلق نسبتاً پیشرفته روس باور داشتیم، و در نتیجه برای نیرو بخشیدن و پیش بردن انقلاب راههای طبیعی را می جستیم. در این تلاش ما با شوونیستهای روس، مقام پرستهای روس که میخواستند با هر وسیله ای برای خود در مقابل مرکز اسم و رسمی دست و پا کنند، و با احزاب متخاصمی که خود - آگاهانه در حزب رخنه کردند تا آنها بفساد بکشانند، روبرو شدیم.

این عناصر ما را در ملت گرائی، در انحرافات مختلف در ناپایداری در تجزیه طلبی و غیره متهم می کردند. بسیار درد آور است که مرکز به آنها گوش داد، و حالا هم به صدای این عناصر گوش می دهد. برای ما یک راه باقی می ماند: یا تاکتیک ما صحیح تشخیص داده شود، و بالنتیجه بما ابراز اطمینان قطعی شود، و یا از صحنه خارج شویم، یعنی در پستهای مسئولیت دار نباشیم، فقط با امور فرهنگی مشغول شویم، که این نیز برای ما یک ارضاء روحی کامل است.

من در تصمیمات کمیته مرکزی آذربایجان [شمالی]، که ترکیب آن بطور استثنای - می از مخالفین من می باشد، تأثیری ندارم. این دسته پس از دور کردن من از آذربایجان [شمالی]، با همفکران من با بیرحمانه ترین طرزى به تسویه حساب پرداختند.

اکنون دسته راست گرا وجود ندارد، و سرنوشته آذربایجان [شمالی] در

دست "چپ گراها" می باشد، که در رأس آن میرزویان قرار دارد.

من تأکید می کنم که با اقدامات این دسته در آینده نزدیک در آذربایجان [شمالی] ترکستان دوم بوجود خواهد آمد. ۱۷

من بطور قطع اعلام می کنم که از این پس درباره اوضاع آذربایجان [شمالی] مسئولیتی بگردن نمی گیرم، و تمام مسئولیت روی این دسته و کسانی که از اعمال آنها طرفداری می کنند، قرار می گیرد.

البته بنا به نظریه اورجنیکیدزه، اهالی آذربایجان [شمالی] کوچک را می شود بطور پیگیر محو کرد، پس آنوقت جمهوری از چه کسانی تشکیل خواهد شد؟ من در پائین شواهدی را ارائه می دهم که بهتر از هر چیز نشانگر سیاست استعماری رفقای مسئول، که از اطمینان مرکز بهره مند هستند، می باشد.

در پایتخت آذربایجان [شمالی] ترکها [صحیح: آذریها - "ساوالان"] - ناچار باید بطور شفاهی و کتبی به کارمندان شورای شهر باکی (شهرداری - م) به زبان روسی مراجعه کنند، بعلمت آنکه کارمندان آن که عبارت از روسها، یهودیها و ارمنیها می باشند، بزبان ترکی [صحیح: آذریها - "ساوالان"] صحبت نمی -

من بطور قطع می گویم، زمانی که دومای شهر بود، اهالی ترك دچار این فشار نبودند.

مگر از تمام اینها رفقا کیروف و میرزویان خبر ندارند؟

آیا به این قبیل اشخاص پس از يك سری تصمیمات کنگره‌ها در مورد مسئله ملی

می توان سرنوشت زحمتکشان آذربایجان [شمالی] را سپرد؟

این گزارش در تابستان ۱۹۲۳ به کمیته مرکزی حزب تقدیم گردیده است. جریان حوادث در طول حیات حزب ما نشان می دهد که این نوشته در آتیه اهمیت سند تاریخی را کسب خواهد کرد.

من تمام اینها را در این سند برای آن تثبیت می کنم که تاریخ حزب ما بداند

که چه کسی محق بوده، و در اضمحلال ما چه کسی مقصر بوده است. می توان گفت که در آینده ما در لب پرتگاه قرار خواهیم گرفت.

ر. استالین بمناسبت این گزارش بمن گفت: "در گزارش لازم نبود از اشخاص

اسم ببرید."

من این گزارش را "از تاریخ انقلاب ما در حومه‌ها" نامیده‌ام. اشخاصی که در

آذربایجان [شمالی] نقش منفی و یا مثبت داشتند، بایستی برای نسل‌های آینده

ارزیابی می شدند. این سند امکان انتشار ندارد، اما زمانی می رسد که تاریخ به جستجوی مقصرین فاجعه ما خواهد پرداخت.

در این اواخر معلوم شد که سرگو نماینده مرکز است. من با او قبل از آنکه

رفیق لنین او را تجرید نماید، با نامه مشهور خود بمبارزه پرداختم. این برای

بار دیگر نشان می دهد که این آدم را من قبل از لنین گزیده‌ام. من امیدوارم

ایده ما پیروز خواهد شد. شاید ما بمیریم، لیکن برای آن می میریم که دوباره زنده-

شویم، و آنوقت نوشته‌های من تا حد معینی به رهبران کمونیستها فایده خواهد

رساند.*

مسکو، ۲۴ دسامبر ۱۹۲۳

ن. نریمانوف

یادداشت‌ها

۱- چیچرین: کمیسرامور خارجه شوروی. ۲- منظور جنبش انقلابی میرزا کوچک خان

جنگلی و دسته‌های حزب کمونیست ایران بوده است. ۳- آرزویی که صورت عمل

پذیرفت. ۴- بعد از گذشت هفتاد و چند سال این مسئله مطرح می شود.

* نامه دیگری از نریمان نریمانوف در اولین شماره همین نشریه به چاپ -

رسیده است.

- ۵- سرگو اورجنیکیدزه از انقلابیون گرجی بوده، در جریان انقلاب مشروطه ایران (۱۹۰۹) در رشت بوده، با مشروطه خواهان همکاری داشته، در سال ۱۹۳۷ در مسکو مرده است. ۶- علی حیدر قارایف عضو کمیته مرکزی " حزب کمونیست آذربایجان [شمالی]"، ژورنالیست، یکی از قربانیان دوران دیکتاتوری استالین در ۱۹۳۸. ۷- سرگی کیروف عضو کمیته مرکزی و دبیر اول سازمان لنینگراد، یکی از قربانیان دوران دیکتاتوری استالین در ۱۹۳۴. ۸- سرگو همان اورجنیکیدزه. ۹- روح الله آخوندوف از قربانیان دوران دیکتاتوری استالین در ۱۹۳۸.
- ۱۰- رمان " بهادر و صونا" از لحاظ تبلیغ دوستی و همزیستی بین ملل و به ویژه ملل قفقاز جایز اهمیت است. ۱۱- حزب ملت گرای افراطی دشناکسیون در اواخر سده گذشته تأسیس شده، و اکنون نیز در بسیاری از کشورها شعبه های آشکار و مخفی دارد. ۱۲- منظور بیرق هلال و ستاره ترکیه است. ۱۳- آنچه که امروز نیز مورد اعتراض مردم آذربایجان شمالی قرار گرفته است. ۱۴- صمد آقا آغا- معلی اوغلی از رجال انقلابی آذربایجان شمالی بوده، در ۱۹۳۰ وفات یافته است. ۱۵- دکتر موسی بگوف از قربانیان دیکتاتوری استالین در ۱۹۳۸.
- ۱۶- مسئله ای که در طول دوره شوروی وجود داشته، مطرح بود. ۱۷- قیام با سماچی های ترکستان مورد نظر است. ۱۸- آنچه در طول دوره شوروی مورد اعتراض مردم بود.

د ربارهی " فرقه‌ی د موکرات آز ربايجان (جنوبی) " (۲)

انور خامه‌ای

د کتر انور خامه‌ای از شخصیت‌های طراز اول " حزب توده‌ی ایران " به شمار می‌رود. وی این موقع را تا ترک حزب حفظ نموده. او در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۲۰-۲۶، که دوران پیدایش و گسترش و پیشرفت حزب توده بود، و در نیمه‌ی اول سال ۱۳۲۵ با شرکت وزیران توده‌ای در کابینه‌ی قوام السلطنه به نقطه‌ی اوج خود رسید، و در نیمه‌ی دوم همین سال با سقوط حکومت مستعجل پیشه‌وری در آن ربايجان [جنوبی] و خروج یا اخراج وزیران توده‌ای از کابینه رو به زوال گذاشت، و انشعاب گروهی از بنیادگذاران و فعالین حزبی از " حزب توده‌ی ایران " در سال ۱۳۲۶ در واقع مهم‌ترین نقطه‌ی عطف در تاریخ این حزب به شمار می‌آید، نقش سیاسی مهمی ایفا نموده است.

(ادامه از شماره‌ی قبل)

رفتار باند پادگان و بی‌ریا بقدری زننده بود که حتی شوروی‌پرست‌ترین افراد د ستگاه رهبری حزب توده نیز نمی‌توانستند علناً با آن موافقت کنند. اکثریت اعضای کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش سخت از این جریان عصبانی بودند. بعضی از آنها این نارضایتی خود را بعدها رسماً اظهار داشتند مثلاً دکتر کشاورز نوشت: " در کمال صداقت باید قبول کرد که کمیته‌ی ایالتی حزب توده‌ی ایران در آن ربايجان [جنوبی] به عنوان اینکه مرام و روش حزب توده‌ی ایران را نارسا برای درخواست‌های مردم آن ربايجان [جنوبی] می‌داند واقعاً بدون هیچ گونه اطلاع قبلی ما از حزب توده‌ی ایران جدا شد و خود را مطیع دستورات کمیته مرکزی ندانسته و به عملیات

در آذربایجان [جنوبی] شروع نمود. (*) (عصبانیت رهبران حزب بحدی بود که بلافاصله پلنوم کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش تشکیل شد و به اتفاق آراء تصمیم گرفتند عمل کمیته ایالتی را تقبیح کنند. بیانیه‌های نوشتند که در آن ضمن اظهار خوشنودی از تشکیل فرقه‌ی دموکرات و تبریک به موسسان آن عمل کمیته ایالتی را بی جا و خارج از اختیارات آن دانسته و تقبیح کرده بودند. چون در آن هنگام روزنامه‌های حزب همه جا توقیف بودند بیانیه را به چاپخانه فرستادند تا چاپ و توزیع گردد. اما کامبخش که به تجربه می‌دانست امثال پادگان سر خود چنین کاری را نمی‌کنند و حتماً از شورویها دستور گرفته‌اند بدون اطلاع کمیته مرکزی خود را به چاپخانه می‌رساند و می‌گوید از چاپ آن موقتاً خودداری کنید. بعد به سفارت می‌رود و جریان را به آنها اطلاع می‌دهد. آنها هم برابط حزب می‌گویند این بیانیه کار غلطی بود و نباید منتشر شود. بدین سان کمیته مرکزی با سکوت خود عملاً پای روش مذموم و تجزیه طلبانه‌ی کمیته ایالتی را صحنه گذاشت. جریان نگارش این بیانیه و عمل کامبخش را من چند سال بعد از ملکی شنیدم. خود او نیز آن را در خاطرات خویش و جاهای دیگر نوشته و شرح داده است و تاکنون هیچ وقت هیچ یک از رهبران حزب آن را تکذیب نکرده‌اند.

اکنون نظری هم به ایراداتی که کمیته ایالتی از حزب می‌گرفت و گویا بخاطر آنها از حزب جدا شده بود بیافکنیم. یکی از این ایرادها این بود که "حزب توده ایران بنا به مرامنامه‌ی خود حزبی است پارلمنتاریستی و برای انجام انقلاب و تحول اجتماعی از آن کاری ساخته نیست. حال آنکه فرقه‌ی دموکرات آذربایجان وظیفه‌ی انجام انقلاب ملی - دموکراتیک را بعهده دارد." (*) (اولاً فرقه دموکرات برخلاف این ادعا در بیانیه‌ای که تاسیس آن را اعلام می‌داشت (مراجعت نامه‌ی ۲ شهریور ۱۳۲۴) هیچ نکته‌ای که نشانه اقدام به یک انقلاب ملی - دموکراتیک باشد ذکر نکرده بود و آنچه در این بیانیه آمده بود جز تقاضای "مختاریت مدنی" برای آذربایجان [جنوبی] و رسمیت زبان آذربایجانی همه چیزهایی بود که بطور وسیع تر و کامل تر در مرامنامه‌ی حزب توده وجود داشت. تازه همان روشی که فرقه دموکرات برای نیل به "مختاریت مدنی" پیش بینی می‌کرد یعنی "انتخاب انجمن‌های ایا-لتی و ولایتی" نیز در مرامنامه‌ی حزب توده وجود داشت با این تفاوت که حزب توده آن را برای تمام شهرستانها می‌خواست ولی فرقه دموکرات فقط برای آذربایجان [جنوبی]! فرقه‌ی دموکرات در بیانیه‌ی خود خواستار "اجرا و تکمیل قانون اساسی" شده بود. حزب توده هم همین را می‌گفت. آیا مطالبه و اجرا و تکمیل "قانون اساسی" یعنی بنیاد حکومت موجود اصلاح طلبی است یا انقلاب؟! در مورد پار-

(*) روزنامه‌ی ارس بجای ایران، ماه مورخ ۱۱/۱۰/۲۵

(**) گذشته چراغ راه آینده است، ص ۲۴۷

لمانتاریسم نیز فرقه‌ی د موکرات رسماً سیستم انتخابی و پارلمانی موجود را قبول می‌کرد و فقط تقاضای کرسیهای بیشتری برای آذربایجان [جنوبی] داشت. بند ۹ بیا - نیه فرقه‌ی د موکرات می‌گفت: "فرقه‌ی د موکرات خواهد کوشید که آذربایجان [جنوبی] به تناسب جمعیت خود حق انتخاب نمایند ه داشته باشد که تقریباً معادل یک سوم نمایندگان مجلس شورا می‌شود. فرقه‌ی د موکرات آذربایجان طرفدار آزادی مطلق انتخابات مجلس شورای ملی است. فرقه با دخالت مامورین د ولتی و عناصر داخلی و خارجی و همچنین مداخله‌ی شروتندان به طریق ارباب و فریب د انتخابات مخالفت خواهد کرد. انتخابات باید د رآن واحد د سرتاسر ایران شروع شده و به سرعت پایان پذیرد." (***) آیا این است معنی مخالفت با پارلمانتاریسم و اقدام انقلابی؟! د ر عمل نیز فرقه‌ی د موکرات هم نظم موجود و هیئت حاکمه‌ی موجود را به رسمیت شناخت هم د دولت موجود را، هم استانداری که این د دولت فرستاده بود. از این گذشته د ر د رون حزب توده د ر آن زمان به معنی واقعی کلمه یک عنصر انقلابی حقیقی وجود داشت، عنصری که اگر د دولت شوروی به علت سیاست و منافع خود جلوی آن را نگرفته بود می‌توانست واقعاً یک تحول انقلابی ایجاد کند و یک فرقه‌ی خود-انگیخته آن را قیام افسران خراسان [رخ داده د مرداد ماه ۱۳۲۴ - ساوالان] نشان داد. د رحالیکه د ر د رون فرقه د موکرات چنین عنصری وجود نداشت. ایراد د یگری که کمیته ایالتی و فرقه‌ی د موکرات به حزب توده می‌گرفتند این بود که حزب توده زیر شعارهای طبقاتی مبارزه می‌کرد، لذا نتوانسته بود تمام اهالی را د ور خود جمع کند. حال آنکه مؤسسين فرقه به منظور ایجاد یک نهضت ملی لزوم جلب عموم طبقات را تحت شعارهای معین ملی عمقا د رک کرده بودند. (***) نظماً - منامه‌ی فرقه‌ی د موکرات می‌گفت: "بجز دزدان، جنایتکاران و کسانیکه به فساد اخلاق مشهور می‌باشند، کلیه اشخاصی که مرانامه‌ی فرقه را قبول نمایند به عضویت فرقه‌ی د موکرات آذربایجان پذیرفته می‌شوند." (***) بگذریم از اینکه د فرقه هم دزدان، هم جنایتکاران و هم کسانی را که به فساد اخلاق مشهور بودند پذیرفتند، این فرمول درست همان فرمولی است که موسسان حزب توده چهار سال پیش از آن د ر آغاز تشکیل حزب عنوان کرده بودند. روزنامه‌ی سیاست د ر نخستین شماره خود به تاریخ ۳ اسفند ۱۳۲۰ نوشته بود: "مقصود از توده‌ی ایران که گفته می‌شود، توجه به یک قسمت از مردم این مملکت نیست، هر کسی که د ر این سرزمین طرفداری آزادی فکر و عقیده بوده به مملکت و سعادت اهالی آن علاقمند باشد... ما از خود می‌دانیم." د ر تحولات بعدی مرانامه حزب توده هم این حزب هیچ وقت یک

(*) به نقل از "گذشته چراغ راه آینده است" ، ص ۲۵۳ .

(**) از کتاب " ۱۲ شهریور " به نقل از "گذشته چراغ راه آینده است" ، ص ۲۴۸ .

(***) به نقل از "گذشته چراغ راه آینده است" ، ص ۲۶۱ .

حزب طبقاتی به معنای اخص نگردد. حزب رسماً متعلق به طبقات چهارگانه‌ی "کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران آزاد یخوآه" اعلام شده بود ولی این به آن معنا نبود که حزب با طبقات استعمارگر یعنی فئودالها، مالکان بزرگ و سر-مایه‌داران مبارزه و برای ریشه‌کن ساختن استعمار پیکار می‌کند. برنامه‌ی حزب یک برنامه‌ی بهبود وضع طبقات زحمتکش در کادر رژیم اقتصادی موجود بود. پس این ایراد که حزب زیر شعارهای طبقاتی مبارزه می‌کرد بی‌جاست. از سوی دیگر فرض اینکه فرقه‌ی دموکرات متعلق به همه طبقات و در آن به روی همه طبقات حتی فئودالها و سرمایه‌داران کومپرادور باز است با این ادعا که می‌خواهد انقلاب ملی - دموکراتیک بکند تضاد دارد. چطور می‌خواستند در کادر حفظ منافع چنین طبقاتی انقلاب دموکراتیک ملی انجام دهند؟! ایرادهائی که کمیته‌ی ایالتی و فرقه دموکرات به حزب توده می‌گرفتند در حکم کوسه‌ی ریش‌پهن بود. از یک طرف ایراد می‌گیرند که چرا انقلابی نیستی، چرا پارلمان‌تاریستی هستی، چرا اصلاح طلبی؟! از طرف دیگر می‌گویند چرا شعار طبقاتی می‌دهی، چرا طرفدار آشتی تمام طبقات و تمام قشرها نیستی، چرا اختلاف میان ملت می‌اندازی؟! در حقیقت هدف آنها فقط بهانه‌جویی و ایراد گرفتن بود. اما جالب‌تر از همه این است که همین فرقه‌ی دموکرات که به حزب توده ایراد می‌گرفت که بر اثر چپ روی عده‌ای از مردم را از خود رانده و نتوانسته است تمام طبقات را به دور خود جمع کند، عملاً چنان رفتار کرد که نه تنها طبقات مرفه و روشنفکر بلکه کارگران و دهقانان و پیشه‌وران نیز از آن بیزار و متنفر شدند.

خاطراتی در بساطه فرقه دموکرات

در این زمینه من فقط چند نمونه که خود دیده یا شنیده‌ام ذکر می‌کنم ولی فقط دستی از دور در آتش داشتم و واقعیت چنانکه بعدها گفتند و نوشتند خیلی بدتر از آن بود که این نمونه‌ها نشان می‌دهد. اول شنیده‌ها را نقل کنیم. در اوائل تشکیل حکومت دموکرات بر اثر جو تبلیغاتی که خود ما در تهران ایجاد کرده بودیم خیلی از اعضای حزب به ویژه جوانها تقاضا می‌کردند به آذربایجان [جنوبی] فرستاد شوند. یکی از آنهائیکه خیلی پافشاری می‌کرد جوانی بود خراسانی به نام هدی. بر اثر اصرار زیاد او من عاقبت معرفی نامه‌ای از حزب برایش گرفتم و او را به آذربایجان [جنوبی] فرستادم. دو سه ماهی نگذشته بود که همین جوان به تهران بازگشت منتهم با خروارها انتقاد و شکایت از وضع آنجا. علت بازگشت او به طوری که خودش تعریف می‌کرد این بود که در حوزه‌ای که او شرکت داشته گوینده‌ای که از طرف فرقه معین شده بود، ضمن تعریف "فرقه‌ی دموکرات" کلمه‌ی دموکراسی را چنین توضیح می‌دهد که "دموکراسی" یعنی "آزاد لبق" و از د و قسمت تشکیل می‌شود "دمو" و "کراسی"، "دمو یعنی آزادی و کراسی یعنی لبق پس دموکراسی یعنی آزاد لبق.

هدی که از یاوه‌های فراوان این گوینده بستوه آمده بوده است به وی می‌گوید :

" رفیق، معنی دموکراسی این نیست که تو می‌گویی "دمو" یعنی خلق و "کراسی" یعنی حکومت و معنی دموکراسی حکومت خلق و مردم است. "گوینده که گویا يك مهاجر بوده عصبانی می‌شود و می‌گوید خیر معنی دموکراسی همانست که من گفتم و تو اشتباه می‌کنی. بعد به حزب گزارش می‌دهد که این شخص برای خرابکاری به آذربایجان [جنوبی] آمده و اعضای حوزه را نسبت به فرقه دموکرات بدبین می‌کند. پلیس فرقه هدی را احضار و از او بازجویی می‌کند. هدی عین جریان را شرح می‌دهد و می‌گوید از اعضای حوزه هم سؤال کنید. پلیس پس از سؤال از دیگران سرانجام از توقیف و محاکمه‌ی او صرف نظر می‌کند ولی به او اخطار می‌کند که ظرف ۲۴ ساعت آذربایجان [جنوبی] را ترک کند. همین جوان می‌گفت مردم به علت ناراضگی شدید از اعمال فرقه‌چی‌ها ناچار نسبت به حکومت تهران خوش بین شده و امیدوارند که آنها را نجات دهد. طبق گفته‌ی او در یکی از میدانهای تبریز بلندگویی بوده که علاوه بر اخبار رادیوی تبریز گاهی خبرهایی از رادیو تهران پخش می‌کرده است. مردم در هنگام پخش خبرهای رادیوی تهران در میدان جمع می‌شده و گاهی برای آن کف می‌زدند. عمال فرقه بطرق مختلف می‌کوشند از تجمع مردم جلوگیری کنند ولی موفق نمی‌شوند عاقبت يك روز که مردم در این میدان گرد آمده و مشغول شنیدن خبرهای تهران بودند چند نفر مهاجر سوار درشک‌های می‌شوند و اسبهای درشکه را میان صفوف مردم می‌تازانند و هنگامی که مردم اعتراض کرده می‌خواهند آنان را به سزای عمل زشتشان برسانند با اسلحه به روی آنها آتش می‌کشایند و چند نفری را زخمی و بقیه را متفرق می‌سازند. و بدین سان "حکومت خود مختار آذربایجان" بهانه‌ای پیدا می‌کند که آن بلندگورا برجیند و دیگر کسی نتواند خبری از تهران بشنود. این عین ماجرا می‌بود که هدی برای من نقل کرد. چیزهای بسیار دیگری هم می‌گفت که من خاطر من نیست.

سرگرد نظری از افسران دانشمند نیروی هوایی که از تهران به آذربایجان [جنوبی] رفته و يك سال با درجه‌ی مائوری مامور تربیت و اداره‌ی ارتش فدائیان دموکرات بوده است سالها بعد برای من شرح میداد که چگونه مردم و حتی پیشه‌وران تبریز از دست زورگویی مهاجران فرقه‌چی به تنگ آمده و آرزوی انتقام کشیدن از آنها را داشته‌اند. وی شرح می‌داد که يك روز برای خریدن انگور به دکان بقالی می‌روند. پیش از او يك افسر جزء فدائی از مهاجران مشغول خریدن انگور بوده است. نظری می‌گفت من می‌دیدم که چطور بقال با بغض و کینه به این فدائی که تمام انگورهای او را زیر و رو می‌کرد تا بهترین آنها را سوا کند و بردارد نگاه می‌کرد و عصبانی بود ولی نمی‌توانست حرفی بزند. دست آخر هم فدائی فقط نیچی ازبهای انگور را به او داد و رفت. پس از رفتن او بقال دودستی پاکت را به من داد و تصور می‌کرد من هم به همان طریق می‌خواهم انگورها را سوا کنم. وقتی کار را به خودش وا گذاشتم، پرسید مگر شما مهاجر نیستید؟ هنگامی که فهمید من با رفتار آن فدائی

موافق نیستم شکوه‌اش آغاز شد و گفت " این مهاجر هر روز همین بلا را سر من بد - بخت و اجناس دکان من می‌آورد . من هر وقت دستم برسد او را خواهم کشت " نظری اضافه کرد که " عاقبت هم روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ بقال آن فدائی را به دست خود کشت و انتقام خود را گرفت . "

یکی دیگر از افسرانی که به آذربایجان [جنوبی] رفته و از آنجا به شوروی پنا - هنده شده و پس از سالها به ایران بازگشته بود داستان زیر را برای من تعریف - کرد . می‌گفت " دادگاه فرقه عدای را محکوم به اعدام کرده و پس از اجرای حکم اجساد اعدام شدگان را روی هم ریخته بودند تا بعد دفن کنند . من ، غلام یحیی و یادگان و دیگران به مقر ستاد آمده و مشغول صحبت بودیم . ناگهان فدائی که بالای سراجساد گذاشته بودیم سراسیمه وارد شد و درحالیکه از ترس می‌لرزید پشت سر هم به ترکی [صحيح : آذری] می‌گفت " زنده شدند ، زنده شدند " . غلام - یحیی پرسید " کیها زنده شدند ؟ " او با اشاره نشان داد که اعدام شدگان را می‌گویند . ساهم بالای سراجساد آمدیم . دیدیم ناله‌ای از میان آنها بیرون می - آید و می‌گویند " سوسیزم " یعنی " تشنه‌ام " معلوم شد یکی از آنها هنوز جان - نداده و این ناله از اوست . غلام یحیی اول کلتش را درآورد و يك گلوله در مغز آن شخص خالی و ناله‌ای او را خاموش کرد . بعد يك سیلی به گوش آن فدائی نوا - خت که از ترس تفنگش را انداخته و پیش ما گریخته بود . "

عبداله میزانی (. . .) در هنگام تشکیل فرقه‌ی دموکرات در آذربایجان

[جنوبی] و از اعضای فعال حزب بوده بود . بعد از تشکیل فرقه وارد ارتش آذر -

بایجان [جنوبی] شده و به خودش درجه سرهنگی داده بود . خود او در همان زمان برای من شرح میداد که يك روز هوس می‌کند و وارد زندان می‌شود . در سلولی را که در آن سه نفر زندانی ناشناس بودند بازی می‌کند و هنگامی که زندانیان به او شکایت کرده و از او تقاضا می‌کنند آنها را آزاد کند در جواب پارابلوم خود را می - کشد و جایجا هر سه نفر را می‌کشد " . تکرار می‌کنم که من در اینجا فقط مسموعات خودم را بازگویی کنم و این عین جریان است که میزانی برای من شرح داد بدون يك کلمه کم یا زیاد . اگر او دروغ گفته یا چنین واقعه‌ای را جعل کرده است با خود اوست . ولی به فرض اینکه يك افسر فرقه‌ی دموکرات در هنگامیکه حکومت در دست فرقا است بتواند يك چنین داستانی را جعل و آن را به عنوان افتخارات خود برای دیگران نقل کند خود این امر نشانه‌ی جوی است که در آنجا حاکم بوده است .

در همان ایام بطوریکه بعد به تفصیل شرح خواهم داد من با فریدون ابراهیم دادستان کل حکومت خود مختار آذربایجان [جنوبی] به پاریس سفر کردم . روزی با او و دکتر حکمی در کافه‌ای نشستیم بودیم . دکتر حکمی از او پرسید " چند تا حکم اعد صادر کرده‌ای ؟ " گفت " خیلی " دکتر حکمی پرسید " در هنگام صدور حکم هیچ نا - راحت نشدی ؟ " جواب داد " دفعه‌ی اول که می‌خواستیم تقاضای حکم اعدام کنم خیا ناراحت کننده بود . اما بعدها عادی شد و دیگر هیچ احساسی نمی‌کردم . " دک

حکمی اضافه کرد "هیچ به سرنوشت فوکیه د و نتویل (د داستان د اد گاهای انقلاب کبیر فرانسه که بعدا خود او با گیوتین اعدام شد) فکر نکردهای؟" ابراهیمی دیگر جوابی نداد. من چند ماه بعد وقتی عکس او را بالای چوبه‌ی دار دیدم، فوراً این گفتگو جلوی چشم مجسم شد.

باقر امامی موسس کروزوکه‌های مارکسیستی (۰۰۰) د و سه سال پس از جریان فرقه د موکرات ما جرای سفر خود را به آذربایجان [جنوبی] بدین نحو برای من شرح داد: "می‌دانید که من با پیشه‌وری د ر زندان خیلی نزدیک و دوست صمیمی بودم. پس از زندان نیز چون هر دوی ما نسبت به حزب توده انتقاداتی داشتیم روابط ما گرم و دوستانه بود. پس از اینکه جریان تشکیل فرقه د موکرات و تاسیس حکومت خود مختار آذربایجان [جنوبی] پیش آمد، پیشه‌وری برای من پیغام فرستاد که آنچه تو و من تمام زندگی خود را صرف مبارزه د راه آن کرده‌ایم اکنون د ر اینجا د ر حال تکوین است. برای چه د ر تهران نشسته‌ای بیا اینجا و به ما کمک کن. من هم با یک دنیا امید برای فعالیت و مبارزه د راه آرمان‌های تبریز شدم. روزی که وارد شدم پیشه‌وری شخصاً با استقبال گرمی از من پذیرائی کرد و کارهایی را که کرده بودند د ر زمینه نظامی و اداری و اصلاحات ارضی برای من شرح داد که بسیار امیدوار گردیدم. بعد گفت یکی د روز باش تا من کارشایسته‌ای برای تو تعیین کنم. د و روز بعد به من گفت امشب ما جلسہ‌ی دوستانه‌ای داریم تو هم بیا. آن شب من وقتی وارد کاخ پیشه‌وری شدم با منظره‌ای مواجه گردیدم که اصلاً منتظر آن نبودم. من انتظار داشتم که د ر یک جلسه حزبی و انقلابی شرکت کنم. اما آنچه دیدم یک مجلس عیش و نوش بود. گیلاسهای مشروب بود که مرتب به سلامتی پیشه‌وری و فرقه و استالین و شوروی بالا می‌انداختند و چند تا خانم نیز مجلس داری می‌کردند. گاهی می‌خواستند، گاهی می‌رقصیدند، گاهی هم با پیشه‌وری و رهبران د دیگر فرقه به مغازله و عشق بازی مشغول بودند. من مات و مبهوت د ر گوشه‌ای نشستم و یکی د و بار که پیشه‌وری تعارف کرد که وارد گود شوم مؤدبانه معذرت خواستم. فردای آن روز به هر ترتیب بود پیشه‌وری را لحظه‌ای تنها گیر آوردم و گفتم: "مرد، این چه بساطی است که راه انداخته بودی. تو یک عمر ادعای انقلابی بودن داشتی. می‌خواستی جامعه را زیر و رو کنی، اساس ظلم و بی‌عدالتی را برکنی. حالا اینجوری انقلاب کردی. خجالت نمی‌کشی." پیشه‌وری صاف و پوست‌کنده د ر جواب من گفت: "امامی، من یک عمر رنج و بدبختی کشیده‌ام. د ر تمام زندگیم هیچ وقت تفریح و خوش‌گذرانی نداشته‌ام. د ر جوانی د ر باکو [پاک] جان می‌کندم تا نامم را د ر بیاروم. بعد حزب کمونیست د رست کردیم و دائماً د لهره‌ی دستگیری و مجازات را داشتیم. پس از آن هم ده سال د ر زندان بودم با وضعی که خودت دیدی. بعد از زندان باز د وندگی برای تامین معاش بود و زد و خورد های سیاسی و عصبانیت و ناراحتی. حالا این آخر عمری موقعیتی پیدا کرده‌ام و امکان تفریح و تلافی مافات. اگر حالا این کار را نکنم پس کی بکنم." امامی می‌گفت من از همین سخنان کوتاه

تکلیف خود م را فهمیدم و دانستم تمام دعوی پیشه‌وری و امثال او سرلحاف ملا - نصرالدین است. فوراً چمدان خودم را بستم و به تهران بازگشتم.

یاد بود های سفر من به آذربایجان [جنوبی]

تا اینجا چند نمونه از چیزهایی که در باره‌ی فرقه‌ی دموکرات و حکومت خود مختار آذربایجان [جنوبی] شنیده بودم شرح دادم و صحت و سقم آنها را نیز به - عهدی گویندگان آنها وامی‌گذارم. اکنون به شرح مشاهدات خودم در طی سفر کوتاهی که به آذربایجان [جنوبی] کردم می‌پردازم. در تعطیلات نوروز ۱۳۲۵ تصمیم گرفتم سفر کوتاهی به آذربایجان [جنوبی] کنم و از نزدیک به بین آنچه در باره آنجا تعریف می‌کنند تا چه حد واقعیت است و چه اندازه تبلیغات، تک و تنها راه افتادم. در قزوین بر حسب تصادف با خانم راضیه زن ابراهیم زاده از هم - زندانیان ۵۳ نفر* برخورد کردم. جوان ترک گردن کلفتی نیز همراه او و ظاهراً محافظ او بود. آنها نیز به تبریز می‌رفتند. طبیعتاً هم سفر شدیم. در تاجیکستان به مرز "کشور خود مختار آذربایجان [جنوبی]" رسیدیم. چند تا فدائی جلوی ما را گرفتند. شاید اگر تنها بودم از همانجا برم می‌گردانند. اما قیافه و رفتار راضیه و محافظ او از دور نشان می‌داد که از هر چه فرقه‌چی، فرقه‌چی‌ترند. بعلاوه آنها گویا دعوت نامه‌ای هم داشتند. خلاصه به طفیل وجود آنها از مرز آذربایجان [جنوبی] گذشتیم و طرف عصر وارد زنجان شدیم. تصمیم داشتیم شب را در زنجان بمانیم. به یکی د و مسافرخانه‌ای که آن نزدیکیها بود مراجعه کردیم گفتند جا نداریم. در میان میدان شهر متحیر مانده بودیم که شب را چکار کنیم، ناگهان دستی شانه مرا گرفت. برگشتم دیدم کارگر ترکی است به نام التفات که من در تهران می‌شناختم و از فهمیدمترین کارگران مهاجر بود. خیلی اظهار خوشحالی کرد. خیال می‌کرد رفته‌ام در آذربایجان [جنوبی] بمانم. معلوم شد او حالا در استان زنجان است و محاکمه‌ی چهار نفر از متنفذین شهر را به تازگی تمام کرده است و هر چهار نفر را اعدام کرده‌اند. باری از برکت التفات و بنا به توصیه او در یکی از مسافرخانه‌های زنجان یک اتاق د و نفره و یک اتاق یک نفره را در اختیار ما گذاشتند. من و محافظ راضیه اناثیه خودمان را در اتاق د و نفره گذاشتیم تا اتاق یک نفره در اختیار خانم راضیه باشد. اما هنوز چند دقیقه‌ای ننشسته بودیم که

* در تاریخ معاصر ایران گروه ۵۳ نفر زندانیان سیاسی دوره رضاشاه جای خاصی برای خود دارند. گروهی از این ۵۳ نفر پس از رهایی از زندان در شهریور ۲۰ دست به فعالیت‌های سیاسی گسترده‌ای زدند. یکی از همین ۵۳ نفر دکتر انور خامه‌ای بوده، که کتاب "پنجاه و سه نفر" را درباره هم‌بندانش نوشته است. - "ساوالان"

راضیه وارد شد نگاه می به اثاثیه‌ی ما انداخت و بعد جوان را صدا کرد بیرون. پس از چند لحظه خود راضیه وارد اطاق شد و بدون خجالت به من گفت: "رفیق، خواهش می‌کنم شما به اطاق یک نفره بروید. ما دو تا باهم دوست هستیم و در این اطاق می‌مانیم." من هم قبول کردم و اثاثیه خودم را به اطاق دیگر بردم و قلباً خود-شحال بودم که از دست صاحب نامناسبی خلاص شده‌ام. ضمناً معنی "محافظ مخصوص" را هم فهمیدم! چند دقیقه بعد التفات وارد اطاق من شد و به من خبر داد که پادگان و غلام یحیی هم در زنجان هستند و منتظر دیدار من. باهم نزد آنها رفتیم خیلی اظهار محبت و احترام کردند و گفتند موقتاً به زنجان آمده‌اند و به زودی به تبریز باز خواهند گشت. اما نگفتند برای چه به زنجان آمده‌اند. التفات می-گفت آنها قضات همان دادگاهی بودند که آن چهار نفر را به مرگ محکوم کرده بود. شنیده بودم که جهانشاهلو همه کاره‌ی فرقه در زنجان است. سراغ او را گرفتم گفتند به تبریز منتقل شده و فعلاً معاون پیشه‌وری است. از التفات خواهش کردم مرا نزد دوستان دیگری که در زنجان هستند ببرد. او هم التفات را بحد کمال رساند و وسیله ملاقات مرا با چند تن از کلمین فرقه در زنجان من جمله محمود نوای رئیس فرهنگ و عبدالله میزانی که درجه سرهنگی به خودش داده بود فراهم کرد. من با این دو نفر اخیر که از قدیم می‌شناختم بیش از همه دمساز بودم. باهم شام خوردیم و تا نیمه شب باهم بودیم. خیلی چیزها برای من تعریف کردند و تقریباً هیچ کدامشان از اوضاع راضی نبودند. به ویژه نوای که می‌گفت او را جهانشاهلو به زنجان آورده است و حالا با نواقص فراوانی که وجود دارد دیگر حاضر نیست بیش از این در اینجا بماند. وی بخشنامه‌ای به امضای بی‌ریا وزیر فرهنگ آن رایجان [جنوبی] به من نشان داد که در آن دستور داده بودند در سه‌های متعددی من جمله دیکته و قرائت فارسی را به ترکی تدریس کنند!! نوای وقتی فهمید من به تبریز می‌روم گفت منم با شما به تبریز می‌آیم تا تکلیف خود را معین کنم. میزانی هم گفت منم به همراه شما می‌آیم تا درجه‌ی سرهنگی خودم را در تبریز تسجیل کنم. بدین سان دو نفر دیگر بر کاروان ما افزوده گشت و روز بعد من و نوای و میزانی به همراه راضیه و "محافظش" به طرف تبریز حرکت کردیم.

مسافرت در معیت نوای و میزانی که هر دو لوده بودند و مرتباً سر بسر راضیه و "محافظش" می‌گذاشتند خیلی خوش گذشت. شب را در وسط راه خوابیدیم و روز بعد وارد میانه شدیم. در میانه شמידه مسئول فرقه بود. از ما استقبال کرد و مرا به دفتر کار خودش که گویا فرمانداری بود برد. در آنجا مرا به یک افسر فرقه به نام صفرعلی معرفی کرد و به ترکی [صحیح: آنری] درباره شخصیت و سوابق مبارزاتی من داد سخن داد. صفرعلی هم به ترکی اظهار محبتی کرد و از آنجا بیرون آمدیم. آن وقت شמידه بطور خصوصی به من گفت این شخص مستشار شوروی در اینجاست و همه‌ی کارها تحت نظارت اوست. اسم اصلی اش هم چیز دیگری است اسم "صفرعلی" را برای این انتخاب کرده که خودش را آن رایجانی جلوه دهد. بعدها من فهمیدم که "صفر-

علی‌ها خیلی فراوانند و تقریباً در تمام مقامات از صدر تا ذیل يك " صفرعلی " مامور نظارت و اداره‌ی کارهاست.

از میانه به تبریز آمدیم. در اینجا ما پنج نفر از هم جدا شدیم. ظاهراً هر کدام از همسفران من جایی برای خودشان داشتند. راضیه و " محافظش " که از طرف اتحادیه کارگران یا نهاد دیگری دعوت شده بودند به آنجا رفتند. میزانی هم پیش اقوامش که تبریزی بودند رفت. نوایی هم گویا سراغ جهانشاهلو را گرفت. من هم در یکی از مهمانسراها اطاقی گرفتم. پس از تأمین جا یکر است به سراغ پیشه‌وری رفتم. درست به خاطر من نیست که کسی از دوستان همسفر مرا به مقر پیشه‌وری راهنمایی کرد یا اینکه خودم به تنهایی به آنجا رفتم. آنچه در خاطر دارم این است که خیلی به آسانی از در و دریند کاخ نخست وزیر گذشتم و وارد اطاق " باش وزیر " شدم. البته خودم را قبلاً معرفی کرده بودم و ظاهراً پیش از آن هم پیشه‌وری از ورود من به آذربایجان [جنوبی] اطلاع داشت و منتظر دیدار من بود. اطاقی که پیشه‌وری مرا در آن پذیرفت بسیار ساده و فاقد هر گونه مبلمان و اثاثیه لوکس و مجلل بود. پیشه‌وری پشت یک میز معمولی اداری نشسته و چند صندلی نیز در اطراف اطاق قرار داشت. پیشه‌وری بلند شد و دست دادیم و روبوسی کردیم بعد در صندلی که پهلوی میز او بود نشستیم. پس از تعارفات معمولی از مقصد سفر من سؤال کرد گفتیم فقط تعطیلات عید را در آذربایجان [جنوبی] خواهم ماند. وقتی مطمئن شد که من قصد ماندن ندارم شروع به تعارف کرد که شما باید بیایید اینجا به ما کمک کنید، ما کار در ورزیده کم داریم، به وجود امثال شما احتیاج داریم و از این قبیل. برخلاف انتظار من و برخلاف آنچه در موارد دیگر می‌کرد، چیز زیادی از " پیشرفت‌های درخشان حکومت خود مختار آذربایجان [جنوبی] " نگفت. در پایان هم از من خواست که پیش از عزیمت باز هم به دیدن او بروم.

همان روز عصر سرهنگ آذر و سرهنگ میلانیان در هتل به دیدن من آمدند. سرهنگ آذر رئیس ستاد ارتش حکومت آذربایجان [جنوبی] و سرهنگ میلانیان معاون او بودند. هر دو به ویژه سرهنگ آذر خیلی از دیدن من خوشحال به نظر می‌رسیدند. در چند روزی که من در تبریز بودم قسمت عمده‌ی وقت من یا با اینها و یا با دوستان دیگر مانند میزانی، جهانشاهلو، نوایی و... می‌گذشت. در نتیجه فرصت نکردم در عرق اجتماع وارد شوم و با مردم کوچه و بازار و طبقات مختلف تماس بگیرم. بعلاوه ندانستن زبان ترکی نیز مانع این امر می‌شد. با وجود این آنچه من احساس کردم این بود که شور و شوقی که نشانه‌ی واقعی يك انقلاب است در مردم دیده نمی‌شد. تظاهراتی که می‌شد سطحی و فرمایشی به نظر می‌رسید. من هیچ چیزی که نشانه‌ی اعتراض یا مخالفت با رژیم پیشه‌وری باشد در مردم ندیدم. اما هیچ تظاهری هم که نشانه‌ی علاقه‌ی آنها به این رژیم باشد مشاهده نکردم. يك انقلاب واقعی شور و شوق در مردم ایجاد می‌کند، جنبش خودانگیخته مردم را می‌آفریند، حس ایثار و ابتکار مردم را برمی‌انگیزد. هیچ کدام از این مظاهر در

آذربایجان [جنوبی] دیده نمی‌شد. بعکس بی میلی، بی علائقی، عدم تمایل به هم - کاری در طبقات مختلف به چشم می‌خورد. البته شعارها و پرچم‌های رنگارنگ در دیوار شهر را پوشانده بود، فدائیه‌ها با اونیفورم‌های خود در گوشه و کنار شهر به مناسبت و بی مناسبت "یاشاسین" می‌کشیدند. روزنامه‌هایی که به زبان ترکی منتشر می‌شد و در تعلق و چالپوسی از پیشه‌وری و فرقه‌ی او بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند و آذربایجان [جنوبی] را به صورت بهشت‌آیده‌آل به شما تحویل می‌دادند. اما آنها که این حرفها را باور می‌کردند بسیار اندک بودند. حتی خود نویسندگان این ترهات نیز می‌دانستند چقدر دروغ می‌نویسند. من جمله احمد موسوی گرداننده اصلی روزنامه‌ی آذربایجان این مطلب را صریحاً به من گفت.

کادر فعال فرقه‌ی دموکرات از سه گروه تشکیل می‌شد. یک گروه "شخصیت‌های ملی" از قماش شبستری، دکتر جاوید، مشهدی جعفر کاویان، کبیری، رضارسولی، غلامرضا الهامی، نظام‌الدوله رفیعی و یک مشت فتوادلها و سرمایه‌دارانی که به خاطر حفظ ثروت و موقعیت خویش به این فرقه پیوسته بودند. اینها اغلب در پشت پرده با مقامات حاکمه‌ی تهران و توسط آنها یا به طور مستقیم با انگلیسها و امریکائیها رابطه داشتند در حالیکه با شورویها نیز لاس می‌زدند. دست آخر هم اینها بودند که آخرین ضربت را بر فرقه وارد و آن را متلاشی ساختند. یک گروه دیگر مهاجران و مهاجرنمایانی مانند بی‌ریا، پادگان، غلام یحیی، میررحیم ولایی، میر-قاسم چشم‌آذر، تقی شاهین، جهانشاهلو، فریدون ابراهیمی و امثال اینها بودند. اینها فرصت طلبان و مقام پرستانی بودند که گمان می‌کردند بالاتر از استالین خدا نمی‌نست. نه آرمانی داشتند و نه به ایدئولوژی معتقد بودند. همه چیز برای آنها در دست شوروی بود. با خود می‌اندیشیدند که اگر دولت شوروی خواست همین جا می‌مانیم و حکومت و فرمانروایی و دم و دستگاه داریم. اگر شوروی نخواست یا سیاست او اقتضا نکرد به آن سوی مرز می‌رویم و باز هم به پاس خدمات گذشته‌ی خود برگ و نوایی خواهیم داشت. کوچک‌ترین پیوندی میان آنها و ایران یا آذربایجان [جنوبی] وجود نداشت. آنها بی‌وطن به معنی واقعی کلمه بودند. در عمل نیز تا روزی که امکان داشت در آذربایجان [جنوبی] ماندند و از قدرتی که شوروی به آنها داده بود سوءاستفاده کردند و بدنامی به بار آوردند و هنگامی که هوا را پس دیدند هر کدام توانستند به آن سوی مرز گریختند و آنها که نتوانستند به قدر مگسی از خود مقاومت نشان ندادند.

و اما دسته‌ی سوم آنها تیکه‌کادرهای سابق حزب توده بودند و برخلاف میل خود و به اجبار عضو فرقه شده بودند، اینها بدبخت‌ترین و ناراحت‌ترین افراد فرقه بودند. چه از یک طرف پیشه‌وری شخصاً و دستگاه رهبری فرقه جمعاً به آنها اعتماد نداشتند و بدبین بودند. چون اکثر اینها سابقاً در زندان از هواداران آرداشس بوده و پیشه‌وری را تحریم کرده بودند. علاوه بر این بسیاری از آنها طرز تفکر توده‌ای داشتند و هر چه می‌خواستند برای تمام ایران می‌خواستند نه برای

آذربایجان [جنوبی] و باطناً با مرام و تاکتیک و رهبران فرقه منجمه پیشه‌وری مخالف بودند. اما از سوی دیگر اینها از قدیم همیشه حقوق‌بگیر حزب بودند و شغل و کار دیگری نداشتند. از این رو برای معیشت خود نیازمند فرقه بودند و ناچار نمی‌توانستند دم بزنند. این بود که خون می‌خوردند و خاموش بودند. من در ضمن این سفر خود تنها با یکی از آنها یعنی داداش بك تقی زاده توانستم ملاقات کنم. داداش بك از کمونیست‌های قدیمی و از چهره‌های جالب زندان بود (۰۰۰).

وی پس از آزادی از زندان جزو موسسان حزب توده و از بنیادگذاران تشکیلات حزب در آذربایجان [جنوبی] بود. پیش از تشکیل فرقه‌ی دموکرات اداری امور تشکیلات حزب را در مراغه برعهده داشت. پیشه‌وری او را از مراغه به تبریز آورده و هرگونه مسئولیتی را جز عضویت ساده‌ی فرقه از وی سلب کرده بود. حقوق‌بخور و نعیری به او می‌دادند و اطاق محقری در اختیار او گذاشته بودند. در حقیقت او در این اطاق زندانی بود. وقتی در این اطاق به دیدن او رفتم وضع او را به تمام معنی تاشرانگیز یافتم. تنها اثاثیه جالبی که در این اطاق دیده می‌شد در حقیقت تنها دارائی او که از وی نگرفته بودند یک تفنگ برون بود که لحظه‌ای آن را از خود جدا نمی‌کرد مثل اینکه می‌ترسید آن را هم از وی بگیرند. در تمام مدتی که من در نزد او بودم این تفنگ را در دست داشت. چهره‌اش غمگین و صدایش گرفته و بغض‌آلود بود. دیگر از رفتار و گفتار باصلابت و مردانه و روحیه‌ی شکست‌ناپذیری که داداش بك در زندان داشت کمترین اثری بر جای نمانده بود. با آنکه از ملاقات من خوشحال به نظر می‌رسید لیکن در اندوه و ناراحتی او اثری نداشت. بشدت از پیشه‌وری و حکومت و انتقاد میکرد و حتی دشنام‌های رکیک می‌داد. نسبت به همه‌ی رهبران حزب توده که قاعدتاً شامل خود من هم می‌شد بدبین بود و میگفت شما ما را تنها گذاشتید، به ما خیانت کردید. آیا می‌توانستم گفته‌ی او را تصدیق نکنم؟ باری تا آنجا که می‌توانستم به او دل‌داری و امید‌واری دادم و از اطاق محقر و بهتر است بگویم زندان مجرد او بیرون آمدم. چند ماه بعد پیشه‌وری و رهبران فرقه هنگام فرار، این بهینوا را دست و پا بسته تحویل دولت دادند و آنها نیز پس از یک محاکمه‌ی صحرائی وی را محکوم به اعدام کردند و به دار آویختند. سرنوشته بسیاری از افراد این دسته یعنی کادرهای سابق حزب توده نیز بهتر از او نبود. شکبیا، این آموزگار ساده‌دل بشرد و ست را قطعه قطعه کردند، فرضی را با دشنه و چاقو سوراخ سوراخ ساختند، زوولون را پس از بریدن گوش و دماغ و تجاوز به زنش در حضور او سرپریدند و جسدش را به دور شهر گرداندند. تنها دو سه نفر از اینها اجازه یافتند همراه رهبران فرقه و مهاجران به آن سوی مرز فرارکنند و جان خود را نجات دهند.

غیر از این سه دسته وضع افسران توده‌ای که به آذربایجان [جنوبی] رفته بودند نیز نیازمند توضیح و تشریح است. پیش از اینکه جریان برخورد خودم را با این افسران و ملاحظاتی که در این باره دارم شرح دهم، بهتر است چند جمله از کتاب

آقای تفرشیان را که خود یکی از این افسران بوده و در تمام دوران حکومت پیشه - وری در آذربایجان [جنوبی] بسربرد هاست، نقل کنم: "نیروهای مسلح آذربایجان [جنوبی] شکل‌های گوناگونی داشت. افسران هم چهار نوع بودند. در موقع قیام عده‌ای از اعضای فرقه‌ی موکرات با رهبران اتحادیه‌های کارگری یا دهقانی که با عده‌ای چریک زیر دست خود در قیام شرکت کرده بودند، اینها درجه‌ی افسری دادند که خودشان بخود داده بودند و بعد هم این درجات از طرف فرقه تأیید شده بود. اینها آموزش نظامی ندیده و در حقیقت در جریان حوادث افسر شده بودند. عده‌ای دیگر از افسرها مسئولین حزبی بودند که به عنوان رهبر سیاسی یا مسئولان اداری به قسمت‌ها فرستاده شده بودند. فرقه به آنها درجه‌ی افسری داده بود. عده‌ای هم افسرانی بودند که در دانشکده‌ی تازه تاسیس فرقه آموزش ندیده بودند. در آذربایجان [جنوبی] بلافاصله بعد از قیام، دانشکده‌ی افسری تشکیل شد. عده‌ای را پس از دو ماه آموزش با درجه‌ی ستوان دوم یا ستوان سوم افسر کردند. عده‌ای هم ما بودیم که با درجات خود از ارتش ایران آمده و به ارتش آذربایجان [جنوبی] پیوسته بودیم. عده ما در حدود هفتاد نفر بود که ستون فقرات ارتش را تشکیل می‌دادیم. به این ترتیب چهار نوع افسر در ارتش آذربایجان [جنوبی] خدمت می‌کرد که ضوابط استخدامی مشخصی نداشتند.

"افسران فدائی هیچ کس را قبول نداشتند و مدعی بودند که حکومت را به زور اسلحه گرفته‌اند، حکومت مال آنهاست و درجه‌هایشان را در میان خون و انقلاب گرفته‌اند و طبعاً از بقیه معتبرترند. ما خود را تحصیل کرده، آموزش ندیده و در نتیجه برای اداری قوای مسلح صالح‌تر از دیگران می‌دانستیم. این وضع نا به - سامان انضباط ارتش را به خطر می‌انداخت. فرقه‌ی موکرات به افسران فارسی (فارس افسر لر) ما را به این اسم می‌شناختند یک درجه ترفیع داده بود که خود این مطلب هم اشکالات تازه‌ای در میان خود افسران ایجاد کرد. زیرا افسرانی که از ارتش ایران جدا شده بودند یک دسته نبودند. عده‌ای در قیام خراسان شرکت کرده بودند. عده‌ای همین‌طور از تهران فرار کرده و به ارتش آذربایجان [جنوبی] پیوسته بودند. عده‌ای هم در لشکر قبلی آذربایجان [جنوبی] خدمت کرده و بعد از تسلیم پادگانهای آذربایجان [جنوبی] به ارتش جدید پیوسته بودند، عده‌ای هم اصولاً دیدیم سابقه‌ی سیاسی نداشته، یا از روی احساسات یا به علل شخصی در آذربایجان [جنوبی] مانده بودند که بعضی از اینها وضع مشکوکی داشتند. باید به این وضع سر و سامان داد.

"بالاخره روزی همه‌ی ما را به باشگاه افسران دعوت کردند. در آنجا کنفرانسی

با حضور آقایان پیشه‌وری، بی‌ریا و کاویان وزیر جنگ تشکیل شد. جلسه با نطق پیشه‌وری افتتاح شد. او پیشنهاد کرد قضیه با نظر خود افسران و به شکل دو - کراتیک حل شود. ولی کار به جنجال و فحاشی پیشه‌وری به یکی از افسران کشید. در آن زمان ندانسته یا از روی بدخواهی تبلیغات شدیدی علیه ما (فارس افسر -

لر) رواج داشت. حتی در مواردی به روی رفقای ما تیراندازی شد. سرگرد صفوت فرمانده وقت دانشکده افسری، در محل خدمت کشته شد. سرگرد خلعتد بری فرمانده هنگ توپخانه را از پشت به گلوله بستند، که خوشبختانه در اثر نا-شیگری و سراسیمگی ضارب و زیرکی خلعتد بری همه تیرها به خطا رفت و فقط پایش کمی جراحت برداشت. بهر حال در يك چنین اتمسفری آن جلسه تشکیل شد و با شعارهای تهدیدآمیز افسران فدائی خاتمه یافت. بالاخره سرهنگ پناهیان که به جای آذر رئیس ستاد ارتش آذربایجان بود پیشنهاد کرد که يك دست افسران قوای انتظامی به کمیسیونی متشکل از چند افسر و چند عضو کمیته مرکزی فرقه وا-گذار شود که تصویب شد و موقتاً قال قضیه کنده شد. این کمیسیون تصمیماتی هم گرفت که دیگر مجال اجرا نیافت. (*)

تفرشیان در جای دیگر می نویسد: "یادم هست يك بار پیشه‌وری برای سرکشی به سرپازخانه آمد در موقع ورود او افسر نگهبان، ستوان يك دیانت، در آشپزخانه ناظر تقسیم غذا بود. پیشه‌وری او را احضار می‌کند و ایراد می‌گیرد که چرا در دفتر نگهبانی و پشت میز نش نیست. افسر نگهبان توضیح می‌دهد که نباید او همیشه پشت میز باشد، او موظف است که در تمام امور و از آن جمله در تقسیم غذا نظارت کند. پیشه‌وری از "گستاخی" او عصبانی می‌شود و به سرپازها دستور می‌دهد او را کتک بزنند. سرپازها تردید می‌کنند و حاضر نمی‌شوند افسر خود را کتک بزنند. پیشه‌وری به اسکوورت‌های خود دستور می‌دهد. فدائیان اسکوورت افسر را کتک می‌زنند. افسران به عنوان اعتراض به عمل پیشه‌وری چند ساعتی خدمتشان را ترك کردند ولی از آنجائیکه معتقد بودند در این موقعیت اعتصاب برای ارتش ملی زیان‌آور است خیلی زود به سرکارشان برگشتند ولی اعتراضشان باقی بود. (**)

البته مسافرت من پیش از روی دادن این حوادث و در زمانی بود که هنوز سرهنگ آذر ریاست ستاد ارتش را برعهده داشت. ولی وضع عمومی افسران همان طوری بود که تفرشیان در بالا شرح داده است. در همان روزهای ورودم به تبریز به آذر گفتم می‌خواهم به ارومیه و شهرهای دیگر آذربایجان [جنوبی] سری بزنم. آذر گفت باید از پیشه‌وری اجازه گرفت و بعد به من اطلاع داد که پیشه‌وری گفته است سفر خامه‌ای به جبهه (منظور ارومیه و نواحی غربی آذربایجان [جنوبی] بود) صلاح نیست. بدین سان خروج مرا از تبریز عملاً منع کردند. در نتیجه در چند روزی که در تبریز بسر بردم بیشتر اوقات با سرهنگ آذر و سرهنگ میلانیاں بودم که خیلی به من محبت کردند. يك روز آذر به من گفت: "امشب افسران می‌خوا-

(*) قیام افسران خراسان، ص ۷۰ تا ۷۲.

(**) همان کتاب، ص ۷۵.

هند با تو آشنا بشوند و صحبت بکنند. اما میدانی که فرقه از این کار خوشش نمی‌آید و نمی‌خواهد افسران با حزب توده یا نماینده‌های از آن تماس داشته‌باشند. بنا بر این جلسه مخفیانه است و نباید از آن به اعضای فرقه حرفی بزنی. در آن جلسه که حدود پانزده نفر از افسران شرکت داشتند تقریباً همه از وضع فرقه، رفتار فرقه‌چی‌ها نسبت به خودشان، دخالت‌های بی‌جای فرقه در کارهای آرتشی شدیداً انتقاد می‌کردند و علاقه‌ی شدید خود را نسبت به حزب توده یا به قول آنها "حزب مادر" اظهار می‌داشتند و می‌گفتند اگر ما اینجا آمده‌ایم و این وضع را تحمل می‌کنیم برای اینست که حزب توده به ما دستور داده است و به امید روزی است که بتوانیم به آغوش "حزب مادر" بازگردیم. بالاخره از من خواستند که پیام آنها را به کامبخش یعنی مسئول سازمان افسران برسانم و از او به خواهم که به هر شکل صلاح می‌داند با آنها ارتباط برقرار کند. من هم قول دادم که پیام آنها را برسانم.

يك شب هم از طرف فرقه مرا برای مراسم افتتاح "تئاتر ملی آذربایجان [جنوبی]" دعوت کردند. در این "تئاتر ملی" نیز هیچ چیز فوق‌العاده‌ای وجود نداشت جز اینکه همه چیز به زبان ترکی بود. نمایشنامه‌ای که به معرض نمایش گذاشتند "آنامین کتابی" یعنی "کتاب مادرم" نام داشت و حماسه‌ای بود درباره‌ی فرهنگ زبان ترکی. بازی هنرپیشه‌ها هم خیلی معمولی به نظر می‌رسید. سالن هم نه چندان بزرگ بود، نه چندان مجلل. در مقابل، شعارهای رنگارنگ به زبان ترکی سراسر آن را فرا گرفته بود. پیشه‌وری، بی‌ریا، جهان‌شاهلو و بسیاری از رهبران فرقه حضور داشتند. خانم راضیه ابراهیم زاده نیز در صف اول مدعوین دیده می‌شد و پیشه‌وری از او تجلیل فوق‌العاده‌ای بعمل آورد و او را به عنوان "دختر قهرمان خلق" به رهبران دیگر فرقه معرفی کرد. نمی‌دانم از "دختر قهرمان خلق" فیضی به او هم رسیده بود یا نه؟!

يك روز پیش از بازگشت برای خداحافظی نزد پیشه‌وری رفتم. با گرمی مرا پذیرفت و گفت "خوب شد پیش من آمدی می‌خواستم حتماً تو را ببینم" بعد شرح مفصلي درباره وضع سیاسی و بدبینی نسبت به حکومت قوام السلطنه اظهار داشت و نتیجه گرفت که فرقه دموکرات و حزب توده باید فعالیتشان را باهم هماهنگ کنند. سپس افزود: "تو باید به یکی از این دو نفر، دکتر کشاورز یا کامبخش بگویی با من تماس بگیرند. اما مبادا به دار و دسته‌ی بورژواها چیزی بگویی." (۰۰۰) پیشه‌وری و بعضی از زندانیان دیگر در زندان قصر به ایرج اسکندری، دکتر رادمنش، دکتر یزدی، دکتر بهرامی و دوستان آنها که باهم غذا می‌خوردند و وضع بهتری داشتند "دسته‌ی بورژواها" می‌گفتند. بدین سان من از این سفر با دو پیام سری به تهران بازگشتم: یکی از طرف افسران برای کامبخش و دیگری از طرف پیشه‌وری برای دکتر کشاورز یا کامبخش. ولسی (۰۰۰) هر دو پیام را يك جا تحویل کامبخش دادم. سالها بعد سرهنگ آذر که پس از سالیان دراز در وری از وطن سر-

خورده و بد بین نسبت به شوروی به ایران بازگشته بود برای من تعریف کرد که چگونه در همان ایام کامبخش به آذربایجان [جنوبی] مسافرت و با پیشه‌وری ملاقات و با برکناری و تبعید سرهنگ آذر موافقت کرده است. آذر معتقد بود که کامبخش بر حسب تقاضای پیشه‌وری به باکو [باکی] مسافرت کرده و در نزد مقامات شوروی مقدمات عزل و تبعید او را فراهم آورده است.

تفرشیان نیز گرچه از جریان‌ی که شرح دادم اطلاع نداشته است لیکن در دو مورد به عزل و تبعید آذر اشاره می‌کند. در یک جا می‌نویسد "آذر را در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۵ عزل کردند و ظاهراً برای استراحت به آن طرف مرز فرستادند. او با پیشه‌وری اختلاف پیدا کرده بود. رهبری فرقه را در ارتش به آن شکل که می‌خواستند نپذیرفت. شوروی‌ها البته با اشاره‌ی پیشه‌وری او را محترمانه بازداشت کردند و به باکو [باکی] بردند که استراحت کند. چند ماهی هم در آنجا بود و موقعی که ارتش شوروی ایران را ترک کرد او را با سلام و صلوات برگرداندند. پیشه‌وری به عذر گذشته از او بخوبی تجلیل کرد. ابتدا او را به رضائیه [صحيح] ارومیه - "ساوالان" [و بعد به اردبیل فرستادند. در موقع حمله‌ی ارتش ایران به تبریز احضار شد که پست قبلی خود را اشغال کند ولی دیگر مجال این کار را نیافت." (*)

در جای دیگری می‌نویسد: "یادم هست بعد از ورود ما به تبریز در اولین جلسه معارفه با پیشه‌وری او ضمن خوش آمد گویی و بیان موضع فرقه‌ی دموکرات گفت: "حزب توده فقط حرف می‌زند و شعار می‌دهد ولی ما اسلحه به دست گرفتیم و عمل کردیم." در همان وقت این نوع یادآوری از حزب توده‌ی ایران طنین ناخوشایندی در گوش من ایجاد کرد. بعد هم که به ما تکلیف کردند عضو فرقه‌ی دموکرات آذر-بایجان شویم همگی ساکت مقاومت کردیم. تصور می‌کنم ریشه‌ی مخالفت پیشه‌وری با آذر هم از همین جا آب می‌خورد. پرخاش ناگهانی و بی‌دلیل پیشه‌وری به یکی از افسران در جلسه‌ای که قبلاً از آن یاد کردم، کتک زد افسر نگهبان و فضای غیر-دوستانه‌ای که در روابط فرقه‌ای‌ها و افسران حکمفرما بود باید چنین ریشه‌ای داشته باشد." (***)

(ادامه دارد)

(*) قیام افسران خراسان، ص ۷۲.

(**) همان کتاب، ص ۷۵.

درباره " حزب مساوات " و خود مختاری آذربایجان شمالی

تادوز سویتوچوسکی
مترجم، یاشار آیدین

ظهور حزب مساوات

در اوقاتیکه سرشناسان آذربایجانی [شمالی] در جستجوی میدانی برای فعا-
لیتهای انقلابی خویش در ترکیه بودند، برخی از مردان کمتر معروف که در باکو
[باکی] مانده بودند، در حال پی ریزی آنچه که بزرگترین سازمان سیاسی آذربای-
جان [شمالی] تبدیل شد بودند. سازمانی دیگر که خصلت ناسیونالیستی داشت.
یک مشت همت چی سابق برهبری کربلائمی میکلائیل زاده و عباس کاظم زاده، که همگی
از افکار واهی در مورد انقلاب روس بخود آمده ولی از حرکت های ملی عالم گیر در
بین مسلمانان تاثیر پذیرفته بودند، در سال ۱۹۱۲ خود را در انجمن مخفی بنام
مساوات سازمان دادند. این نام، طبق گفته یکی از بنیانگذاران آن، بیانگر آرزوی
انجمن برای بدست آوردن حقوق برابر با روسها برای مسلمانان بود، و در عین حال
برای آزادی کل دنیای اسلامی مبارزه میکرد. اولین اعلامیه مساوات صدور بیانیه-
ای بود که - علیرغم گذشتهی رادیکال نویسندگانش - از موضوعات اجتماعی (و در
همین رابطه ناسیونالیست) بی اعتنا گذشته بود. سند، هنوز با تکیه بر وجدان
امت، با احساسات پان اسلامیستی معطوف بود، تا احساسات پان ترکیستی. بیانیه،
با یادآوری اینکه " خلق نجیب اسلام زمانی با یک دست به پکن رسیده... و با دست
دیگر در منتهی الیه اروپا قصر الحمرا را برپا کرده " افول قدرت اسلامی در حال حاضر
را مورد شکوه قرار میداد.

مساوات، با هدف برقراری شوکت اسلام، برنامه‌ی عمل سیاسی زیر را پیش کشید:

۱- متحد ساختن تمامی خلقهای مسلمان بدون توجه بملیت یا وابستگی فرقه‌ای

آنان.

۲- استقرار دوباره استقلال از دست رفته‌ی کشورهای مسلمان.

۳- کمک معنوی و مادی بخلقهای مسلمانیکه در راه حفظ یا برقراری استقلال خویش مبارزه میکنند .

۴- کمک بتوسعهی قدرت دفاعی و تهاجمی خلقهای مسلمان .

۵- لغو کلیهی موانعیکه از گسترش این ایدها جلوگیری میکنند .

۶- برقراری تماس با احزاب در حال مبارزه برای ترقی و وحدت مسلمانان .

۷- در صورت لزوم، برقراری تماس و تبادل نظر با احزاب خارجی که با رفاه بشر سروکار دارند .

۸- تشدید کلیهی اشکال مبارزه برای پیشرفت مسلمانان و توسعهی زندگی

تجارتی، صنعتی و اقتصادی آنان^۳.

برنامهی مساوات که بخاطر عمومیت دادن آنها و فرموله کردن نهایش قابل تذکر

است، آشکارا قصد داشت که منافع طیف وسیعی از جامعه را مراعات کند . در این

مرحلهی ابتدائی موجودیت مساوات، تنها سر نخ پیدا کردن جهتگیری سیاسی آن

تاکید برنامه‌اش به "ترقی مسلمانان" بود بمعنی جلب نکردن عناصر محافظه‌کار و

اشارهی آن بتوسعهی "زندگی تجارتی، صنعتی و اقتصادی"، که بنظر میرسید

خطاب طببقهی متوسط محلی است . در واقع مساوات قسمت اعظم پیروان خود را از

بین روشنفکران، محصلین و دانشجویان، تجار و صاحبکاران بدست آورد و باکو[باکی]

پایگاه طبیعی پشتیبانی از آن شد . بدلیل امنیتی، اعضای آن در سلولهای سه -

نفری سازمان یافته بودند که در سراسر ماورای قفقاز [قفقاز] گسترده شده و حتی به -

بعضی شهرهای آذربایجان ایران [صحیح: جنوبی - "ساوالان"] نیز رسید، با وجود این

مساوات که بزودی خود را "حزب" نامید، زیاد فعال بنظر نمی‌رسید . شعبهی آن

در باکو [باکی] اظهاریه‌ای صادر کرده و اعضا را از انتقاد علنی حکومت از ترس عقوبت،

برحذر داشت . خطوط راهنما در حال حاضر محدود بحفظ اختفای شدید و افزا-

یش اعضا بطور انتخابی بود^۴.

کمیابی اسناد مربوط بفعالیت‌های اولیهی مساوات، روزی مورخ شوروی راتقازر

را با عجله حاضر باظهار شک در بارهی موجودیت عملی حزب قبل از سال ۱۹۱۲

نمود، نظری که همکارانش موکداً مردود شمرده‌اند^۵. بعد از سال ۱۹۱۲ مساوات

گاهگاهی، و نه غالباً، با صدور اعلامیه‌هایی، چنانچه در مورد جنگ اول بالکان در

سال ۱۹۱۲، موجودیت خود را خاطر نشان میکرد . حزب خطاب به "همدینان ما"

روسیه را بخاطر نقشه‌ی حمله برعلیه "خلافت عثمانی، قلب دنیای اسلام" محکوم می-

کرد . اعلامیه اظهار می‌داشت که "تنها امید و راه رستگاری، در موجودیت مستقل و

پیشرفت ترکیه است"^۶ نخستین جنگ بالکان، علاوه بر افزایش احساسات طرفدار

عثمانی در بین آذربایجانیها [ی شمالی] نشانه‌ی جدائی آنان از لیبرالهای روس که

حمله بترکیه را کاملاً مورد حمایت قرار داده بودند نیز بشمار میرفت .

در سال ۱۹۱۳ مساوات در شخص رسولزاده رهبری با تجربهی سیاسی و

دست آورد های روشنفکری پیدا کرد . او که یکی از آذربایجانیها [ی شمالی] مهاجر

بود نخواست بطور نامحدود در ترکیه بماند، و از عفو عمومی تزار بمناسبت سید مین سالگرد خاندان رومانف استفاده کرده بوطن بازگشت. بزودی بعد از پیوستن حزب مساوات، او یکی از رهبران حزب شده و شروع باعمال اتوریته بلامنازعی کرد که میبایست سالهای درازی در آینده از آن بهره‌مند شود. وی در زمان تبعید در استانبول بگروه تورک یورد و نزدیک شده بود، ولی همیشه علاقه‌ی خصوصی به سید جمال‌الدین افغانی داشت که نوشته‌هایش در مورد رابطه بین اسلام و ملیت اثر شکل‌دهنده‌ای در وی داشتند. با برگشت بباکو [باکی] رسول‌زاده شغل روزنامه‌نگاری خود را از سرگرفت و در مطالبی که به تئوری سیاسی مربوط بود مقاله مینوشت. با دو مقاله، "زبان بعنوان یک عامل اجتماعی" و "گروه زبان جدید (ینی لسان) و ترکی آنها" وی به بحث زبان در صفحات شلاله پیوست. با این استدلال که زبان نیروی وحدت‌دهنده‌ی مهمی برای هر جامعه میباید، در واقع او مواضع هر دو گروه آذری-چیپها و عثمانی‌کننده‌ها را رد کرد. او برنامه‌ی آذری‌چیپها را باین دلیل که تشویق یک آذری ادبی جداگانه، برخلاف ایده‌ی وحدت خلقهای ترک است مورد انتقاد قرار داد. با وجود این از تایید عثمانی‌کننده‌ها نیز برخوردار کرد. بنظر وی، که منعکس‌کننده‌ی عقاید جنبش ینی لسان بود، زبان عثمانی با مخلوط‌کلمات خارجی به-دشواری میتواند یک زبان ترکی نامیده شود. آلترناتیو رسول‌زاده، یک ترکی تصفیه-شده‌ی هنوز در جریان تشکیل در بین نسل جدید نویسندگان در ترکیه بود.^۷

در مقاله‌ی دیگری در دیرلیک، رسول‌زاده رابطه بین لغات آمله و ملت را مورد بحث قرار داده و اصرار داشت که تمایز آشکاری بین این دو وجود دارد. او استدلال میکرد که آمله حامل یک معنای انحصاراً دینی بوده و وجدان جمعی مسلمانان دنیا را بیان میدارد، در حالیکه ملت اشاره بجامعه‌ای دارد بر مبنای زبان، فرهنگ، تاریخ و همچنین مذهب مشترک، که مذهب فقط یکی از عناصر آنست^۸. پس ملت بمعنای اخص را نمیتوان بیک گروه دینی اطلاق کرد. مفهوم ضمنی آن در وهله‌ی اول غیر-دینی بوده و صفات آن آشکارا مال یک ملیت است. یک تعریف لائیک میبایستی بعداً اساس ایده نولوزی مساواتیسم قرار گیرد، ولی رسول‌زاده در تعریف ملیت هموطنان خود ناتوان ماند - جنگ عمومی و انقلاب میبایستی شرایط تازه‌ای برای خود توضیحی خلقهای دولت روس ایجاد نمایند.

پادداشت‌ها

I. M.A. Resuloğlu, "Musavat partisinin kuruluşu," Musavat Bülteni, no.4 (1962), pp. 9-14.

2. M.A. Rāsulzadē, Azerbaijan Jumhuriety (Istanbul, 1341), p.22.
3. M.Mirza-Bala, Milli Azerbaycan hareketi: Milli Azerbaycan musavat Firkasinin tarihi (Berlin, 1938), p.64; M.D.Guseinov, Tiurskaia Demokraticheskaiia Partiia federalistov Musavat v proshlom i nas-toiashchem (Tiflis, 1927), p.9.
4. Guseinov, Musavat, p.77.
5. "Sotial'naiia sushchnost' musavatizma," in Pervaia vsesoiuznaia konferentsiia istorikov: Trudy (Moscow, 1930), pp.501-20.
6. Mirza-Bala, Musavat, p.67; Resuloğlu, p.10.
7. Shālālā, nos.21,37 (1913).
8. Dirlik, no.3 (1914).

خود مختاری — چه نوع ؟

نخستین قدم برای تبیین آمال آزربایجانیهی [ای شمالی] در شرایط یک دگرگونی جدید انقلابی، در نشستهای کنگره‌ی مسلمانان قفقاز [قفقاز] در ۲۰-۱ آوریل در باکو [پاک] برداشته شد. قابل ذکر است که نمایندگان داغستانی نیز در این کنگره شرکت کرده بودند و حضور آنها بمنظور تأیید علایق تاریخی مسلمانان ماورا قفقاز [قفقاز] با همدینا نشان در شمال بود. نتیجه‌ی نشست، پیروزی عدم مرکزیت بود که اکثریت شرکت کنندگان حتی مساواتچیها را بنفع برنامه‌ی خود تحت تاثیر قرار داد. قطعنامه‌ی نهائی در برگیرنده‌ی این اظهارات بود که "منافع ملیتهای مسلمان با شکلی از ساخت حکومتی روس بر مبنای یک جمهوری دموکراتیک سازمان بر اساس سرزمینی - فدراتیو بهتر تامین خواهد شد".^۱ کنگره حتی درخواستهای آشکارتری برای خود مختاری آزربایجان [شمالی] دریافت داشت، ولی از آنها پشتیبانی نکرد. در واقع در پیشنهاد تقی اف حتی نام آزربایجان [شمالی] از قطعنامه‌ی نهائی حذف شد. قسمتی از این احتیاط بخاطر برنیانگیختن دشمنی حکومت، و قسمتی بخاطر نیاز به مشورت با سایر گروه‌های مسلمان در روسیه برای پیدا کردن یک خط مشی مشترک بود. کنگره همچنین خواستار پشتیبانی دولت از مدارس محلی، تاسیس یک دانشگاه که زبان محلی در آن زبان درسی باشد، و انتصاب اعضای جدید از اکوم* بطوریکه اهالی مسلمان بنحوعادلانتری در آن نمایندند داشته باشند گردید. در موضوع محوری مورد بحث یعنی خود مختاری سرزمین، اکثریت با مخالفت و انتهای طیف سیاسی روبرو شد. سوسیالیستها از چپ که خواستار حفظ همبستگی با روسیه انقلابی بودند، و محافظه کاران دست راستی که بر حسب نظرات پاناسلامیستی خویش استدلال میکردند. اما در مورد گروه‌های میانه‌رو، موضع مشترکی که عدم مرکزیت و مساوات اتخاذ کردند، سرآغاز پیروسی ادغام تدریجی آنها در یک حزب واحد بود.

* نام مخفف روسی " کمیته مخصوص ماورا قفقاز ". - " ساوالان "

مساوات با قبول برنامه‌ی خود مختاری فدرالیستهای گنجه، مدافع پر سر و صدای آن در جنبش مسلمانان روسیه شد.

در بهار سال ۱۹۱۷ اختلافاتی که موجب تفرقه بین رهبران مسلمانان روسیه شده بود، با شدتی بیسابقه دوباره ظاهر شد. مسئله‌ی اساسی تغییری نکرد. بود: وحدت جامعه‌ی مسلمانان روسیه در برابر شناسائی خصوصیات قومی و منطقه‌ای. دوره ۱۹۰۷-۱۹۰۵ با پیروزی ظاهری پیشنهاد کنندگان وحدت‌ار-گانیک در این حالت لیبرالهای تاتار-پایان یافته بود. بنظر میرسید که گسترش پان اسلام و پان ترکیسم جریانات وحدت‌گرا را تقویت کرده باشد. با وجود این، پروسه‌ی تفکیک در بین مسلمانان روسیه با سرعت پیش میرفت، و آگاهی از منافع محلی خود را واضحتر میساخت. از نظر سیاسی شکاف بین حزب کادت و رهبران مسلمان وسیعتر شده بود، زیرا کادتها مدافع فتح بُغازها بعنوان هدف عمده‌ی جنگی برای روسیه بودند. لیبرالهای مسلمان با ادامه‌ی افشاگری بر علیه همقطاران روسی خود، از سوی سوسیالیستهای مسلمان زیر فشار قرار گرفتند. اینان (سوسیالیستها) خیلی زیاد تر از سال ۱۹۰۵ بوده و معمولاً اس‌ارهای روسی و منشویکها را بعنوان سرمشق خویش برمیگزیدند.

در مقابل این تغییر صحنه در داخل جامعه‌ی مسلمان، د و مکتب فکری در موع اساسی وحدت در برابر چندگونگی، ظاهر شد که هر کدام پیشنهاد متفاوتی برای سازمان سیاسی مسلمانان در انقلاب در حال گسترش روس‌ارائه میدادند. نمایندگان گروههای قومی که توده‌های متراکمی در مناطق مشخصی را تشکیل می‌دادند، مانند ماورا قفقاز [قفاز]، ترکستان، قیرقیزستان، باشقیرستان و کریمه عموماً موافق خود مختاری سرزمینی بودند. آنان سرزمینهای مسلمان‌نشین روسیه‌ی آینده را بعنوان خود اداره شونده در تمام موضوعات بجز مسائل حیاتی مورد علاقه‌ی تمام دولت روس مجسم میکردند. تاتارها که در نواحی مختلف روسیه بسیار پراکنده بودند، مدافعین آشکار نقطه نظر مخالف بودند. تاتارها چون در وضعی نبودند که ادعای حق بیک سرزمین خود مختار را بکنند، برله خود مختاری فرهنگی (مدنی) در داخل چارچوب یک بدنه‌ی متمرکز بودند که منافع تمام مسلمانان روسیه را در برابر دولت در بالاترین سطح نمایندگی کند. تاتارها با درخواست و اعلان وحدت مسلمانان، در اصرار خود بر روی مرکزیت سازمانی، از موضع بورژوازی و روشنفکران خویش بعنوان رهبران اسلام در روسیه دفاع میکردند.^۳

دو دیدگاه در کنگره‌ی مسلمانان تمام روسیه که در اول مه ۱۹۱۷ در مسکو گشایش یافت رو در رو مبارزه کردند. این فرصت، نمایشی از وحدتهای تاکتیکی غیر-عادی بین جناحهای سیاسی جامعه‌ی مسلمان را ب معرض تماشا گذارد. سوسیا-لیستها در وفاداری خویش با انقلاب روسیه، بر علیه خود مختاری سرزمینی برخاسته و در این حد در موضع بورژوازی تاتار سهمیم شدند. بنظر سوسیالیستها چنین راه حلی، قدرت مالکان زمین و سرمایه‌داران یعنی طبقاتی را که جلوترقی اجتماعی را

سد میکنند افزایش میداد. در حالیکه يك جمهوری متمرکز روس، رفاه و حقوق مدنی توده‌های مسلمان را تامین میکرد. منشویک اویست احمد سالک اف اخطار کرد که پارچه پارچه شدن جامعه‌ی مسلمان در خدمت طرحهای امپریالیسم خواهد بود که " تفرقه افکنده حکومت کند " پان اسلامیتها نیز بنوبه‌ی خود بيك جنگ پسقراول-ها دست زدند تا تجزیه‌ی امت به تمامیتهای قومی بنا شده بر مبنای نهاد های لا-ئیک را کند تر بکنند .

سخنران اصلی خود مختاری طلبان سرزمینی رسول زاده بود که برای يك راه حل بر اساس ملیت اصرار داشت تا بر اساس دین، و به پان اسلامیتها خاطر نشان - کرد که برخی مردم باین احساس رسیده‌اند که آنان ابتدا " ترك هستند و سپس مسلمان ". برنامه‌ی خود مختاری محدود بایجاد يك سازمان سراسری روس، در اجرای عدالت در مورد خود آگاهی ملی بالنده‌ی خلقهای ترك و آمالشان، ناتوان خواهد بود :

سوالیکه باید کرد اینستکه : ملت چیست؟ من معتقدم که بارزترین مشخصه‌ی يك ملت علائق زبانی و تاریخی، عادات و سنتهاست. بعضی اوقات گفته میشود که اسلام تجسم يك ملت است زیرا وقتی از يك ترك - تانار ملیت وی را سوال میکنند او جواب میدهد : من مسلمانم. ولی این نظر نادرست است. . . هیچ ملیت مسیحی وجود ندارد، و بدین ترتیب ملیت اسلامی نیز وجود ندارد. در این خانه بزرگ مسلمان، باید محلهای سکونت جداگانه‌ای برای ترکها، فارسها و عربها وجود داشته باشد.

رسول زاده استدلال خویش را بطور معنی داری از پان ترکیسم بآنطرف بسط - داد و گفت حتی باوجود اینکه گروههای مختلف ترك زبان بيك ملت تعلق دارند، هویت های متفاوت از همدیگر بهم رسانید هاند : " امروزه تانارهای ولگا ادبیات خویش و شعرای خود را دارند. ترکستان ادبیات غنی خود را دارد. ادبیات قیرقیز شروع بشکوفائی کرده است. هیچیک از این خلقها حاضر بدست کشیدن از ادبیات و لهجه‌ی تکلمی خویش نخواهد شد " ۲

او این گذشت را کرد که يك شورای مسلمانان سراسر روسیه ممکن است مفید باشد، ولی فقط برای هماهنگ کردن زندگی دینی و توسعه‌ی فرهنگی سرزمینهای خود مختار.

هیجان در کنگره بالا گرفت - برخی از نمایندگان پس از سخنان رسول زاده جلسه را ترك کردند - ولی رای گیری برای قطعنامه‌ی مربوط به شکل خود مختاری منتج به پیروزی چشمگیر تزهسای رسول زاده شد که تاییدی بر قدرت نیروهای گریز از مرکز در بین مسلمانان روسیه بود. کنگره با اکثریت ۴۶۶ رای در مقابل ۲۷۱ رای از درخواست تبدیل روسیه بيك " جمهوری دموکراتیک بر اساس بنیادهای ملی -

سرزمینی - فدرال " پشتیبانی کرد، هر چند که دو ماده‌ی پلاتفرم اقلیت را نیز تصویب نمود: (۱) بمسلمانانیکه ساکن سرزمین دقیقاً معین شده‌ای نیستند، باید خود مختاری فرهنگی اعطا شود، (۲) يك موسسه‌ی مرکزی مسلمان با حق نظارت بر روی امور دینی تمام مسلمانان روسیه تاسیس شود^۸. علاوه بر آن، کنگره شورای مسلمانان سراسر روسیه را ایجاد کرده و از حکومت موقت خواست اجازه‌ی تشکیل واحدهای نظامی تحت امر فرماندهان نظامی مسلمان را صادر کند^۹.

مساواتچیها که از نتایج ملاقات مسکو جرات بیشتری یافته بودند، برای ادغام سریع با عدم مرکزیت حرکت کردند. دو گروه در آخر ماه مه موافقت کردند که به عنوان حزب ترك فدرالیستهای مساوات (تورك عدم مرکزیت - مساوات فرقه‌سی) متحد شوند. عنوان حزب سنجیه‌ی دو رگه‌ی سازمان جدید را نشان میداد. اساس ادغام بیانیه‌ای بود که حزب را چنین معرفی میکرد: "دموکراتیک بر پایه‌ی توده‌های زحمتکش" و اهداف آن "دفاع از منافع اقتصادی و طبقاتی توده‌ها و همچنین آمال ملی - فرهنگی خلقهای ترك و سایر مسلمانان روسیه"^{۱۰} بیانیه شامل طرحی برای تجدید سازمان اداری مناطق ترك نشین با تاکید بر باقی ماندن بعنوان "جزئی لاینفک از روسیه" بود، ولی موضوع دشوار برای هر دو طرف یعنی اصلاح ارضی را مسکوت گذارده بود. در حال حاضر مسئله عمده‌ا بشکل فرمول مبهمی ارائه شده بود: باید برای حداکثر مالکیت زمین حدی قائل شد، و زمین مازاد باید طبق مقرراتیکه با شرط مشخص کشاورزی هر محل تعیین خواهد شد بد هقانان انتقال یابد. ادغام دو حزب رسماً در بیستم ژوئن با تشکیل يك کمیته‌ی مرکزی مشترک به شرح زیر پاراف شد: چهار مساواتچی از باکو [باکی] - رسولزاده، حاجینسکی، رفیع بیگ اف و وکیل اف - و چهار عضو عدم مرکزیت - اوسوب بیگ اف، رستم بیگ اف، دکتر آقازاده و م.م. آخوند اف^{۱۱}.

حزب جدید که بنام اختصاری مساوات نامیده میشد، در يك ضربه بزرگترین نیروی سیاسی آذربایجان [شمالی] شد، مسلط در میان مسلمانان باکو [باکی] و استانها. دو گروه تشکیل دهنده‌ی آن با این باور که اختلافاتشان در برابر وجوه اشتراك شان - دلبستگیشان به فدرالیسم و مهمتر از آن ناسیونالیسم لائیک پشت سر آن، جوهر ایدئولوژی معروف به مساواتیسم - جزئی است، صرفنظر کردن از آنها را ترجیح دادند. بعدها يك بیانیه‌ی رسمی حزب ملت را اینطور تعریف کرد: "اشترک زبان، مذهب، سنت، فرهنگ ادبیات، تاریخ و قانون. برخلاف تصور اشتباه آمیز برخی از معاصران ما، اشترک مذهب بتنهائی يك ملت تشکیل - نمیدهد. از نقطه‌ی نظر ملاحظات فوق ترکها يك ملت هستند."^{۱۲}

با وجود این اختلافات ادامه یافتند، و تاثیر وحدت این بود که این دو گروه جناحهای حزب شدند: چپ یا باکو [باکی]، راست یا گنجه. وجود این تمایز يك دلیل عمده‌ی زیگزگهای سیاسی بود که ابزار کار مساوات بوده و بوضعی منجر شد که مساواتچیهای باکو [باکی] و گنجه راههای سیاسی متنافری دنبال کردند. سنجیه‌ی

چند گونه‌ی حزب در عین حال، بقابلیت انعطاف تاکتیکی قابل ملاحظه‌ای سبب شد که بآن امکان همکاری با شرکای متفاوت پشت سر همی را داد.

یادداشت‌ها

1. Belen'ki, Manvelov, p.36.
2. Ibid., pp. 35-6.
3. For a discussion of Russian Muslim movement in 1917, see Dimanshtein, pp. 287 ff.; A. Bennigsen and C. Lemerrier-Quelqujay, Islam in the Soviet Union(New York, 1967), pp. 65-80.
4. For a detailed discussion of the congress, see Zenkovsky, pp.142-50.
5. For the text of Tsalikov's speech, see Der Neue Orient, no.10 (1917), p. 527.
6. For the text of Räsulzadä's speech, see *ibid.*, p.526-7.
7. See *ibid.*, p.526.
8. Dimanshtein, Revoliutsiia i natsional'nyi vopros, p.294.
9. *Ibid.*, pp.299, 304.
10. For the text of the provensional program, see *ibid.*, pp. 341-5.
11. Belen'ki and Manvelov, p.66.
12. Quoted in Pervaia vsesoiuznaia konferentsiia istorikov marksistov, p.512.

آزربایجان و ملت آن

توفان آراز

تاریخ جهان را ورق می‌زنیم. آنچه در آن می‌یابیم سرگذشت ملت هاست؛ شرح چه سانی پیدایشان در صحنه، تجمعیان از صورت پراکنده به شکل واحد های انسانی مشخص، رشد و تکاملشان تحت شرایط عینی موروث گذشته، حیات پرتکا پوشان، تشکیل دولت هاشان، جنگ و ستیز هاشان، ادوار عظمت یا انحطاطشان، تلاششان برای بنای فرهنگ - یکی از عوامل به القوه اساسی حرکت تاریخ بشر به پیش. و سرگذشت بقایشان در رازای قرون، انقیاد، استعمار و تحلیلشان در توده ملت های نیرومند غاصب، یا بقایشان به مثابه اقلیت ها در روز و روزگار ما و یا آنکه نابودی تد ریجیشان به عنوان ملت های مشخص طی سده های که آمده و رفته اند.

آثار و ابنیه باستانی بسیار پراکنده در چهار گوشه جهان شواهد حیات ملت های گذشته و چگونگی آنها؛ مدارک سطح و درجه تکامل فرهنگ هاشان، و هنایشی که این فرهنگ های ملی متقابلاً بر یکدیگر و کلاً در حیات بشریت، تکنون و فرارفت تاریخشان - شته اند - توأماً ابنیه قدیم منتشر در جوار رود های بزرگ آسیا، که " شیر مادی فرهنگ اند " (کارل گریمرگ) ^۱، یعنی رود های دجله و فرات، به علاوه رود های اصلی در هند - وستان و چین.

از بین ملت های باستان من جمله هیتیت هایند، که امپراتوری نیرومندشان در آسیای صغیر در سده ۱۰ ق. م. به دنبال هجوم مصر سقوط نموده، به یک رشته دو-لت های کوچک تجزیه گشت. به همان سرعتی که هیتیت ها بر صحنه تاریخ جهان ظاهر شده بودند، به همان سرعت نیز در میان کوه های صعب العبور در دل آسیای صغیر ناپدید گشته، طی چند قرن از آنان و فرهنگ شکوفایشان اثر و نشانی جز ویرانه ابنیه ای

چند در آسیای صغیر باقی نماند .

در عهد باستان ملت سومر مغلوب اقوام سامی گردید . فرهنگ عالی سومریان در بد و امر مورد تقلید و استفاده چند جانبه سامیان قرار گرفته ، این فرهنگ دم های حیاتی در کالبد فرهنگ سامیان دمید ، اما پس آنگاه تد ریجا در فرهنگ سامیان تحلیل رفت ، همان سان که نفس ملت سومر در میان سامیان .

آنچه که امروزه از تمدن سومر باقیست ، بقایای معابدی در شهر اور و نقاطی دیگر - ست ، که در مجموع شناختی خوب از سطح فرهنگ سومریان ، مهارتشان در مهندسی و هنر به دست می دهند .

یا بر سر ملت بابل چه رفت ؟ پس از سقوط سرزمینشان در سال ۵۳۸ ق . م . در برابر یورش کوروش پارسی - بنیانگذار امپراتوری پارس (هخامنشی) - ، این ملت تد ریجا در امپراتوری پارس مستحیل ، و سرانجام از میان رفت .

از آثار به جای مانده از تمدن بابلیان نیز بقایای برج معبد ، که به قولی باید همان " برج بابل " افسانه ای باشد ، و ویرانه های قصر مشهور نبوکاد نزار در عراق امروزمین است .

به دنبال سقوط بابلیان ، حقوقشان در امپراتوری پارس (هخامنشی) شکوفان گشت ، و زمانی در راز در آن امپراتوری نفوذ داشت ؛ شاید بخشاً در حقوق یونان و رم نیز ، اما در حقوق اسلامی بلاتردید .

و سرنوشت آشوریان بهتر از سرنوشت اینها نبود . امپراتوری آنان - يك فاکتور بزرگ قدرت در سیاست جهان باستان - به دنبال تهاجم خونین و بی رحمانه مادها در سال ۶۱۲ ق . م . ، در زمان پسر آشور بانیپال ، سین ساریسکون ، سقوط نمود .

مادها انتقامی هولناک از آشوریانی کشیدند ، که زمانی نامشان خوف و وحشت بر دل مردم آسیا می افکند ، و پشتشان را از ترس به لرزه می انداخت . مردان ، زنان ، کودکان آشوری - بلی ، اصلاً به طور کلی هر آنچه که آشور نام داشت - نابود گشت . نینوا ، پایتخت یا یکی از پایتخت های آشور ، و شهر آشور با معابد و قصرهای پرشکوهشان یا طعمه حریقی هولناک گشتند ، و یا به اشکالی دیگر منهدم شدند . در تنها يك لحظه

تاریخی امپراتوری آشور از فراز قدرتش به عمق نیستی در غلتید ، و فرهنگ آشور در زیر خاک و خاکستر مدفون گشت - فاجعه ای بی نظیر در تاریخ جهان .

از ملت آشور امروزه تنها اقلیت هایی پراکنده در نقاط مختلف ، از جمله در آنر - بایجان جنوبی ما ، باقیست .

و در زمره آثاری بر جای مانده از تمدن آشور باستان بقایای قصر سارگون دوم در خورس آباد ، نزد يك نینوای قدیم است ؛ قصری ساخته شده در ۷۰۰ ق . م . و به وسعت ۱۰ هکتار . دیوارهای قصر نیز پوشیده بود از تصاویر و نبشته هایی در رابطه با

حیات و تاریخ آشوریان .

و سرگذشت فنیقی ها نیز يك تراژدی بود . آنها ، بازرگانان و دریانوردان مادر - زاد و واسطان تجارت و تردد در دریاهای بین شرق و غرب - که ، بنابراین ، یونانیان و

رومیان به آنها به چشم نمایندگان کل فرهنگ شرق می نگرستند - ابتدا تحت انقیاد آشور - ها، پارس ها و یونانی ها درآمدند، سپس طی سده ها به عنوان يك ملت مشخص از بین رفتند .

یا ملت لیدی؟ کورش پارسی چهار سال پس از غلبه بر مادها در حدود ۵۵۰ ق. م.، لیدیان را شکست داده، سرزمینشان را که شامل تقریباً کل آسیای صغیر می گشت، تصرف و به امپراتوری پارس منضم ساخت. لیدیان در امپراتوری پارس تحلیل رفتند، و طی قرون به صورت يك ملت آسیایی نبود گشتند .

طرفه اینکه، ملل غاصب و استیلاجوی به دنبال تصرف سرزمین های بیگانه، سرکوب ملل آنها را با تلاش برای نابودی فرهنگ و تاریخشان، یعنی دلایل و شناسنامه وجود - پشان، به پیش برد هاند . در نتیجه این تلاش ارتجاعی و انسان ستیز ملل غاصب امروزه یا از فرهنگ و تاریخ ملل تحت انقیاد به طور کلی نام و نشانی در تاریخ ملل غاصب بر جای نمانده است، یا اگر نیز مانده تکه هایی است به سان برگ های زرد آویخته بر پیکر آن .

در واقع شمار ملل تحت انقیاد جهان که توان و استعداد پاسداری از تاریخ و فرهنگشان را تحت شرایط دشوار استعمار و اشغال طولانی سرزمین هاشان داشته - اند، و توانسته اند هویتشان به عنوان ملل مشخصی را نسل اندر نسل حفظ نمایند، انگشت شمارست .

ملل غاصب و اشغالگر کوششی نستوهانه در جهت محو هویت ملل تحت انقیادشان به عمل آورد هاند . آنان برای حفظ ملل تحت انقیاد همواره خویش و پیشگیری از خیزش - های ناسیونالیستی آنان به هدف رها ساختن سرزمین های نیاکانشان از اشغال و نیل به آزادی و استقلال ملی، و به این ترتیب تأکید دگر باره خود به مثابه ملت ها، در صد خشک اندن ریشه های آنان برآمده، جسورانه در تاریخشان دست برده، بازش نوشته و ساخته اند، و امروز آن تاریخ را به صورت فصلی از تاریخ خویش و فرهنگ ملل تحت انقیادشان را نیز جزیی از فرهنگ خود قلمداد می نمایند!

با نظر به این تحریفات، بازنویسی ها و بازسازی های تاریخ و سرکوب فرهنگی ملل تحت انقیاد، لازمه شناخت و تأیید هویت مردم تحت استعمار زمان ما به مثابه ملت - های مشخصی، نه پژوهش در تاریخ های ملی ملل غاصب و اشغالگر، که - ناگزیر - در تاریخ جهان است، که گفتیم حافظ و راوی سرگذشت گذشته ملت ها و تأیید گر هویت ملی و اصالت آنهاست .

* * *

در زمره ملل جهان یکی هم ملت آذری است، که از زمان تصرف سرزمینش آذر - بایجان - که نام شناسی آن خود بحثی است مفصل^۱ - به وسیله پارس ها، به جبر و قهر

۱ - در این خصوص می توانید رك: "آذربایجان و تمدنش" (فصل "نام شناسی")

با دیگر ملل غیر فارس در امپراتوری پارس در آمیخته است.

ملت اصیل آذری، اما، علیرغم چندین سده انقیاد، توان پاسداری از تاریخ و فرهنگ، و پیشگیری از مستحیل گشتن آنها در تاریخ و فرهنگ ملی پارس‌ها را داشته است.

آذربایجان کشوریست با تمدنی کهن. کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی در تپه‌های حصار، گیان، سپیک و گویی تپه، و خصوصاً در این آخالذکر، در این سرزمین نشانگر آنست که قدیمی‌ترین اقشار آنها به پایان هزاره ۴ و آغاز هزاره ۳ ق. م. مربوط می‌گردد، یعنی که آذربایجان دارای تمدنی پهنسج هزار ساله است.

ملت آذری در شمار مللی در تاریخ جهانست که نخستین دولت‌ها را تشکیل داده‌اند. سابقه ایجاد دولت در آذربایجان به اوایل هزاره نخست پیش از میلاد، یعنی بسیار زودتر از تشکیل امپراتوری‌های ماد و پارس می‌رسد. دولت باستانی آذربایجان نیز ماننا است، که تقریباً مقارن با دولت اورارتسو، در قرن ۹ ق. م. ایجاد گشته بود است.

کاوش‌های باستان‌شناسی تاکنونی در آذربایجان به صراحت اثبات گر اینست، که آذربایجان یکی از کانون‌های تمدن بشری، نیز زیستگاه انسان‌های ماقبل تاریخ بوده است.

در باستان‌شناسی آذربایجان دو امر دارای اهمیت سرشارست: غارهای باستانی پراکنده در بخش شمالی آذربایجان و تپه‌های باستانی در هر دو بخش این سرزمین.

کاوش‌های انجام گرفته در غارهای باستانی در آذربایجان حاکی از زندگی انسان‌های ماقبل تاریخ در آنهاست، و سابقه آن نیز به عصر پارینه سنگی می‌رسد، که با قریب به یک میلیون سال درازترین اعصار حیات بشر را تشکیل می‌دهد، و از اوایل دوران چهارم زمین‌شناسی (از حدود یک میلیون سال پیش) آغاز، و تا هزاره ۲ ق. م. ادامه داشته است.

پراهمیت‌ترین غارهای مکشوفه در آذربایجان شمالی نیز غار آزیخ در کرانه شمالی آراز، بخش هاد روت و نزدیکی شهر فزولی می‌باشد.

و مهمترین اکتشافات در غار آزیخ، که دارای اهمیت وافر علمی است، سنگواره قسمتی از فك پایین يك انسان متعلق به ۲۰۰ الی ۲۵۰ هزار سال پیش از این می‌باشد. این انسان، که انسان "آزیخ آنتروپ" نام گرفته، از لحاظ خصوصیات آنتروپولوژی شباهت به انسان‌های "سین آنتروپ"، "هایدلبرگ" و "نئاندرتال" دارد.^۱

و تپه‌های باستانی یا تل‌ها با طبقات و اقشار مختلفشان، که به شمار زیادی در هر دو بخش آذربایجان یافت شده‌اند، از ارتفاع نسبی ۴-۳۰ متر برخوردارند.

تپه شامل بقایای فرهنگ مادی انسان‌های زیسته بر روی آنها طی هزاره‌های گذشته تا ادوار ماقبل تاریخند.^۱

تا جایی که به تکامل جامعه آذربایجان مربوط می‌گردد، آن را باید به دوره تقسیم نمود: دوره ماقبل تشکل جامعه و دوره تشکل و استقرار جامعه.

دوره ماقبل تشکل جامعه در آذربایجان کلاً متعلق بوده است به عصر سنگ با مراحل مختلفش: پارینه سنگی - میانه سنگی - نوسنگی.

دوره تشکل و استقرار جامعه در آذربایجان با شروع عصر فلز آغاز گردیده است. در این دوره جامعه با پیدایش دولت استقرار یافته است.

از پدیده‌های بس مهم در این دوره دوم تکامل جامعه آذربایجان، صورت-

پذیری و تقسیم کار بزرگ اجتماعی و ظهور و پیشرفت پیشه‌های گوناگون بوده است. نخستین تقسیم کار، تقسیم کار بین قبایل شبان پیشه و زراعت پیشه بوده است؛ دومین تقسیم کار، تقسیم کار بین پیشه و کشاورزی. پروسه دومین تقسیم کار در نتیجه تسلط محسوس شیوه تولید آسیایی آبطی و بس طولانی بوده، و گسست جامعه از ساختار کمون اولیه منتهی به دخولش به مرحله برده داری نگشته است.

تعیین کننده ترین مرحله فلز در آذربایجان مرحله آهن بوده است. در اهمیت این مرحله مؤلفان "تاریخ آذربایجان" در صفحه ۲۴ آن می‌نویسند: "پیدایش آهن امکان بناگذاری تمدن امروزی را به وجود آورد."

در این مرحله جامعه آذربایجان از ساختار طایفه‌ای به طبقاتی انتقال یافته است. طبقه حاکم اشرافیت یا الیت بوده، که قدرت سیاسی را در قبضه خود داشته است.

از نتایج طبقاتی گردیدن جامعه آذربایجان، تحولی ژرف در روابط خانوادگی بوده است: ماد رسالاری تا به آن زمانی جایش را به پدر رسالاری سپرده بوده است.

تکامل جامعه آذربایجان به مرحله فئودالیسم به احتمال باید با اواخر عهد اشکانی (پارت) و اوایل ساسانی مقارن بوده باشد. و شکل فئودالیسم در آذربایجان عهد ساسانی نیز عبارت از ارباب - رعیتی بوده است.^۲

سرنوشت آذربایجان در امپراتوری پارس و پس از آن، امپراتوری‌ای که از عهد اشکانی (پارت) به بعد ایران نام گرفت، و سرنوشت ملت آذری در این یکی از زندان‌های ملل در آسیا در خطوط اصلیش تشابه با سرنوشت هر سرزمین متصرفه و ملت تحت انقیاد دیگری دارد.

سیاست شوونیستی پارس‌ها و اخلاشان در قبال ملل غیر پارس تحت انقیادشان در

۱- در خصوص تپه‌های باستانی در آذربایجان می‌توانید رك: همان (فصل "باستان شناسی").

۲- درباره این شیوه تولید رك: رحیم رئیس‌نیا: "آذربایجان در سیر تاریخ ایران" (تهریز، ۱۳۶۸)، بخش اول، صص ۲۸-۱۱۳.

۳- در خصوص تکامل جامعه آذربایجان می‌توانید رك: "آذربایجان و تمدنش" (فصل "جامعه شناسی").

ایران - این شاهنشاهی ای که تنها با اعمال زور و قهر توانسته است دوهزار و پانصد سال دوام آورد - می تواند بین ملل غاصب و سلطه جوی جهان نمونه باشد! سیاست شوونیستی پارس ها در قبال ملت آذری - همچنانکه در قبال سایر ملل غیر فارس تحت انقیادشان - مبتنی بوده است بر: سلب هویت ملی از آن، و تبدیلیش به یک قوم ایرا- نی؛ در آمیختن تاریخ و فرهنگش با تاریخ و فرهنگ ملی خود، و ادعای اینکه تاریخ و فرهنگ آذری باید جزئی از کل تاریخ و فرهنگ ایران باشد؛ تحمیل زبان ایرانی (پارسی، هخامنشی، پهلوی و فارسی دری) به ملت آذری، سعی در محو زبان مسادری آن؛ آذری، و قلمداد ساختن آذری به عنوان یک لهجه ایرانی!

تحریف و بازسازی تاریخ در ایران به درجه ای از افتضاح و رسوایی کشیده است، که حتی برخی از مورخان و پژوهشگران خود ایران نیز بدان اذعان دارند. به عنوان مثال، علی میرفطروس، پژوهشگر (و شاعر) ایرانی، در این خصوص در یکی از آخرین مصاحباتش تحت عنوان "ایرانیان همواره زیر یک سقف تاریخی - فرهنگی زیسته اند" در شماره ۴۷۸، سال ۱۳۷۲ "روزنامه" "کیهان" (لندن) - این ارگان پان- ایرانیست های سلطنت طلب - می گوید: "به نظر من تاریخ ایران - و خصوصاً تاریخ ایران بعد از اسلام - در وجه کلی خود، تاریخ "تقیه و تحریف" است. تاریخ "زبان سرخ سرسبز می دهد بر باد"، تاریخ "زبان در کام کشیدن سوری ها"، تاریخ "شراب خانگی و ترس محتسب خورده"، تاریخ "هزارگونه سخن در دهان و لب خاموش" است.

این کوشش ملی ستیزانه و به غایت ارتجاعی را شما امروز می توانید در هر کتاب، رساله و مقاله محصول دست و قلم مورخین و پژوهشگران ایرانی بیابید. اینان فی الواقع با کنارگذاشتن وجدانشان تنها کاری که نموده اند، همانا دنباله روی از سیاست شو- وینیستی فارس و توجیه آن با تراشیدن علل و دلایلی فاقد هر نوع پایه و اساس تاریخی و علمی بوده است. اینان نیز همان چیزهایی را نوشته و گفته اند که شووینیسم فارس: آذربایجان همواره جزئی از ایران بوده است. ملتی به نام آذری هرگز وجود نداشته است؛ مردم آذربایجان یک قوم ایرانی بوده و هستند. زبانی مستقل در آذربایجان نبوده است؛ آذری یک لهجه ایرانی یا "نیمزبان" (کسروی) است. چیزی به نام تاریخ و فرهنگ آذری وجود ندارد؛ مردم آذربایجان در بنای یک تاریخ و فرهنگ واحد ایرانی شریک بوده اند. و قس علیهذا.

علی میرفطروس، امروزه یکی از شناخته شده ترین این مورخان و محققان ایران، در تلاشش برای اثبات حقانیت و مشروعیت وجودی ایران از بسیاری جهات نمونه است. او نظرات خالصاً پان ایرانیستیش را حتی در مصاحبات خود با نشریات ایرانی در خارج صراحتاً بیان داشته است، من جمله در همان مصاحبه ای در "کیهان" (لندن)، که عنوانش قبلاً ذکر گردید.

در این مصاحبه میرفطروس در تکذیب "چند ملیتی" بودن ایران می گوید: "ایران کشوری است "چند قومی" نه "چند ملیتی". اقوام ایرانی - از کردها و آذریها گرفته تا فارسها و بلوچها و گیلکها و طبرستانیها - از سپیده دم تاریخ ایران در زیر یک سقف تاریخی و فرهنگی زندگی کرده اند و مشترکاً تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران را به وجود آوردند. وجه مشخصه و مشترک این اقوام مختلف، تاریخ و زبان مشترک بوده است. ایران نه مثل "روسیه"، "زندان خلقها" بوده و نه مانند کشورهای کانادا و یوگسلاوی از "ملیت‌های مختلف تشکیل شده است." (!)

آنگاه به موضعگیری برعلیه عناصر و نیروهای ملی‌گرا پرداخته، با نوعی تشویش در لحن می گوید: "آنانی که با علم کردن "حقوق خلقها" و "تعمین سرنوشت تا حد جدایی"، "وحدت ملی" ما را خدشه دار می کنند - در حقیقت - در این شرایط حساس تاریخی و در کنار این همه مسایل و مصائب اجتماعی، اخلاقی، سیاسی، روحی و اقتصادی ناشی از ۱۴ سال حکومت اسلامی و خصوصاً ۸ سال جنگ با عراق، اینک آتش جنگ های قومی را نیز بر مصائب و بدبختی‌های ما افزودند. خوشبختانه هم کرد-ها و هم آذری‌ها دارای رهبرانی چنان شایسته هستند که خود را "از هرایرانی، ایرانی‌تر" می دانند." (!)

و منظور میرفطروس از این به اصطلاح "رهبرانی شایسته که خود را "از هرایرانی، ایرانی‌تر" می دانند"، مگر چه کسانی جز سرسپردگان شووینیسیم فارس و خائنان به نام سیونالیسم در کردستان و آذربایجان جنوبی می تواند باشد؟

میرفطروس سپس آلترناتیویش در برابر حق تعین سرنوشت ملی تا حد جدایی ملل در بند ایران را به پیش می کشد: "همانطور که گفتیم: ملت و مدنیت ایرانی از مجموعه اقوام و فرهنگ های متنوع تشکیل شده است، بنابراین لازم است که بدون ترس و تردید های رایج و به دور از افراط‌گری‌های رژیم پیشین، با تکیه بر آرمان‌های انقلاب مشروطیت، ضمن انتقاد به یک دولت مرکزی و زبان فارسی - به عنوان زبان رسمی، مشترک و برای تمام اقوام ایرانی - در جهت تحقق "انجمن‌های ایالتی و ولایتی" یا "خودگردانی استان‌ها" و رشد فرهنگ های قومی و محلی کوشش کنیم. این امر بی شک "وحدت ملی" را غنی‌تر و عمیق‌تر خواهد ساخت."

پرواضحست که میرفطروس - - - - - روج چسبیزی دیگر مگر همان شووینیسیم فارس‌ای نیست، که نقطه اوجش را ملل غیرفارس اسیر در ایران در عهد پهلوی، خاصه در زمان محمد رضا شاه، دیده‌اند. رژیم پهلوی نیز شووینیسیم فارس را تنها به نام و بهانه حفظ "وحدت ملی" بر ملل غیرفارس ایران اعمال می نمود.

جالب و شاید باورنکردنی است که حتی شماری از مورخان و پژوهشگران خودآذر آذربایجان جنوبی نیز در بازسازی و تحریف تاریخ با مورخان و محققان پان ایرانیست همدستان بوده‌اند! در زمره اینان از چه کسی بهتر از احمد کسروی تبریزی می توان نام برد؟ همو که با کتاب "تاریخ هجده ساله آذربایجان" توانست سرگذشت مردم آذربایجان جنوبی در دوره مشروطیت را در تاریخ شان ثبت نماید؟

کسروی، این آذربایجانی، حیرتا! هرگز نخواست هویت ملیش: آذری بودنش را به پذیرد؛ نخواست به استقلال زبان مادریش: آذری، یکی از زبان‌های قدیم جهان، ازغان دارد، زبانی که، وانگهی، طی سده‌ها هنایشی محسوس در زبان فارسی داشته و بسیار رساتر از آن بوده است، و تصادفاً کسروی خود نیز بدان اقرار دارد، کما اینکه در صفحات ۵۶ و ۵۷ "آذری یا زبان باستان آذربایگان" زبان فارسی را "بسیار نارسا" می‌داند، و بر آنست که "بسیاری از معنی‌هایی که به ترکی [صحیح: آذری] توان فهمانید این زبان بفهمانیدن آنها توانا نیست." و در زیرنویسی به عنوان توضیح به این نظریه در صفحه ۵۷ کتابش آورده است: "۱- در ترکی آذربایجان، گذشته (ماضی) هر چهارده گونه و اکنون (مضارع) هر چهار گونه است ولی در فارسی کنونی گذشته بیش از چهار گونه و اکنون بیش از یک گونه ندارد و این نمونه رسایی آن و نارسایی این می‌باشد." و چاپ‌کننده کتاب نیز توضیحی را در داخل پرانتز به زیرنویس کسروی افزوده است: "(سالها پس از نوشتن این کتاب و این زیرصفحه کسروی کتاب "زبان پاک" را نوشت و در آن از نارسایی زبان فارسی سخن راند و آنچه را در اینجا بکوتاهی اشاره کرد در آن کتاب بگشادی سخن رانده که برای آگاهی بیشتر باید آن کتاب دیده شود - چاپ‌کننده)".

کسروی هویت ملی آذری را نپذیرفت که هیچ، حتی به اردوی پان ایرانیست‌ها پیوسته، به ستیز علیه آن برخاست، و از هیچ کوششی در راه نفی و تکذیب اصالت و واقعیت وجودی آن فرونگذارد! به دیگر کلام، کسروی آب به آسیاب شوونیسم فارس ریخت. او هرگز آذربایجان جنوبی را به صورت یک سرزمین متصرفه فارس نپذیرفت، و داد سخن داد که "آذربایجان بخشی از ایران می‌بوده (۰۰۰)!" (۱) عناد و خصومت کسروی با ناسیونالیسم در آذربایجان جنوبی به حدی رسیده بود که او صراحتاً به تکذیب برخی وقایع سرنوشت ساز در این سرزمین پرداخته، و رصد نفی واقعیت وجودیشان برآمد! من جمله قضیه تصمیم شورشیان تبریز - متأثر از موفقیت انقلاب ترکیه - به تجزیه آذربایجان جنوبی از ایران، و بدل ساختنش به یک جمهوری مستقل در سال ۱۹۰۸ را "دروغی نتیجه بدگمانی‌ها درباره تبریز" نامید! (۳) امروز شرایط عینی تاریخی جهان و ایران زمینه مساعدی برای نضج ناسیونالیسم، توأم با بین ملل غیرفارس ایران، و مطالبه حق تعیین سرنوشت ملی از سوی آنان فراهم آورده است.

این مطالبه کاملاً به حق و طبیعی، که در مورد پاره‌ای از ملل غیرفارس در ایران، از جمله آذری‌های جنوبی، بیانش را در حق جدایی یافته است، چنان هول و هراسی

۱- همان، ص ۳۴.

۲- درباره این قضیه می‌توانید رك: "ناسیونالیسم در آذربایجان جنوبی" (فصل

۱) (کپنهاگ، ۱۳۷۲) از من.

۳- رك: "تاریخ مشروطه ایران" (بخش یکم)، صص ۹-۱۰-۹۰.

در دل پان ایرانیست های وفادار به "تمامیت ارضی ایران" (یعنی تمامیت کشوری مرکب از سرزمین های متصرفه چند ملت) افکنده، و به قدری دست پاچه شان نموده است، که خیلی از آنان برای مقابله با آنچه که "تجزیه طلبی" می نامند، از جا پریده، و مقالات و به اصطلاح نظریاتشان را در محکوم ساختن مطالبات ناسیونالیستی و دفاع از "تمامیت ارضی ایران" در ارگان شان: "روزنامه" "کیهان" (لندن) - نوشته، پخش و نشر می نمایند. جوهر کلیه این مقالات و نوشته ها چیزی جز تکذیب وجود عینی "ملت ها"، "زبان های ملی" و "تاریخ ها و فرهنگ های ملی" در ایران نیست.

یکی از همین پان ایرانیست های سینه چاک به ایرانی نامیدن خلق آذربایجان جنوبی بس نکرده، حتی با لحنی حق به جانب در مقاله ای با عنوان "نظامی آذر-بایجانی بوده، نه ترک زبان" ^۱ به خوانندگانش درس می دهد که: "(...) مردم ساکن کرانه شمالی رود ارس، چه بخوانند و چه نخواهند، ایرانی هستند." (!)

حال کسی نیست از این بنده خدا به پرسد که، آخر مگر ایرانی بودن هم زورکی است که تو می نویسی "چه بخوانند و چه نخواهند"؟! وقتی کسی به میل و دلخواهش مردم ساکن کرانه شمالی رود آراز را ایرانی نماید، چرا که شهرهای سرزمین آن مردم را نیز ایرانی نکند!": "... باکو و شیروان و دیگر شهرهای آذربایجان (...)

شهرهای ایرانی هستند." (همو) (!)

البته در همان مقاله سرش را در علم زبان شناسی آذربایجان هم فرومی کند، و معلم وار می گوید: "در اینجا و آنجا دیده می شود که کسانی می گویند زبان کنونی مردم آذربایجان، زبان آذری است. این حرفی است نادرست. در آذربایجان، لهجه آذری زبان فارسی وجود داشته اما همراه با گسترش زبان اقوام مهاجر و ترک، از میان رفته و جای خود را به زبان ترکی داده که اکنون به صورت زبان مردم آذر-بایجان درآمده است." (!)

پیدایش و تکامل ناسیونالیسم و نمایشات ناسیونالیستی ملل غیرفارس در ایران، یک امیر ارتش شاهنشاهی سابق را چنان نگران و دلواپس تمامیت ارضی این یکی از زندان های ملل در آسیا نموده، که وی پیغمبروار به پیشگویی های اخطار آمیزی بر-خاسته است! او از جمله در مقاله ای با عنوان "برخورد جمهوری اسلامی با حوادث مرزهای شمالی ایران مسخره بود" ^۲ پیشگویی می نماید که: "نخستین تماس ها میان مردم دوسوی رود ارس طبعاً ماهیت مدنی - فرهنگی - اقتصادی خواهد داشت که هم اکنون در جریان است. این تماس ها آثار منفی هفتاد سال جدایی را به تدریج از بین برده و ماهیت سیاسی پیدا خواهد کرد که در واقع منشاء اصلی نگرانی ها گردیده است." (!)

۱- در روزنامه "کیهان" (لندن)، ش ۳۹۴، ۱۳۷۰.

۲- در همان، ش ۳۸۳، ۱۳۷۰.

و منظور وی از " ماهیت سیاسی " این " تماس ها " البته چیز دیگری مگر ماهیت نا-سیونالیستی آنها نیست، که به دلایل روشن و قابل درکی باید " منشاء اصلی نگرانی ها " عناصر ارتجاعی ای نظیر وی شده باشد .

یکی دیگر از این واژه زدگان و دست پاچگان در مقاله‌ای به نام " دموکراسی و تجزیه ایران " ^۱ از جمله به خوانندگان هشدار می‌دهد : " دیگر جدا ساختن آذربایجان ایران و چسباندن آن به امپراتوری مارکسیسم - لنینیسم در کار نیست. بلکه بریدن آذربایجان از ایران و ایجاد " آذربایجان بزرگ " به عنوان یک کشور مستقل در دستور کار است. جای مسکو را نیز در این توطئه، اکنون آنکارا و " پان-ترک کیست " های وابسته به آن گرفته‌اند. در این میان، علاوه بر محافل خارجی، پاره‌ای محافل ایرانی نیز به عنوان " آذربایجانی " یا " ترک " در ترکیه، جمهوری آذربایجان، تبریز و شهرهای دیگر آذربایجان، و حتی در اروپا چنان فعال شده‌اند، و به بهانه کوشش‌های فرهنگی یا تبلیغی وستی میان آذری زبانان، عملاً در جهت لطمه زدن به وحدت ملی ایران گام برمی‌دارند. " (!)

واژه و دست پاچگی این یک به جایی رسیده است، که او حتی ناسیونالیسم و شوونیسم را مترادف هم گرفته، و گرایشات ناسیونالیستی خلق آذربایجان جنوبی را " شوونیسم ترکی " می‌خواند ! کما اینکه در همان مقاله‌اش می‌نویسد : " هم اکنون همین عناصر شوونیست ترک، در برنامه‌های آذری زبان راد یو جمهوری اسلامی، در نشریه آذری زبان کیهان هوایی، در نشریه ترکی روزنامه اطلاعات (سهند)، در دانشگاه تبریز که به پایگاه تجزیه طلبان تبدیل شده و در بسیاری از نهاد های رژیم، نفوذ کرده‌اند. " (!)

این، هر که هست، اگر از ستم‌ها و تضییقات فارس‌ها نسبت به ملل غیرفارس در طول قرن‌ها در ایران، و سرکوبی بی‌رحمانه و در مواردی قرون وسطایی آنها آگاه - می‌بود، یا اگر هست - که این چنین آدمی حتماً باید باشد - و آن را تداعی می‌نمود، آنگاه مفهوم درست اصطلاح " شوونیسم " را می‌آموخت، و از نسبت دادن آن به ملت آذری یا هر ملت غیرفارس دیگر در ایران البته شرم می‌نمود !

پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ خیزش‌های ناسیونالیستی در میان برخی از ملل غیر-فارس در ایران پدید آمد. از جمله در ۲۰ آذر ۱۳۵۸، هنوز یک سال از انقلاب نگذشته، خلق آذربایجان جنوبی به سبب قیام ناسیونالیستی، توأمأً بر علیه ولایت فقیه، به شدت سرکوب گشت، و این سرکوبی مدتی بی‌وقفه ادامه یافت. سرانیز شدن پاسدار-ان غیربومی از شهرهای دیگر به تبریز و سایر ولایات آذربایجان جنوبی خود نشانه بازی برای این سرکوب بود .

این گونه خیزش‌های ناسیونالیستی ملل غیرفارس در ایران آن چنان واژه و اضطرابی به خاطر " تمامیت ارضی ایران " در قلوب پان ایرانیست‌های مقیم خارج

افکند، که بسیاری از آنان هر از چند گاهی خصوصتشان با جمهوری اسلامی ایران را کنارگذاشته، به حمایت از مقابله‌های وحشیانه عوامل رژیم با قیام‌های ناسیونالیستی ملل غیرفارس برخاستند، و این چنین مقابله‌هایی را نه تنها قابل قبول، که ضروری نیز اعلام نمودند! به عنوان مثال، همان امیر ارتش شاهنشاهی سابق پیشگو در مقاله "ایران در برابر تحولات آزربایجان شوروی" ^۱ نوشت: "(...) رویه سرسختانه و شدت عملی که در نخستین سال‌های پس از انقلاب در برابر حوادث (۰۰۰) در کردستان، خمینی به خرج داد، چاره‌کار بوده و اکنون نیز علیرغم مخالفت با جمهوری اسلامی باید اتخاذ روش مشابه از سوی رژیم را مورد حمایت قرار داد." (۱)

نگرانی و وحشت این پان ایرانیست‌های دواشته از تکامل ناسیونالیسم در آذربایجان جنوبی - که طبیعتاً نمی‌تواند هدف اصلی دیگری مگر تجزیه آن سرزمین از ایران، ادغامش به بخش شمالی آذربایجان، و برقراری یک جمهوری مستقل یا به قول پان ایرانیست‌ها "آذربایجان بزرگ" باشد - تا اندازه‌ای رسیده است، که اسامی قدیم و منسوخ آذربایجان شمالی: آلبانیا یا اران را از آرشیه‌های گرد و خاک خورده گذشته بیرون می‌کشند، و برای اثبات تمایز آن سرزمین با بخش جنوبی آذربایجان و وحدت ناپذیر و نمود ساختنش، با سماجت عجیبی همه جا هوار می‌کشند که سرزمین واقع در کرانه شمالی ارس نه آذربایجان، که اران است! گیریم که چنین بود، اما سؤال اینست که آیا تفاوت نام و بخش از یک سرزمین فی‌الغالبه چه تأثیری در یکی بودن یا نبودن ملت جداشده آن می‌تواند داشته باشد؟

ما در جای خود در این بررسی توأمأً دلایل یکی بودن مردم شمال و جنوب آذربایجان، یعنی تعلقشان به یک "ملت مشخص" را خواهیم آورد. این نکته هرگز برای آذری‌های معتقد به هویت ملیشان جای بحث و سؤالی نداشته، و گفتگو بردار نیز نبوده است، نه حتی برای مقامات آذربایجان شمالی، اعم از ناسیونالیست یا کمونیست. کما اینکه در سال ۱۹۹۰ نخست وزیر اسبق آذربایجان شمالی، حسن حسن‌اوف، در یکی از برنامه‌های خبری تلویزیون مسکو، ضمن سخنرانی‌ای گفت: "ما آذربایجانی‌ها یک ملت هستیم، که دست سرنوشت ما را به دو بخش درد و کشور تقسیم کرده است." و با حیدر علیف در زمان زمانه ماداریش در آذربایجان شمالی در یکی از مصاحباتش درباره دو بخش آذربایجان با خارجی‌ان اظهار داشته است: "شخصاً امیدوارم که آذربایجانی‌ها در آینده متحد شوند." علیف همچنین در مصاحبه مطبوعاتی دیگری در سال ۱۹۸۲ گفته است: "پنج میلیون و نیم مردم آذربایجان شوروی خواستار پیوستگی با مردم آذربایجان ایران هستند، و اکنون بر برادران ما در آن سوی رود آراز است که پیشگام شوند."

در مورد اصرار و سماجت در تعویض نام آذربایجان شمالی به اران، از جمله امیر ارتش شاهنشاهی سابق یاد شده در همان مقاله "ایران، در برابر تحولات آذربایجان

شوروی "خاطر نشان می سازد که: "اطلاق عنوان "آذربایجان" به جمهوری آذربایجان شوروی ساختگی بوده و از طرفند های روسیه استالینی به منظور زمینه سازی و دست اندازی به آذربایجان ایران باید تلقی گردد. نام اصلی سرزمین مذکور به استناد نقشه های قدیمی "آران" یا "آلبان" بوده و سکنه آن ترك قفقازی هستند. در یکی از نوشته ها پیشنهاد شده بود که به نام جمهوری "آران شوروی" باید از آن نام برد."

و هستند به اصطلاح پروفیسورهایی که به سبب ضدیتشان با جمهوری آذربایجان شمالی و یا ایران گراییشان به پشتیبانی از این قماش پان ایرانیست های متعصب می پردازند، و دلایل و براهینشان را در تأیید نظریات اینان می تراشند، و به خورد جماعت می دهند. مثلاً، پروفیسوری ارمنی به نام سرگی آقا جانیان در مقاله "پنجاهمین سالگرد يك تحریف فرهنگی" ^۱ با استناد به نظریه بارتولد، دانشمند شوروی سابق، که: "نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان از آن جهت انتخاب شد که گمان می رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند... نام آذربایجان از این نظر برگزیده شد." ^۲ می نویسد: "تقریباً هفتاد سال قبل سرزمینی که در شمال رود ارس قرار گرفته، هیچوقت در طول تاریخ آذربایجان خوانده نشده و اهالی آن نیز آذربایجانی خوانده نمی شدند. چه در زمان روسیه تزاری و چه در آثار لنین رهبر انقلاب اکبر روسیه شوروی، ترکهای قفقاز خوانده و نوشته اند."

۱- در همان، ش ۳۸۷، ۱۳۷۰.

۲- آثار، "ادبیات مشرق" (مسکو، ۱۹۶۳)، ج ۲، ص ۷۷۵.

اٲرمنی لرین ادعاسی د اغلیق قاراباغ باره سینده

آچیق مکتوب

("آزربایجان" ادبی - بدیعی ژورنالین (۱۹۸۸ نجی ایل)

۲نجی نمره سیندن پارچالار)

بختیار وهاب زاده / سلیمان علیاروف

مترجم: عباسعلی جوادی

بختیار وهاب زاده خلق شاعری، آزربایجان [شمالی] علملر آکادئمییاسینین مخبر
عضوی، سلیمان علی یاروف تاریخ علملری د وکتور و پروفئسور د یلار.

سوؤت اتفاقی - کومونیست حزبینین مرکزی کمیته سی جمعیتیمیزین حیاتینین بوتون ساحه لرینی انقلابی صورتده یئیندن قورماق خطینین حیاتا کئچیردیگی بیردورده سوؤت اتفاقینین بوتون زحمتکش لری کییی، آزربایجان [شمالی] امکچی لری ده وطنیمیزین ترقی سی یولوندا وارقه لرینی صرف اندیرلر. آزربایجان [شمالی] خلقینین اوغول و قیز - لارین مرامی، اراده سی ده عمومی منافع و اید ه آل لاریمیزی عزیز توتان بوتون آدم - لارین سیخ بیرلیگینی طلب اندن یئنن دن قورما وظیفه لرینین یئرینه ییتیرمه سینه سوؤت ندیل میشدیر.

لاکن تأسف کی، هامینین روح بویوک لیگی ایله چالیشدیغی بئله بیر شرایط ده بعضی کؤلگه لی، محدود، خود بین لرده اوزه چیخیر. پاریس ده، اٲرمنی - فرانسا اینستوتونون و اٲرمنی وئترانلاری آغ ساقال لاری جمعیتینین تشکیل ائتدیگی قبول دا آکادئمیک آ. آقانبئکیان دئ میشدیر: " من ایستردیم کی جمهورینین شمال - شرقینده یئرلشن قاراباغ اٲرمنیستانین اولسون .

من اقتصاد چی کییی بئله حساب اندیرم کی، او [شمالی] آزربایجانا نسبتاً اٲرمنیستانا داها چوخ باغلی دیر. من بو استقامت ده بیر تکلیف ایره لی سوروموشم. امید وارم کی، یئنن دن قورما، دئموکراتیک شرایطینده همین پروبلئم نوز حلینی تاپا چاق دیر. "

("هومانیته"، ۱۸ نوامبر ۱۹۸۷ نجی ایل، ص ۱۷) .

فتنه کار کاراکتر داشییان بو بیانات، شورونین اساسی قانون لارینی سارسیتماق مقصدی گودور. بو هم ده ساغلام تفکره سیغما یان بیر حرکت دیر. چونکی نوزونو سوؤت

وئت عاليه، سووئت وپنداشی آدلاند يران بير شخص، سووئت اتفاقي كومونيست حزب - بينين مركزي كمپته باش كاتبينين آمريكا - بيرلشميش ايالت لرينه صلح سفري عرفه - سينده خارجي كومونيست پارتى سى اورقانينين صحيفه لرينه بير سووئت جمهورى - سنين باشقا سووئت جمهورى سينا اراضى ادعالارى بارده جانفشانلىق ائتمگى نوزونه روا بيلميشد ير.

آقانبكيان كيمي شخص لراصلينده ال آلتدان ايش گوره رك شورونين، و.اى. لنينين ساغليغيندا ثابت لشميش ملي دولت تركيبنين تفتيش اولونماسيني تكليف - اند يرلر. آقانبكيانن همفكرى، تاريخ علملر د وكتوروس. ميكويان بو مسئله باره سينده " نظريه بارليفا " اويارق " ليتراتورنيا نشريره سى نين (۲ سپتامبر ۱۹۸۷ نجى ايل) صحيفه لرينه يازير " بيخ - جم تاريخى اراضى يه مالك " يرلى اولمايان " ملتين بئوك بير گروهونو انضباطى جهت دن نه اوچون همين ملتين " يرلى " اولاييله جگى جمهورى يه دگيل، باشقا بير جمهوريه تابع اولدوغونون سببلرينى جسارت له، غرض سيز مذاكره ائمه گه احتياج وارد ير. حتى سووئت حاكميتينين ايلك چاغلاريندا انضباطى اراضى بولگوسونده يول وئرلن نقصانلار بوگون پروبلئم ياراتماقدا و ام انده بيلر. قايناقلارلا قايتمادان بونلارى حل ائتمك ممكن دگيل دير.

آقانبكيان، ميكويان و باشقالارينين " عقيدتى برنامهى " ايضاحات طلب اند ير. بيرنجى سى، قاراباغين ائرمينيستانا اقتصادى " باغليلىقى " باره ده گولونج (گو- له لى) د لىلى بير كنارا قويساق (سووئت آذربايجانين شمال - غرب منطقه لرى گور- جستان لا، شمال منطقه لرى ايسه داغيستانلا اقتصادى علاقه ساخلاير، لاکن اونلارين بولونمىسى اوچون بونون نه اهميتى اولاييلر؟). " يرلى اولمايان، ملتلرى متفق جمهورى لارين تابع ليگيندن چيخاريب اراضى جهت دن ائله جمهورى لارلا بيرلشد ير- مك تكليف اولونوركى، همين جمهورى لاردا اونلار " يرلى " ملت اولسونلار. اصلينده بو ملي تركيب اعتبارى ايله " صاف " جمهورى لار ياراتماق ادعاسيندان باشقا بير شى دگيل دير. بئله ليكله، سووئت مختاريتى نين ماهيتى شبيهه آلتينا آلتينير. اصلينده ايسه سووئت اتفاقي كومونيست حزبينين و سووئت دولتينين ۷۰ ايلليك تجربه سى و.اى. لنين طرفيندن ايشلنيب حاضرا نيمش سووئت مختاريتى سيستمينين بويوك حياتى گوجونو بوتون دنويا نيمش ائند يرير. ائله بير سيستمينى كى، اونون داخلينده، مثلاً قاراباغ - ائرمنى لرينين منافعى سووئت آذربايجانين تركيبنده كى داغليق قاراباغ مختار ولايت - بينين سيماسيندا، گورجستان داکى اوستئين لرين منافعى سووئت گورجستان تركيب - ينده كى جنوبى اوستتيا مختار ولايتينين سيماسيندا تام تامين انديلميشد ير. بو تاريخى فاكتى يالنيز او شخصلر انكار انده بيلرلر كى شوروى خلق رينين سوسيا ليست بيرليگى و قارداشليقى پراكتيكا سنين اساسى اولان بين الملل چى ليك اونلارين طبيعتينه ياد دير.

ايكيجى سى، سووئت حاكميتينين ايلك چاغلاريندا ملي مسئله ده بوراخيلميش " سهولره " استناد ائتمك غرضلى مقصد گورور. تصادفى دگيل كى " هومانيتيه " نين

مخبری "بویوک ارمنی" (آدی چکین حسابات دا ایشلنن ایفاده دیر) آقانبکیا - نین سوزلرینی اشاغاداکي کیمی شرح ایدیر: "بیری گلیمش کن قید اندک کی، قورباچوف ۱۹۸۷ نجی ایل نوامبرین ۲ سینده کی معروضه سینده ملی مسئله نین حلینده کی تأسف اندیله جک گنجیکه نی قید اتمیشدیر". تعجبلی دورکی، شوروی - ده ملی مسئله نین حل ایدیلمه سی حقیقده اویدورماتئزیس (نظریه) م. س. قورباچوفون بویوک اوکتوبر سوسیالیست انقلابینین ۷۰ ایللیگنه حصر اولونموش معروضه سینین آد - ینا چیخیلیر.

هامی یا بللی دیر کی، سووت حاکمیتینین ایلک ایللرینده زاقافازییا (ماواری قفقاز [قفقاز]) دا ملی دولت قوروجولوغو - سووت جمهوری لاری یارادیلماسی ساحه - سینده نهنک ایش گورولموشدور. و. ا. لنین ۱۹۲۱ نجی ایل ۱۴ آوریل تاریخلی مکتوبوندا همین جمهوری لار حقیقده یازمیشدیر: "اونلارین سیخ اتقاقی بورژوازی شرایطینده گوزومه میشلرجه ده و بورژوا قورولوشوندا ممکن اولمایان ملی صلح نمونه - سی یاراداجاقدیر" (اثرلرینین تام کلیاتی، ۴۳ نجی جلد، ص ۲۱۴).

بورژوازی حکمرانلیغی، داشناکلارین و مساواتچی لارین آقالیغی د ورونده ائر - منی و [شمالی] آذربایجان خلقلرینین دیرین ملی عداوته معروض قالد یقلارینی نجه اونوماق اولار! لنین مکتبینه منسوب اولان انقلابچی ن. نریمانوف ۱۹۲۱ نجی ایلده زاقافازییا اولکه پارتی کیمته سینین اورقانی "زاریا ووستوکا" نشریه سینده یازیردی: "زا قافازییا جمهوری لاری آراسیندا مباحثلر بیر نجه ایل کسيلمک بیلهدی، محض اراضی اوستونده د فعللرله سلاح لی توقوشمالار اولدو". زاقافازیانین نه قدر گنج قوه سی قوربان وئریلدی، نه قدر عایيله داغید یلیب یورد سوز قالدی، و غم دا یارلار - دان دیدرگین دوشن نه قدر قاچقین آجلیقدان عذاب - اذیت چکدی! هامیسی - دا زنگه زور، قاراباغ، زاگاتالا، لوری، و... اوستونده "باخ: ای، د وینسکی موخادزه، نریمانوف، باکی، " یازچی"، ۱۹۷۹، ص ۲۳۵).

وقتی ایله بئله اولموشدو. لکن سووت حاکمیتینین ایلک ایللرینده اساس لی دگیشیکلیک لر باش وئردی، ملی صلح و قارداشلیق یاراندی. بونون نجه و نه یین بهاسینا الده اندیلدیگینین ن. نریمانوفون همین مقاله سیندن گورمک اولار:

"آذربایجان [شمالی] و ارمنیستان آزاد اولاندان سونرا بیزیم جمهوری طنطنه ایلی زنگه زوری سووت ارمنیستانین نین آیریلماز حصه سی اعلان اندیر. ارمنیستان ایسه داغلیق قاراباغین [شمالی] آذربایجانین آیریلماز حصی سی او - لدوغونو بیلدیریر. منشویک لر قولاندان سونرا گورجستان زاگاتالا باره سینده دانیشماقدان تمامی ایله ال چکیب، بو اراضینی [شمالی] آذربایجانین تورپاغی حساب اندیر هویلو کورپوسون دن شمال - شرقه اوزانان، قدیم د ورلردن بر [شمالی] آذربای - جانلی لاریشایان بویوک بیر اراضی دن ال چکیر.

آذربایجان [شمالی] نوزونون طبیعی ثروتلرینی بوتون شوروی جمهوری لارینین عمومی مالی اعلان اندیر.

زحمتکشترین هنج بیر رسمی و غیره - رسمی بیغینجاغی بو گذشت لره اعتراض ائتمیش دیر. اعتراض ائتمیه جک ده، چونکی قرار لاریمیز زحمتکش لرین طبیعتینه تمامسی ایسله او یغوند ور.

"بو ایکی دنیانین بیرینه قارشی د وران ایکی صنفین روانشناسلیغینی ئویر- نمک اوچون بیزه چوخ زنگین ماتریال وئیریر. بو هم ده بورژوا ئولکه لرینی اھالیسین- دن ئوتوی بیئر اووزرینده ترک سلاھا و عمومی صلحه نجه ناییل اولماق بارده عبرت درسی دیر" (بئنه اورادا، صحیفه ۲۳۵)

داغلیق قاراباغ اوچون ده جدی شکیده سووئت مختاریتی ایشله نیب حاضر- لاندی. زحمتکش لرین بین المللی بیرلیگی پرنسپپینه اوستونلوک وئرلمه سینی قورویوب ساخلاما قان لا، ملی علاقه لرین و ملی بیرلیگین کیفیت جهتینی نظره آتماق بارده لنین طلبی ئون پلانا (برنامه یه) چکیلدی. و. ای. لنین همیشه ئویره دیردی کی، "فعله لرین بین المللی بیرلیگی ملی بیرلیگین دن مهم دیر" (اشرلرینین تمام کلیاتی، ۹۴ نجی جلد، ص ۳۶۷)

زاقا قازیریا کومونیستلری ده داغلیق قاراباغ مختاریتی مسئله سینی لنینین بو باخیشیندا ان ائیدلر. ۱۹۲۰ نجی ایل ۲۲ ده کومونیست (بلشویک) حزبینین مرکز کمیته سینه، و. ای. لنینه معروضه سینده آ. ای. میکویان یازیردی:

"ائرمنی حکومتینین عامل لری اولان داشناک لار قاراباغی ائرمنیستانا بیر- لشدیرمه گه جان آتیرلار، لاکن بو، قاراباغ اھالی سی اوچون نوز حیات منبعیندن - باکی دان محروم اولماق و هنج وقت، هنج نه ایله باغلی اولماق لاری ایروانا با- غلاماق دمک اولاردی. ائرمنی کند کی لری ده بشنج قورولتای دا سووئت آذربا- یجانینی تانیماغی و اونون لا بیرلشمه گی قرارا آلمیش لار" (سووئت اتفاقی حزبینین مرکزی کمیته یانیندا مارکسیسم - لنینیسم انستیتوسونون حزب آرشوی، فصل ۱، ص ۷۴، ق. ۱۲۰، و ۱۱۳، نقل قول بو منبع دن گتیریلیر: ج. ب. قولی، یو، لنین ملی سیاست بایراغی آلتیندا" روسجا، "باکی، ۱۹۷۲، ص ۳۰۲)

ایندی بوتون بونلار اونود ولور بئله بیر فاکتین دا اوستوندن - سوکوتلا کئچیرلر کی، قاراباغ و زنگه زور مسئله سی ایکی جمهوری قارشیلیق لی راضی لیقی ایله حل او- لونموشدور، سووئت آذربایجانینین سووئت ائرمنیستانا گذشته گئدیگی اراضی خیلی گئنیش ایدی و همین گذشت نتیجه سینده آذربایجان [شمالی] اراضی سی تخمیناً ۹ مین کیلومتر مربع آزالیب ۸۶/۷ مین کیلومتر مربع ائتمیشدی.

ایندی ده "قاینقارلار" حقیقده، قاراباغ بارده ادعای تاریخی دلیل لرله اساسلاندیرماغا چالیشیرلار. گویا بود یار کئچمیشده ائرمنیستانا مخصوص اولموش و ائرمنی لر طرفیندن مسکونلاشدیریلیمیشدی. همین گوروشون طرفدارلاری تاریخ ساحه سینده زوراکیلیق ائدیر، وقتی ایله قاراباغی قدیم قافقاز آلبانیاسینین ولایتی حساب ائدن ائرمنی عالم لرینین (ک. کاتکانوف، ن. امین، ک. شاه نظریان، ی. م. - ناندیان، س. سیریمیان و باشقالارینین اشرلرینین) بئله تفتیش ائتمه گه جهد گؤستریر-

(ل . ر)

اوزاق تاریخی گنچمیشده ایندی کی آذربایجان شوروی اساس اهاالیسی قافقاز آلبانلاریندن عبارت ایدی . مشهور سوویت قافقازشناس شوروی عالم لر آکاد نمیا - سینین مخبر عضو، ک . و . ترنویر، آلبانلاری " زاقافقازیانین اوج اساس قدیم خلقیندن بیرری زاقافقازیا آذربایجان [شمالی] و داغستان خلقلرینین اجداد لاریندن بیرری " آدلاندیر و اولارین قدیم و بویوک مد نیته مالک اولدوقلارینی خاطرلاندیردی (ک . و . ترنویر قافقاز آلبانلارینین تاریخی و مد نیتینه داییر اوچیرک لر " قیسا معلومات " روسجا علم لر آکادئمی سی نشری ، م . ل . ۱۹۵۹ ، ص ۳)

آلبانلار آذربایجان [شمالی] و ائرمنی خلقلری آراسیندا قدیم قوهوملوق و قار - داشلیق علاقلرینین یارانماسندا مستثنای رول انینامیشلار . شوروی تاریخی متخصص - لری آراسیندا بونونلا باغلی یکل فکر موجود دور .

گنتد یکجه آلبانلارین اکثریتی آذربایجان [شمالی] خلقلرین ترکیبینه داخل اول - دور و مسلمانلاشدی ، اولارین کیچیک آزلیفی ایسه (شکی ده و داغلیق قاراباغدا) ائرمنی لره قوشوب لشدی " (ای . پ . پتروشوسکی آذربایجاندا و ائرمنیستاندا فئودال مناسبت لرینین تاریخینه داییر اوچیرکلر : روسجا ، ل . ۱۹۴۹ ، ص ۵۲) قاراباغین و قسماً آذربایجان [شمالی] جمهوری دن باشقا ولایت لرینین (نجوان دان سوا) ائر - منی لری اونون (آلبان اهاالی سینین) نسل لری دیر . شمعی ، قدیم آلبانیا اهاالی سی هم ده معاصر آذربایجانلی لارین [شمالی] و ائرمنی لرین بیر حصه سینین عمومی اجدادی دیر . بونا گوزده همین مسئله ده آذربایجان [شمالی] و ائرمنی عالم لری آراسیندا گندن و تأسف د وغوزان مباحثه لر اساس سیزدیر " (آ . پ . نوووسلسنو ، و . پ . پاشوتو ، فئودال - لیزمین انکشاف یوللاری " روسجا " . م . ۱۹۷۲ ، ص ۴۲) .

گمان اند بیریک کی ، قدیم دورده موجود اولان وضعیت تما میله آیدیندیر . بوتون اورتا عصر لر بویو قاراباغ آذربایجاندا [شمالی] کی فئودال دولت بیرلشمه - لرینین بیر حصه سی اولموش و " آران قاراباغی " آدلانمیشدیر (آران شمالی آذربایجان - نین آدی اولوب و آلبانیا آدی عوضینه یارانمیشدیر) . ۱۷۴۷ نجی ایل دن ۱۸۲۲ - نجی ایله دک بوردا آذربایجان [شمالی] فئودال دولتی - قاراباغ خانلیغی موجود اولموشدور * . ایکی طرفلی قرارداد ادا موافق اولاراق ۱۸۰۵ نجی ایل مهین ۴۴ - ده قاراباغ خانلیغی روسیه ترکیبینه داخل اولموشدور . سونرالار ، ۱۹۲۰ نجی ایله دک تورپاقلاری [شمالی] آذربایجاندا کی ایکی ایری انضباطی واحد دن بیرینین - الیزابت پول (گنجه) ایالتی نین ترکیبینه ، ۱۹۲۰ نجی ایل دن سونرا ایسه آذربایجان شوروی ترکیبینه داخل اولموشدور .

* خانلیقلارین باره سینده باخ : توفان آراز : " آذربایجان و ملت آن " (فصل ۶)
(کینهاک ، ۱۳۷۲) . - " ساوالان "

بئله ليكله، آقانىكيان لا گوروش حقينده حساباتدا سويلهمن آشاغي داكي فكر:
 آذربايجان [شمالى] ايله بيرلشد يريلميش قديم ائرنى تورپاقلارى قاراباغ و
 نخجوان " حقينده صحبت آقانىكيانين " حضوروندا اولانلارين " خصوصاً " اوردا
 اشتراك ايدين د اشناكسوتيون پارتىسى " قوجامانلارنى نين " توسعه طلب چى خيال-
 لارنى و يوخارينى عكس ائتد يرير .

حاضر دا داغليق قاراباغ دا ائرنى اهالى سيني سايسى جا اوستونلوگوندن
 چوخ دانيشيرلار . ان ايلكين روس رسمى منبعينه ۱۸۳۲نجى ايلين (باشى سا-
 ييمينا) گوره قاراباغ ايلالتينده يوزده ۳۴ / ۸ آذربايجانلى اولموشدور (زاقافازيا-
 داكي روسيه تورپاقلارينين اجمالى " روسجا " ۳۴ حصه ، س. پ. ب. ۱۸۳۴ ،
 " ب " جدولى) . نظره آلماق لازم ديركى ، ۱۸۲۸نجى ايل روسيه - ايران مقاله-
 سينه گوره ايلك اوچ ايل عرضينده ايران دا قاراباغ و [شمالى] آذربايجانين ديگر
 ايالت لرينه شدتلى صورتده ائرنى اهالىسى كوچورولموشدور . ۱۹ عصرين ۸۰-
 نجى ايللرينين سونونا ياخين داغليق قاراباغين خلقى اولدوغو " شوشا " بخشينده
 ائرنى لرين سايسى آرتيق يوزده ۵۸ ، آذربايجانلى لارين سايسى ايسه (يوزده ۴۲
 ايدى) (۱۸۹۶نجى ايل اوچون قافقاز تقويمى " روسجا " ، ۵ بولوم ، ص ۴۸-۶۱) .
 خصوصى ايله بيرينجى دنيا محاربهسى ايللرينده قاچقينلارين سايسى آرتد يقجا
 قاراباغ دا ائرنى لرده بير قدر آرتيردى . بئله ليكله ، روسيه دلتينين حمايهسى
 آلتيندا [شمالى] آذربايجان خلقى ان مقدس شروطينى سوز تورپاغينى ، سوز اوجاغينى و
 ائوينى قارداش ائرنى خلقى ايله بولوشدوردو .

لاكن ۱۹۴۸-۱۹۵۳نجى ايللرده شوروى خلقرينين قارداشلىق مناسبت -
 لرينده مثال - برابرلى اولمايان و اولابيلمهين حادثه لر باش وئردى . استالين بير
 اضاء ائتمك له ۱۰۰ ميندن آرتيق آذربايجانلى [شمالى] نين ائرمينيستان جمهورى-
 سيندن زورلا چيخاريلماسينا راضى ليق وئردى عصرلردن برى نجه - نيجه نسيلين
 ياشاد يغي اولور و اوجاقلار داغيد يلدى . گوناھسيسز آدملار ايندى يه دك آنلايا
 بيلميرلر كي ، اولنارى نه اوچون ائرمينيستان اراضى سينده كي دوغعا يورد لاريندان
 محروم ائتميشلر آيدين اولوردو كي ، ائرمينيستان جمهورىسى يكجنس مىللى تركيبلى
 جمهورى يه چيويرمك خطى ، رسمى استقامت الميشد ير . سوونت آذربايجانا اراضى
 داغالارى وئرمك ده سيستم حالينى آلدى . همين واخت دان ايندى يه دك بو
 داغالار دئك اولار كي ، هميشه [شمالى] آذربايجانين مغلوبيتى ايله نتيجه لنيشدير
 ير . بو قبيلدن اولان تحقيرآمير حادثه جمعى ايكي ايل اول قازاخ منطقه سينده
 ه مين هئنگاردان آرتيق بارلى - بهرهللى اكين ساحه لر نين [شمالى] آذربايجان -
 دان قوپاريلماسى ايله نتيجه لنيشدير ير . گوزونور ، بوتون بونلار معين بير زنجيروارى
 عكس العمل ياراد يركى ، بودا هدا فاوزوندىن اولاراق سوونت آذربايجانين دا -
 غيلماسى ايله نتيجه لنه بيلر . ايندى آرتيق گورجو تاريخچى لرى آراسيندا اشكى
 ايالتى - شمالى آذربايجانين ه منطقه سينده اراضى سى بارده داغالار اشيد -

یلیر) باخ: ۱. ل. موسخلسسویلی، شرقی گورجوستانین تاریخی جغرافیاسیندان
"روسجا"، تیللیسی، ۱۹۸۲).

همده بوجورادعالار ائلهبیر واخت دایول وئرلییر کی گورجوستان شوروی
حدودلاریندا "بیخ - جم بیر اراضی ده"، ۳۰۰ میندن آرتیق [شمالی] آذربایجانلی
یاشاییر اولنار، ۵۰ نجی ایلدرده بویوک کوتلهسی زورلا جمهوری دان چیخاریک -
یقدان سونرا اینه یهدک سووئت ائرمنیستانیندا یاشایان ۱۶۱ مین [شمالی] آذربا -
یجانلی کیمی هنج بیرملی مختاریته مالک دگیل لر.

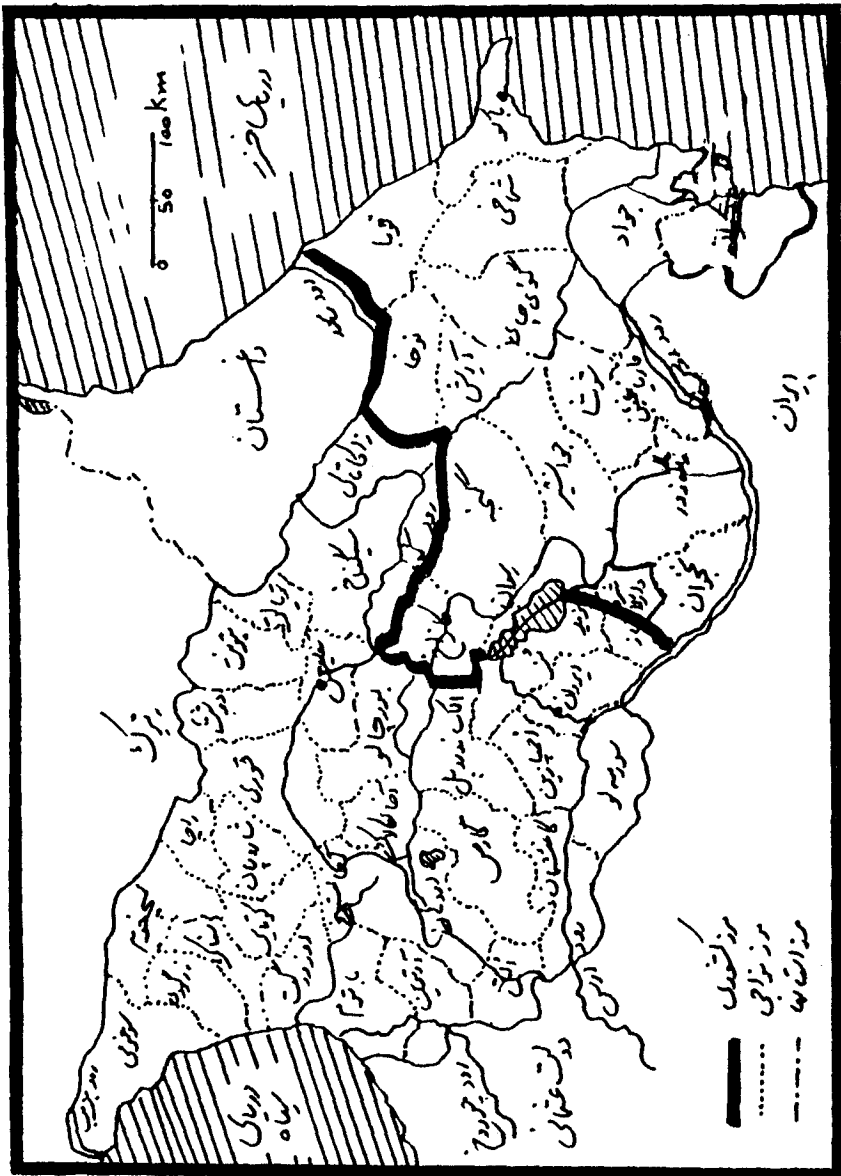
هامی یه بللی دیر کی [شمالی] آذربایجان خلقی یئنی د ورده بین الملل رقاب -
بتین ایلک قوربانلاریندان بیر دیر. ۱۸۲۸ نجی ایل دن بری خلقمیز ایکی حصه یه
بولونموشد ور. سووئت سوسیالیست ملت لری بیرلیگینده شمالی آذربایجان خلقینی
نوز ملی دولتی - آذربایجان سووئت سوسیالیست جمهوری سی لیاقت له تشیل
اندیر. خلقیمیزین ایرانین تابع لیگینده کی جنوبی آذربایجاندا یاشایان حصه سی
ایسه هر جور ملی دولت حقوقلاریندان محرومد ور. اوردا آذربایجانلی دلی، ۱۰
ملیون دان آرتیق [بوگون ۲۰ ملیون - ساوالان] جنوبی آذربایجانلی نین بوتون
ملی مدنی آمانسیز تعقیب لره معروض قالیر. . .

اینام لادئک اولار کی، نوز ملتینین دیر چلیشینین و سعادتین باشقالار -
نین بد بخت لیگی اوزونده قورماغا جان اتانلارین، ائرمنی ادبیاتینین کلاسیکی [شما -
لسی] آذربایجانین بیتمیره سی آلکساندر را شیروان زاده نین پیغمبرجه سینه سویله
دیکلرینی اونودانلارین وطن د ا شلیق عالمی، داخلی عالمی محدود آجینا جاقلی
دیر. آ. شیروان زاده حقلی اولراق د میشدیر "زاقافازییا - ماورای قفقاز [قا -
فقاز] - ساجایاق (سه پایا) کیمی دیر. آیاقلاریندان بیرینی قیرسان، تمام آیلیب
د وشه جک". آ. آقانیکیان کیمی شخص لری ا خشی بیلیرلر، آذربایجان خلقی اوزون
عصرلر بوسونوز تاریخی اجدادلارینین توریاغی اولان قاراباغ و نخجوان توریاغینی
قونشو ائرمنی لرله بولوشموش، اولناری دین آیری قارداش آلاندیر میشدیر. لکن بئله
شخصلر اوچون بوتون بونلار آزدیر. اولنار هر شئی - ای نوز اللرینه آلماق، همده
بونو نائل اولماق ایسته بییرلر کی خلقیمیز نوز توریاقلارینا صاحب اولماق حقوقوندا
محروم اندیلسن. ۲۰ عصرین باشلانقیچیندا بعضی ائرمنی عالیم لری گورجوستان
بارده بوجورادعالارلا چیخیش اندیر، ثبوت ائتمه که چالی شیر لار کی گورجوستان
اصلینده گورجوستان، دگیل، قدیم ائرمنیستان دیر". او واخت لار بویوک گورجو دئو -
کرات یازچی سی ایله چاواوادزه بوباره ده یاز میشدی: "مگر ائرمنی لرین سهلنمه -
سی بیزیم اوره گیمیز چه دیر؟ آلا اله تعالی اولنار گوج و با جارق ورسین کی، ترک
اندیب گنتدیکاری یزده بییرلشینلر. آما قوی نوز که وارینا گوز دیکه سینلر بیزی
نوز واریمیزدان محروم ائتمه که جان آتماسینلار. بیزیم آدیمیزی آلچالتماقلا آد -
چیخارماغا چالی ساینلار. بیزیم توریاغیمیز چوخ دا آزدا اولساز هر حالدا سیزه
سیغینجاق وئردیک، قانادیمیز آلتینا آد یق، سیزینله قارداشلاشدیق، نوز او -

یعمیزد هجه بیزیم له د وشنم کیمی رفتار اتمه‌گین" (ای. چا وچا وادزه، ارمنی عالم‌ری و فریاد قوپاران د اشلار "روسجا"، تیلیلِس، ۱۹۰۲، ص ۸۰-۱۲۳). *

مترجمین یادداشت لاری

- ۱- آپل آکانگیان، ارمنی، آکاد میک، مدیر بخش اقتصاد آکاد می علوم اتحاد شوروی [سابق] بخش سیبری. مشاور نزد یک گورباچف د امور اقتصاد ی.
- ۲- سرگئی میکویان، ارمنی، پروفیسور، متخصص آفریقا د آکاد می علوم اتحاد شوروی [سابق].
- ۳- نریمان نریمانوف (۱۹۲۵-۱۸۷۰)، نویسنده، پزشک و سیاستمدار معروف آذربایجان [شمالی]. د در ورن تصرف قدرت از طرف بلشویک ها د ر آذر-بایجان شمالی، مهمترین شخصیت حزبی - د ولتی آذربایجان [شمالی] بود.
- ۴- آناستاس میکویان (۱۹۷۸-۱۸۹۵)، ارمنی، وزیر خارجه اتحاد شوروی [سا-بق].



نقشه آذربایجان شمالی قبل از دوره شوروی

درباره‌ی مسیحیان و سختی‌های ارومیه *

احمد کسروی تبریزی

(...) کسانی که تاریخ خوانده‌اند نامهای "آسوری" و "کلدانی" بگوش ایشان آشنا خواهد آمد. اینان از توده‌های سامی نژادی بودند که در نیمه غربی آسیا بنیاد پادشاهی‌ها نهادند و بخش بزرگی از تاریخ باستان را با داستانهای خود پرکردند و پیش از آنکه ایران (یا مردم ایر) از میهن خود در سرزمینهای یخ‌بندان شمال بیرون آیند پیشرفت جهان در دست آنان بوده، ولی سپس جای خود را به ایران (مردم ایر) داده و خود روی بنابودی گزارده‌اند، و کم‌کم جز دسته‌های کوچک و پراکنده‌ای در اینجا و آنجا باز نمانده که ما اینک در کشاکش-های جنگ جهانگیر [منظور جنگ اول جهانی] - "ساوالان" یکدسته از آنان را در نزدیکیهای دودریاچه شاهی و وان میابیم که زبان و خط باستان خود (آسوری یا سریانی) را نگه داشته‌اند و با آنها میگویند و مینویسند، ولی کیش باستان خود بت پرستی را از دست داده و بهنگامیکه دین مسیح بایران رسیده مسیحی گردیده‌اند.

اینان همگی نژاد آسوری می‌داشتند و نام آسوری بهمگی آنان گفته می‌شده، ولی نمیدانیم نام "جلوها" از کجا پیدا شده که آسوریان خاک عثمانی با این نام شناخته-گردیده‌اند و نام "آسوری" بیشتر باسوریان خاک ایران گفته شده. ما درباره این نام نوین آگاهی بدست نیاوردیم، هر چه هست ما نیز در این تاریخ جدایی میانه

* مقاله دیگری درباره مسیحیان از کسروی در شماره پیش به چاپ رسیده است.

آن دو نام خواهیم گذاشت.

نویسندگان اروپایی شماره اینان را نزدیک بدویست هزارتن نوشته‌اند که چهاریک در ایران و بازمانده در خاک عثمانی می‌نشسته‌اند و چون کیش نستوری(*) می‌داشته‌اند بهیچیک از کلیساهای کاتولیک و ارتودکس پیروی نکرده و خود کلیسای جدایی با زبان سریانی می‌داشته‌اند و پاتریارک خود را بنام "مارشیمون" (***) خوانده و بس بزرگ گرفته و در همه کارها پیروی از او میکرد هاند.

آسوریان ایران در پیرامون ارومی در دیه‌ها نشسته و از مردم مهر و نوازش می‌یافته‌اند و زندگی خوش و آسوده می‌داشته‌اند (***) تا در زمان قاجاری که مسیونرهای امریکا و روس و فرانسه بایران آمد هاند و هر سه از ایشان در ارومی دستگاه برپا کرده‌اند. در سایه کوششهای ایشان کسانی از آسوریان از کیش نستوری برگشته و به کیشهای پروتستان و یا ارتودکس و یا کاتولیک گرایید هاند، و این مسیو-نرها چنانکه شیوه ایشان بود، بانان اندیشه‌های دیگری دیده و بدشمنی با ایرا-نیان برانگیخته‌اند و روزنامه‌هایی با زبان سریانی در ارومی بنام "جوخو" و "زا-هریرا باهر" پراکنده می‌شده.

اما جلوهای خاک عثمانی آنان در دیه‌های خود در جنوب دریاچه وان زیسته و در پیروی از کلیسای سریانی پایدارمانده و رشته همه کارهای ایشان در دست مارشیمون بوده و خود مردم کوهستانی و در آگاهی می‌بود هاند. مارشیمون که همیشه از یک خاندانی برگزیده میشده در دیه "قوچانس" می‌نشسته.

این‌ها آگاهی از گذشته آنانست و چنانکه گفتیم چون جنگ جهانگیر برخاست و عثمانیان نیز بچنگ درآمدند آسوریان بروسیان گراییده و بنام مسلمان و مسیحی به-کینه‌جویی و خونریزی برخاستند. سپس کردان و مجاهدان نیز از آنان کشتند و به-دینسان در میانه خونخواری پیدا شد. در کارزاری که د ولتهای بزرگ اروپا در راه سیاست‌های دور و دراز خود برانگیخته بودند دست از ایرانیان هم خون یک-دیگر میریختند و خواهیم دید که چه سياهکارها از پی رسید.

(بقیه در بخش دوم)

(*) نستوری یکی از کیشهای بنام دین مسیحی است که در زمان ساسانیان در رم پیدا شده و چون رومیان نستورس بنیاد گزار آن کیش را دورانده و به پیروان او بسیار سخت می‌گرفته‌اند از اینرو بیش از همه در ایران و کشورهای شرقی رواج یافته و خود دستگاهی در برابر دستگاه کاتولیک و ارتو-دکس گردید.

(**) شیمون همانند شمعون است که نام یکی از یاران مسیح بوده. "مار" کلمه سر-یانی و بمعنی پروردگار و درجاوند میباشد.

(***) نمیدانم کجا خوانده‌ام که در زمان قاجاریان فوجی از اینان بوده که فوج نصارا نامیده میشده و سید علیمحمد باب را در تبریز آنان تیرباران کرده-



* آزربایجان بیر اولسون ! *

ساوالان

بیرینجی ایل

۲ باهار ۱۳۲۵



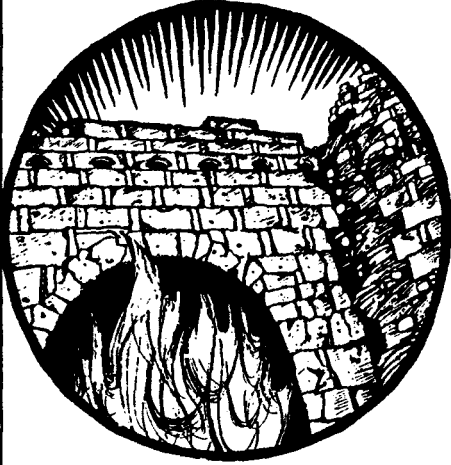
- آذربایجان میلاددان قاباق
- د یلده تکامل پروسه‌سی نین اوج جهتی
- " حیدربابایا سلام "
- پیرامون حماسه‌های " دده قورقود "
- ساعدی و آذربایجانین گوند هلیک حیاتی

(بخش دوم)

ساوالان

بیرینجی ایل

۲: باهار ۱۳۲۵



(بخش دوم)

اما جلوها پیدا است که آنان نیز راه آسوریان را می‌رفتند و گفتیم که د ژرفتاری بیشتر می‌کردند و چون دیه‌های ایشان بهم نزدیک است و از زمانهای پیش افزار جنگ می‌داشتند عثمانیان یکدسته از کردان بر سر آنان فرستادند و سپس دستهای سپاه روانه نمودند تا در ماندند و بسیاری از آنان کشته گردیدند و بازمانده زنان و فرزندان خود را برداشته و بنیامین مارشیمون و خاندان او را بمیان انداخته و روسوی مرز ایران آورده و بسلماس درآمدند. دسته نخست بیست و پنج هزار کما- بیش رسیدند و روسیان و مسیحیان ایشان را پذیرفته و ایرانیان هم بجلوگیری برخاستند.

چنانکه گفتیم این در شهریور ماه بود. بدینسان دسته‌های انبوهی از مسیحی- یان در سلماس و ارومی گرد آمدند و خواهیم دید که دولت‌های مسیحی و مسیونر- های کینه‌توز آمریکا و فرانسه اینانرا چگونه افزار کار خود ساختند و بچه سپاه- کاریهایی برخاستند. مارشیمون با روسیان و نمایندگان فرانسه و انگلیس و آمریکا پیوستگیهایی می‌داشت، با اینحال پول مارشیمون نامی را از آسوریان بنمایندگی از خود روانه لندن گردانید که در آنجا بکوششهایی برخیزد و سررشته‌داران لندن را از حال مسیحیان آذربایجان [جنوبی] آگاه گرداند، و آن مرد است که در لندن نشسته و دروغهای بسیار پراکنده گردانیده، و شما آن را ببینید که تاکنون کسی پا- سخ آن دروغهای بسیار دیگر را که سپس در باره پیش آمده‌های ارومی از سوی مسیونر- های آمریکا و فرانسه در اروپا و آمریکا پراکنده گردیده نگفته است و ما که اکنون باین نوشته برخاسته‌ایم اگر برخواستیم همه آنها در تاریخ جاگرفتی و ستمگران خونخوار ستم دیده شناخته شدند.

جلوها که دسته‌های بسیاری در ایران می‌زیستند چون بسیاری از آنان لخت و گرسنه بودند و پولهایی که آمریکاییان و ارمنیان و دیگران می‌پرداختند بهمه ایشان نمی‌رسید بیشتر در آبادیها پراکنده شده دارای مردم را می‌ربودند و کسی جلوگیری نمی‌خواست یا نمی‌توانست. کار بآنجا رسید که در زمستان سال ۱۲۹۶ با پیشنهاد کارگزاری ارومی وزارت خارجه آگاهی در روزنامه‌های تهران پراکنده گرد- انیده و از ایرانیان درخواست دستگیری برای آنان نمود (. . .) .

سختی گرفتاریهای ارومی (رضاییه)

(. . .) روسیان همچنان د ژرفتاری مینمودند و آسوریان و ارمنیان به پشتگرمی آنان بیدادگری بی‌اندازه میکردند، و چون کسی بجلوگیری بر نمی‌خواست روز بروز بدی بیشتر مینمودند و هفته‌ای نمیگذشت که چند کسی کشته نگردد و یکد استان ناگواری روی ندهد .

گذشته از درون شهر در بیرونها آنچه میخواستند در بیخ نمیگفتند. یکدسته از ارمنیان قفقاز [قفقاز] گریخته و باینجا آمده و بهمدستی جلوها راهزنی میکردند و اگر کسی دست باز میکرد او را میکشتمند. یکدسته قزاق ایرانی که با حکمران بودند بسر

آنان رفتند و در جنگی که رخداد عبداللّه آقا سرکرده قزاق زخمی شد و چون بشهرش آوردند بد روید زندگی گفت.

در مرگور که يك روستایی در کنار مرز عثمانیست، چون کشته دوتن قزاق روسی پیدا شد روسیان بآنجا رفته و سراسر آبادیها را آتش زده و ویران کردند و کسانی را کشته و بازمانده را با زنان و بچگان گرد کرده و بشهر آوردند و در اینجا بیسر و سامان بکوچه رها کردند. ديه شالو را که در آنجا نیز کشته قزاق پیدا شده بود آتش زدند و مردمش را کشتار کردند. جلوها که بایران پناه آورده و ایرانیان بآنان بخشوده، و برای اینکه بتوانند زندگی بسربرند بدیههاشان بخش کرده بودند هر چند تنی که در يك دیهی بودند به چیرگی برخاسته و رشته کارهای آبادی را بدست گرفته و آنچه میخواستند و میتوانستند در دسترس نمیگفتند.

بازار ارومی را که یکبار تاراج کرده و آتش زد بودند، چون بازاریان از وام گرفتن و خانه فروختن و یا از هر راه دیگری سرمایه درست کرده و از تبریز و دیگر جاها کالا خواستند و بار دیگر باوار آراسته بودند، سالدهاتها باز چشم بآنها دوختند، و روزی ناگهان بیبازار ریخته و بشلیک پرداختند. مردم از ترس جان دکانها را بسته و بخانههای خود گریختند و سالدهاتها با آسودگی دکانها را باز کرده و یا شکسته و آنچه میخواستند بردند و بازار را تهی گردانیدند.

چند دسته سالدهات میبایست بقفقاز [قافاز] بازگردند و چون پول ایران میداشتند مخواستند آنها داده منات بگیرند پنجاه هزار منات می طلبیدند که بدلخواه خود (هر منات ۱۱ شاهی) بها پردازند و چون این اندازه منات در میان نبود و از آنسوی بهای منات در بازار بالاتر از دلخواه آنان بود بار دیگر هنگامیکه برپا گردیده سالدهاتها بر آن شدند و برخی از خودشان منات بآنان دادند. و از آنسوی حکمران منات از بازار بیبهای گم (هر مناتی ۱۷ شاهی) بسیجیده بآنان فروخت و زیان را هم از مردم گرفت.

حکمرانان یکی پس از دیگری آمده و بی آنکه کاری توانند میرفتند، حکمران بایستی از تبریز از والی دستور خواهد، و والی با صد بی پروایی نشسته و تنها به تماشا بس میکرد این والی و بی پروایی او در برابر پیش آمدها یکی از داستانهای شگفت تاریخ است. در چنان هنگام کسی میخواست که مردانه بکار برخیزد و مردم را با خود همدست گرداند و تفنگ و افزاز جنگ آماده کرده و از جلو ستمگران درآید. افسوس که چنین کسی در ارومی نبود از آنهمه ملایان که دعوی با جانشینی امام میداشتند، و از آنهمه "اعیانها" که لقبهای سردار و سالار بخود بسته بودند، از آنهمه حکمرانان و دیگر کارکنان دولتی که میآمدند میرفتند، و از آنهمه آزادی خواهان که هیاهو بهمه جا انداخته بودند یکن نبود پاپیش گم به نگهبانی خاندانهای بیگناه کوشد.

دسته دیموکرات که در آنجا هم پیدا شده و کمیته برپا کرده بودند، بجای چاره جویی بدرها باهم گشاکش و دوتیرگی مینمودند و آقاسید رضا حسن زاده (*) که از تبریز رفته بود

ببرداشتن و تیرگی از میان آنان میکوشید .

در آذرماه اجلال الملک که از تهران فرستاده شده بود بحکمرانی آنجا آمد و اورا هدیه‌کبرای این کاراندیشید این بود که چند تنی را از سران آسوری و ارمنی و کرد و جهود گردآورد و بهمدستی ایرانیان کسیون " بنام تحسبیب بین المللی " برپا نمود و این کسیون برآن نهاد که گفتاررانی شود (بگفته خودشان میتینگ داده شود) و برای اینکار روزی را برگزیده و بهمگی آگاهی دادند و گلها از پارچه سه رنگ (سبز و سفید و سرخ) آماده گردانیدند که بنام همداستانی باخواست کسیون بسینه‌ها بسته شود . روز پنجشنبه بیست و دوم آذر و صحن بزرگ مسجد آدینه برای ایسسن کار برگزیده شده و در آنروز دسته‌های بزرگی از ایرانیان و کردان و جهودان و آسوریان و ارمنیان و دیگران بآنجا درآمدند و دختران مسیحیان بسینه‌ها گل بستند و از هرتیره کسی گفتاری راند و آنچه را که نمی خواست و دلش از آن آگاهی نمیداشت بزبان آورد . خود اجلال الملک سخنانی راند و بچه‌هایی که از تیره‌های گوناگون در آنجا بودند دست بهم دادند . چنین پنداشته میشد کینه از دلها بیرون رفت .

ولی این یک نمایش پوچی بود و این زمان کار ارومی رنگ دیگری بـخـود می گرفت . چگونگی آنکه فرانسه و انگلیس که در جنگ با آلمان پافشاری بیشتر نموده و همیخواستند تا از پافتادن آلمان و همراهانش بجنگند چون آشفتگی کار روسیان را دیده و میدانستند که آنان خواه و ناخواه پا پس خواهند کشید و یک بخش میدان جنگ در ایران بازمانده و سپاهی در جلو عثمانیان نخواهد بود ، از اینرو بکوشش برخاسته و چنین میخواستند از آسوریان و ارمنیان ایران و عثمانی و قفقاز [قفاز] دسته‌های سپاه پدیدآورند و در زیر دست سرکردگان انگلیس و فرانسه بکار وادارند ، و در پیرامون این اندیشه با مارشیمون پیشوای آسوریان و با سران آسوری و ارمنی گفتگوها کرده و آنچه میبایست نهاد بودند ، و در همین روزها سرکردگان انگلیس و فرانسه از راه جلفا بخاک ایران درآمدند و روانه ارومی میشدند و در آنجا بکارمی پرداختند و چون امریکا نیز اینزمان از همدستان آنان شمرده میشد مسیونرهای امریکایی که در ارومی فراوان و دارای مدرسه و بیمارستان و بنیادهای دیگر می بودند و از سالیان دراز در این سامانها زیسته و بهمه چیز آشنایی میدادشتند با آنان همدستی می کردند .

این آهنگ چون دانسته گردید و آگاهی به تبریز رسید کمیته ایالتی دموکرات با تلگراف چگونگی را بتهران گفت و درخواست جلوگیری کرد . در تهران دولت به گفتگوهای پراخت . ولی نتیجه آنرا ما نمیدانیم . تنها پاسخ سفارت امریکا را در روزنامه‌ها نوشتند .

چون گفته میشد پولی از امریکا از دولت ، برای سپاه آرایبی از مسیحیان فرستاده شده سفارت امریکا این را دروغ میخواند ، و راستی این بود که آن پول از امریکا از یک مسیونر دینی فرستاده شده بود ، نه از دولت . مسیونر پولی برای

بخشیدن به بیچیزان فرستاده بود و مسیونران آنرا در راه پدید آوردن سپاه از مسیحیان بکار برده بودند.

در خود ارومی اجلال الملك بکونسلگریها کاغذ نوشت و رنجیدگی نمود. ولی چسود داشت؟! ولتها جز در بند کار خود نبودند. از آنسوی مسیحیان ارومی در آن چند سال به پشتیبانی روسیان با دولت نافرمانی نموده و به همسایگان خود آزار و گزند فراوان رسانیده بودند. و در این هنگام که روسیان بیرون میرفتند ناگزیر بخود بیضناک میشدند و آرزوی پناهگاهی میکردند، و این آهنگ ولتها برای ایشا، یک پیش آمد نیکو بود، و اینست با شادی آنرا میپذیرفتند و از آنکه بکینه جویی از مسلمانان توانا خواهند بود خشنودی بسیار مینمودند. در اینمیان بیک آرزوی خام نیز افتاده بودند، و آن اینکه ارومی و آن پیرامونها را بدست گرفته یک کشور آزاد و برای آسوریان با همه مسیحیان پدید آورند. مارشیمون و دیگر سران برای خود فرمانروایی میخواستند. (تأکیدها از "ساوالان")

اینان از سالیان دراز رشته کارهاشان در دست بیگانگان بوده و کمتر پروای ایرانگیری یا عثمانیگری داشته بودند.

در این هنگام روسیان از ایران میرفتند و در ارومی نیز آزار و کاجال میفروختند، و گذشته از آنها یکرشته تنگ و دیگر افزارهای جنگی میفروختند. ایرانیان بجای آنکه همه را بخرند که هم خود آماده گردند و هم از آمادگی مسیحیان بکاهنا همه بی پروایی نمودند و آنها را با بهای بسیار کم مسیحیان خریدند. گفته میشد اجلال الملك چگونگی را بتبریز آگاهی داده و از والی پرك خواست که آنها را بخرد، و والی بغدغن نوشته نخرد و جلو نرود.

بدینسان روزها میگذشت. مسیحیان اروپایی و آسیایی دست بهم داده به آمادگی میکوشیدند، و مسلمانان با ناآگاهی و بی پروایی روز میگذاردند. مسیحیار برای خواستی که میداشتند میبایست مسلمانان را بی تنگ و آزار گردانیده و رشته فرمانروایی را در دست خود دارند، و آنگاه اینانرا یا از شهر و از دیهها بیرون کنند و یا همه را نابود گردانند. بیباکانه چنین نقشه سیاهی را دنبال می کردند به هنگامیکه گرسنگی و بیماری و سرما مردم را سخت گرفتار گردانیده بود چنین پیش آمد سیاهی نیز فرامیرسید.

چه در شهر و چه در بیرونها مسیحیان در رفتاری را بسیار کرده بودند. ما شیمون و آقاپتروس و دیگر سران آسوری و مسیحی از سلماس بارومی آمده و در این بهمدستی مستر شت مسیونر آمریکایی که ویس کونسول آند دولت نیز بود و بهمدستی ستانی مسیونر نیکیتین کونسول پیشین روس و سرکردگان فرانسه و دیگران بسیج کار میکردند، و بدستور آنان در رفتاریها روز بروز سخت تر میگردد. آسوریان وارند از همه جا به آبادیهای پیرامون شهر میآمدند و یکدسته از آسوریان "نظامی" درون شهر آمده در سرای حاجی مستشار نشیمن گرفته و راستی اینکه آنجا راسته کردند. در برابر اینها نیروی دولتی جز یکدسته کوچکی از قزاقهای ایرانی نبود

اجلال الملك از والی نیرو خواسته بود و بخواهش او دویست تن سواره قره داغی هم فرستاده بودند .

در آخرهای بهمن یک جلود و تن مسلمان و یهودی را در بازار بگشت .
اجمال الملك بجای چاره جویی به پردپوشی و خاموش گردانیدن مردم کوشید . سپس روز شنبه بیست و هفتم بهمن (چهارم جمادى الاولى) آسوریان در کوچه و بازار جلومردم را گرفته بنام آنکه جستجو از افزار جنگ می کنیم بازار و لخت کردن کوشیدند . از این کار مردم بشوریدند ، ولی اجلال الملك بجلوگیری کوشید و خود بیش از این نکرد که از پیش آمد بحار شیعمون گله کند و او برخی چیزهایی را که از مردم گرفته شده بود بازگردانید و نویدهای دروغ آمیزی داد . پس از آن روز شنبه سیام بهمن در بازار میان پاسبانان شهرستانی و آسوری زد و خورد روداد و یکتن از آسوریان کشته گردید ، ولی اینان هم بهنگام گریز چهارتن از مردم بی گناه رهگذر را کشتند . نیز همان روز میان قزاقان با ایشان زد و خوردی رخ داد و دو تن از آسوریان کشته گردید . (*)

باز اجمال الملك و کارگزاران دیگران به پردپوشی و میانجیگری کوشیدند و چنین نهادند که فردا چهارشنبه نشستی از سران مسیحی و مسلمان در اداره حکمرانی برپاگردد و با گفتگو و آشتی پیش آمد را خاموش گردانند . فردا نشست برپا شد و مسیو گوژول سرپرستارستان فرانسه ای و مونسنیور سونتاق نماینده پاپ نیز به آنجا آمدند و گفتگو آغاز گردید . ولی در اینمیان آگاهی رسید که یک دسته از مسیحیان در پیرامونهای نزدیک شهر جلوآیندگان و روندگان را میگیرند و بهر که میرسند از شهری و دیهی می کشند . در همان هنگام گروهی از مردم شهر باداره حکمرانی آمده از پیش آمد داد خواهی نمودند . مسیحیان که در نشست بودند دلسوزی و بی یکسویی می نمودند ، و چنین نهاده شد که دسته ای از سواران قره داغی را با تفنگداران مسیحی بروستاها فرستند تا در آنجا جلوگیری از آدمکشی های مسیحیان کنند .

ولی اینها جز سخن نبود و سران مسیحی که رشته کارها در دست آنان بود خود دستور آن آدمکشها را داده و جلوگرفتن هم نمی خواستند و می کوشیدند که در شهر نیز گشتار آغاز شود . ولی مسلمانان خود را فریب می دادند و خواست

(*) چنانکه نوشته ایم درباره پیش آمدهای رضاییه یادداشت هایی آقای توفیق فرستاده که در این رشته نیز از آن بهره جویی میشود . گذشته از آن معتمد الوزاره که دستیار کارگزاری بوده و در آن پیش آمدها پادرمیان داشته او نیز کتابچه ای در این باره برای فرستادن بوزارت خارجه پدید آورده که نسخه اش در دست ماست و در این رشته از آن هم بهره جوییم .

د رون آنان را که از رفتارشان هویدا بود فهمیدن نمی خواستند . آنروز صد تن کما بیش از روستاییان و دیگران کشته شدند .

فردا پنجشنبه باز نشست برپا کردند و سخنان د پیروزی و نوید های بیبا به میان آمد . نیز گفته شد نمایندگان از کونسولگریها همراه کسانی از مسلمانان به روند و کشتهها را که بروی زمین ماند ه بودند بخاک سپارند ولی آن را نیز نکردند . مسلمانان به تنهایی بیرون رفتن از شهر نمی توانستند ، سران مسیحی نیز از همراه فرستادن کسانی خودداری می نمودند .

روز آدینه سوم اسفند د وتن از مسلمانان بنام قدراش و داداش که از روستاییان ارومی و مردان جنگجویی بودند برآن شدند که با چند تنی خودشان بروند و کشتهها را بخاک سپارند ، و هنگام پسین باین آهنگ افتادند . ولی نزد یک بدروازه هزاران بمسیحیان برخوردند و ناگزیر جنگ آغاز گردید ، و همینکه آواز شلیک اینان برخاست مسیحیان د هر کجا که می بودند ، چه از درون شهر و چه از بیرون آن بجنگ و آدمکشی برخاستند و هر که را دیدند از تهدیدست و تفنگداری سه کشتند . دانسته شد دستور داشتند که همینکه آواز شلیکی شنیده شد بکار بر خیزند . آنانکه د ر سرای حاجی مستشار د میان شهر بودند پنجرهها را سنگر کرده بآیندگان و روندگان گلوله انداختند و چند تن بچه را هم کشتند . مسیحی یانی که د ر شهر نشین می داشتند د ر کویهای خود بخانههای همسایگان تا ختند و دست بتاراج و آزار گشادند و بخانههایی آتش زدند . مسلمانان نیز هر که تفنگ میداشت بنگهداری خود و خاندانش می پرداخت و از پشت بامها و پنجرهها جنگ می کردند . ولی اینان افزار د رستی نمیداشتند و جنگ آزمودنی بودند ، و گذشته از همه سری یا فرماندهی د ر جلو ایشان نبود و خود نمیدانستند چکار کنند . یک دسته بیسر و سامانی چکار توانستند ؟ مسیحیان گذشته از آزمودگی و داشتن بمب و توپ و افزارهای دیگر پشت شان بکونسولگریها و به سرکردگان اروپایی گرم می بود و از روی یک نقشه کاری کردند . با اینهمه چیرگی از مسلمانان بود . جنگ که تا د و ساعت از شب گذشته پیش میرفت اگرچه مسیحیار کسانی را کشتند و خانههای بسیاری را تاراج کردند و بهر کجا دست یافتند از کشتن بچگان و دست د رازی بزنان نیز باز نایستادند ، ولی پیشرفتی نتوانستند د دست از جنگ برداشتند .

بدینسان خواست مسیحیان بی پرده گردید و مسلمانان سرنوشت خود را دانستند و مردم کویهای نزد یک بمسیحیان ، از یورتشاه ، و عسکرخان ، و مهدالقدزان و فرزندان خود را بجاهای د ور فرستادند و خود آماده جنگ ایستادند فردا بامداد ان بار دیگر جنگ آغاز گردید . نوشته آقای توفیق را می آوریم :

" د عوا از صبح شروع گردیده و از طرف د یکاله و کوههای جهودان شهر بتوپ بسته اهالی که از بودن توپ د ر دست مسیحیان بیخبر بودند سخت ترسند ، از هر طرف بشهر یورش آورده محلات عسکرخان و مهدالقدم و یورتشاه و ما

صا کوچه سید حسینخان باغی را مورد حمله قرار داده و خانه‌های آنها را غارت و آتش زده و عصر همین روز قره‌داغیان بی‌آنکه کاری کنند از راه سلماس فرار نمودند. باز در مقابل مقاومت سرسراجه مسلمانان مسیحیان نتوانستند چندان تلفاتی وارد نمایند.

در اینمیان اجلال‌الملک در اداره حکمرانی نشسته و بیش از آن نمیتوانست که بکونسولخانه‌ها تلفن کند و درخواست‌های بیجا نماید. اما ملایان شهر و سران دیپلماتیک آنان نیز بجای آنکه به مردم دل دهند و بایستادگی بیشتر وادارند و سر و سامانی به آنان داده یک نیروی پدید آورند و کار - ندانی بیک کار ننگ آور بیهوده‌ای برخاستند، و آن اینکه در اداره حکمرانی گرد آمده و پس از داد و فریاد بیجا چنین نهادند که بنزد مارشیمون رفته و با او گفتگوی میانجیگری و آشتی کنند، و باین آهنگ دسته بزرگی پدید آورده و بیرق سفیدی پیش انداخته و روانه گردیدند، و در میان راه بمسلمانان چنین می - گفتند: جنگ نکنید، ما میخواهیم برویم آشتی کنیم، و بدینسان دست و پای آنانرا نیز بستند، و چون بخانه مارشیمون رسیدند او خود نبود و بکونسولگری روس رفته بود. ولی با تلفون درخواست اینان را پذیرفت و نویدهایی داد و خودش هم آمد و باز رویه کارانه آشتی بمیان آمد و چون روز نیز به پایان نزدیک شده بود شلیک و جنگ خاموش گردید، و مردم نیز فریب خورده و بکارهای خود رفتند.

در همان هنگام پیش آمد ننگین دیگری در قزاقخانه روداد. قزاقان که در کنار شهر در نصرالدوله بودند آسوریان چون بانجا تاختند مردانه بجنگ برخاستند ولی سرکرده ایشان که روسی بود پرک نداد و جلوگرفت، زیرا بایستی از کونسولگری روس دستور خواهد، و این بود رضاخان نامی را که نایب دوم قزاق - خانه و خود از مردم ارومی بود از در بیرون فرستاد و روانه کونسولخانه گردانید و خود بیرق سفید افراشت. اما آسوریان همینکه بیرق سفید را دیدند و بی‌گمان شدند که قزاقان دست باز نخواهند کرد بیساکانه بد ز تاختند و از هر سو فشار آوردند بدرون رفتند و هر که را از قزاقان یافتند بکشتند و قورخانه و افزار دیگر هر چه بود تاراج کردند. دستیار فرمانده قزاق چون این را دید با طپانچه خود را کشت. رضاخان که بکونسولخانه می رفت او را نیز آسوریان گرفته و کشتند، بدین - سان قزاقخانه نیز از میان برخاست.

پسین همین روز مسیحیان نشستی داشتند. گویا مارشیمون و دیگران کار را به پایان رسیده دانسته و می گفتند دیگر باید بگردن آوردن تفنگ و افزار جنگ از مسلمانان پرداخت، ولی مستر شت خرسندی نداده و میگوید هنوز شهر بدست نیامده و میباید به جنگ کار را پیش برد.

شب یکشنبه مسلمانان بامید آنکه دیگر جنگ نخواهد شد بی پروایی نمودند و بجنگی نکوشیدند، ولی مسیحیان از پاننشستند و خدا میدانند که در آنشب چه

بیدارها کردند. معتمد الوزاره می نویسد: "تا صبح شلیک قطع نشده، صبح خیلی زود بحکومت آمده موافق راپورتها معلوم شد شبانه وقایع ناگوار و اسف - آور روی داد هاست جلوها و غیره بچندین کوجه هجوم آورده و داخل خانهها شده و دارای مردم را غارت و قریب پانصد خانه را آتش زده و مرد و زن صغیر و صغیره را مقتول نموده از کسی ایقا نکرده اند. قساوت و شقاوتی بعد از اصلاح ظاهر ساختند که در هیچ قرن و دوره نظیر آن شنیده و در هیچ قانون دیده - نشده بود."

با این پیش آمده های شب، فردا با مداد، ملایان و سران بجای آنکه بدانند کار دیروزیشان بیخردانه بوده، و پی بخواست د رونی مسیحیان برده و مردانه به - جنگ و بجلوگیری کوشند، همان کار بیخردانه و ننگین را دوباره کردند، و دوباره به - د ر خانه دشمن رفتند. رشته سخن را بدست توفیق میدهم:

"قبل از طلوع آفتاب عده بخانه عظیم السلطنه سردار رفتند که نگارنده هم بودم، مقصود این بود که سردار با رؤسای مسیحیان داخل مذاکره کرده قرار - داد د یروزی مارشیمون را تجدید نمایند بعد معلوم شد که امروز رشته کار د ر دست مستر شت امریکاییست و مارشیمون نیز خود را بکنار میکشد عظیم السلطنه سردار جماعت را برداشته قبل از طلوع آفتاب بخانه مستر شت با کمال زحمت وارد - شدند، از اشخاصیکه فعلا زند هاند میرزا محمود آقای مجتهد و آقای صدر پیشوای د موکراسی و کر معلی زمانی و ملاحسین امام و حسین جهانگیری و غیره میباشند. عده از وجوه اهالی باطاق قونسول وارد و جمع کثیری د ر حیاط ماندند. مسیحی - یان نیز از هر طرف رو بشهر آورده و صدای تفنگ و ناله زن و بچه آسمان صاف ارومیه را تیره و تار نموده و از طرف مسلمانان نیز کسی مقاومت نکرد و منتظر این هیئت هستند. آفتاب طلوع کرد و بنوکر آقای مستر شت حید رعلی نام که فعلا

زنده است گفتند بقونسول بگویند که به بیرون تشریف آورده و د ر موضوع قضایای د یروزی صحبت نمایم. درست د ر خاطر دارم هر د فعه حید رعلی رفت و برگشته گفت مستر شت خوابیده و کسی قادر نیست او را بیدار نماید و حال آنکه کسیکه د ر همین ساعت د ستور قتل یک شهر را داده چطور میخواهد. مقصودش این بود که مسلمانان با اقدامات این هیئت اتکال نموده منتظر باشند و از اینطرف مسیحی - یان کار خود را بلا مدافع د ر شهر انجام دهند.

کار بجایی رسید که رؤسای مسلمانان خواستند از قونسولگری خارج شده اقا بشهر د ستور دفاع بدهند. معلوم شد که تمام راهها را مسیحیان گرفته اند و همی این اشخاص از قونسولگری خارج شدند د ر کوجهها مقتول خواهند شد. کار فوق العاده مشکل گردیده از طرفی مسیحیان د ر شهر قتل عام می نمایند و از طرف دیگر عموم اهالی چشم براه د وخته د ر انتظار رؤسای خود هستند که با مسیحیان قرار صلح یا ادامه دعوا را داده و از این طرف نه مستر شت حاضر میشود و نه خودشان میتوانند از آنجا خارج باشند. تا سه ساعت از طلوع آفتاب گذشته است

شت همان رئیس خیریه امریکایی سابق، همان شخصیکه همواره در ارومیه می - گفت (خدا محبت است)، همان شخصیکه خود را همواره طرفدار انسانیت می - دانست با طاق وارد شده با تشدد تمام چنین گفت: شما اطاق مرا نیز پر از دود سیفار و چپق کرده اید. من نمی توانم در این اطاق تنفس کنم. پنجره ها را باز کنید و هوای اطاق را عوض نمایید تا من بیایم. این را گفت و برگشت. بیچاره مسلمانان فوری سیفارها را خاموش نموده و پنجره ها را باز کردند باز دگر شت نیامد. مقدار صد و هشتاد هزار نفوس امروزی ارومیه بسته بوجود او بوده آنهم در همچو موقعی از دود سیفار رم کرده و بلکه بهانه نموده باز پیدا نمی شود. صدای شیون و واویلای زنان و دختران شهر مخلوط با صدای تفنگ بگوش سا - کنین این اطاق رسیده که انسان از تقریر همان ساعت عاجز است. سه ربع ساعت طول کشید و در این سه ربع ساعت از روی تحقیق یکپهزار و پانصد نفر غیر از مقتولین که از مدیده صبح هدف گلوله گردیده هاند مقتول شده تازه آقا وارد اطاق شده می گوید (باز چه می خواهید ؟). اول آقای صدر پیشوای دموکرات - یان خطاب بدگتر شت چنین گفت (آقای قونسول فعلاً در دنیا محاربه بین - الطلی است. بسیار شهرها را بمب باران و بسیار شهرها را قتل عام نمود هاند ولی نه با این وضعیت که شما پنهان شده و از طرفی نیز جمعی لگام گسیخته به - سراهای ریخته از ساعتیکه ما باینجا آمده ایم چقدر نفوس تلف شده). گفت گناه از طرف شما بوده و از این قبیل حرفها بسیار گفته و در نتیجه مستر شت چنین گفت (اگر امنیت می خواهید ۱۲ نفر از مسیحیان و ۱۲ نفر از مسلمانان مجلس تشکیل داده و داخل مذاکره شویم). اینها گفتند آقای مستر شت تا تشکیل جلسه و انتخاب اعضاء و طرح مذاکرات شهر از شهریت خارج شده مبدل بتوده خاکستری خواهد شد. شما الساعه امنیت را بدهید بعد هر طور که شما می - خواهید آن طور می کنیم. در نتیجه مستر شت فوراً چند دسته سوار تهیه نموده و چند نفر مسلمان را نیز سوار نموده با ایشان قاطعی کرده به محلات فرستاده با امرایشان پنج ساعت از ظهر گذشته مسیحیان را از شهر خارج نموده ولی وجوه اهالی از قونسولخانه نرفته منتظر تشکیل مجلس ۲۴ نفری شدند و عده های از این - ها که بجان خود میترسیدند تا آخر بلوا و آمدن عثمانیان از آنجا خارج نشدند. امروز در این کشتار نزدیک ده هزار تن از مردم بیگناه و از زنان و بچگان کشته گردید. مسیحیان از مدیده بامداد آغاز کرده تاراج و کشتار دریغ نمی - گفتند و پس از نیمروز هم اگرچه با دستور مستر شت دست از کشتار برداشتند ولی باز تاراج در کار بود و باز اگر کسی را میخواستند میکشیدند.

هنگام پسین آن نشست برپا گردید و یکی از نمایندگان مسلمانان معتمد - الوزاره بود که داستان را نوشته. مسیحیان نوشته ای بنام "التماثوم" به نشست - آورده و خواندند که ما اینک آنرا در اینجا می نویسیم.

چون دولت ایران قوه ندارد که در آذربایجان [جنوبی] بیطرفی خود را حفظ

نماید و نگذارد قشون اجنبی بآذربایجان [جنوبی] داخل شود باینجهت
 بامر حکومت و بتصویب متفقین در آذربایجان [جنوبی] قشون ملی تشکیل -
 میدهند از ملت مسیحی بمقصد اینکه همین قوه نگذارد دشمن خارجه به -
 آذربایجان [جنوبی] داخل شوند که صدمه سخت برای قفقاز [قفقاز] خواهد -
 بود لهذا حالیه در آذربایجان [جنوبی] قشونی مرکب از ارمنه و نصارا تشکیل
 متأسفانه یک حصه اهالی ارومی که چند نفر با آنها سردسته شده بود و
 آن سردسته‌ها که از متنفذین هستند چنین معلوم میشود که طرفدار
 دشمنان ما میباشند همیشه به آن تشکیلات مانع شده و متزلزل میکردند و
 در روزهای آخر بد رجه مناسبات ملت مسلمان و مسیحی را خلل دار نموده و
 نسبت بیکدیگر ضدیت بهم رساندند که کار بتلفات منجر شده و از این مسئله
 نه تنها اهل شهر متضرر شدند بلکه نمایندگان قشون روس و فرانسه هم دچار
 صدمات گردیدند چون متفقین از این تشکیلات جدید نمی‌توانند منصرف به -
 شوند و از طرف دیگر بملاحظه نوع پرستی لازم است که بغوریت این قتل و غارت
 را خاتمه داده و آنها بیکه بمنافع متفقین مانع و بصد مات اهالی راضی هستند
 ما امضاء کنندگان خیلی واجب میدانیم که این شروط ذیل را بمسلمانان اظها
 و اجرای آنها را بدون سؤال و جواب بخواهیم .

اولا - باید مجلسی مرکب از شانزده نفر بدستور العمل بارون استپانیاس بغوریت
 تشکیل یابد .

ثانیا - شهر در تحت حکومت نظامی بوده و رئیس پلیس را اعضای منتخبه تعیین
 نماید .

ثالثا - هر قدر اسلحه که در نزد مسلمانان است باید در ظرف چهل و هشت
 ساعت بمجلس متشکله تحویل بدهند که مال ملت ایران خواهد بود .

رابعا - چهار نفر اشخاص که مظنون هستند از قرار ذیل مجلس حاضر نما -
 یند .

صدر - ارشد همایون - ارشد الممالک - حاجی صمد زهتاب .

خامسا - اشخاصیکه بصاحبمنصب روسی - وصاحبمنصب فرانسه و یا بیک سا -
 لدات روس هجوم کرده‌اند هرگاه مقتول و یا مغلوب بشوند باید اهالی شهر

ارومی باهل و عیال و یا بخود آنها معاش بدهند .

سادسا - حکومت باید بمجلس توضیحات بدهد زمان بی‌ترتیبی را .

سابعا - قزاقهای ایرانی باید به تحت اطاعت صاحبمنصبان روسی خودشان
 دعوت بشوند .

امضا جنرال پالتافیف پولکونیک گوزمین لیوتنان کاسفل

در این هنگام دولت روس با آلمان و عثمانی آشتی کرده و دیگر جنگی در میا
 نبود . اینکه نام قفقاز [قفقاز] برده میشود برای بهانه است . مسیونیکتین کونسول

پیشین روس و برخی سرکردگان از دولت نوین که در روستان برخاسته بود ناخرسندی مینمودند و بسر خود در ایران با کارکنان فرانسه و انگلیس همدمی میکردند و اینست در این کارها نام قفقاز [قفقاز] برده شده و در التاتوم نیز دستینه سرکردگان روسی دیده میشود.

آن چهارتن ایرانی که در این نوشته نامبرده و آنان را از مجلس میخواستند هندی کسانی بودند که مردانگی نشان داده و همچون دیگران به پستی و خواری باسانی گردن نمیگزارند و این بود مستر شرت و همدم ستانش دروغها بآنان بسته و بنا بود کرد نشان می کوشیدند.

بهر حال این التاتوم بسیار خواند نیست. کسانی که میخواهند بدانند که بیگانگان چون بکشوری چیره شدند چه بهانه جوییها کنند و چه رفتار درستی پیش گیرند این نوشته شوم را نیک خوانند. نیک خوانند و نتیجه سست نهادی و بی پروایی را بشناسند.

بدینسان مسیحیان خواست خود را پیش برده و رشته کارهای شهر را به دست گرفتند. از فردای آنروز عظیم السلطنه حکمران، و آقای پتروس رییس امنیه، و ابراهیم خان (از ارمنیان قاجاق قفقاز [قفقاز]) سرشهریانی گردید. از یکسو نشست ۱۶ تنی تفنگ و دیگر افزارها از مردم میگرفت، و از یکسو بدستور مستر شرت کشته شدگان را از خانهها و کوچهها گرد آورده و برده و بخاک می سپردند. خاندانهای توانگر هم کشتگان خود را برمیداشتند. چند روز کشید که تا توانستند همه آنها را بخاک سپارند. در این میان سختی کارنان و گرسنگی و سرمای زمستان نیز در میان می بود. بازارها که روسیان آتش زده بودند هنوز ساخته نشده و اکنون کشتارگاه گردیده بود. مسیحیان هر که را در آنجا می یافتند می کشتند.

چهل و هشت ساعت زمان دادن تفنگ و افزارها بسر آمد و تفنگ و افزار چندان که گمان میرفت داده نشد. بسیاری از مردم از دادن آنها سرباز زدند. مسیحیان همان را عنوان کرده و بر آن شدند که دوباره بکشتار پردازند و پس از گفتگوهای بسیار و میانجیگری مونسنیور سوناتاق نماینده پاپ چنین نهادند که بزمین بیغزایند و از آنسوی مسیحیان دستاویز پیدا کرده برای جستجو از افزار جنگ بخانهها در می آمدند و هر چه از کاجال و کالای پربها میخواستند می بردند و چه بسا کسانی را میکشند و همین رفتار تا هنگامیکه عثمانیان آمدند در میان بود و کسی را ایمنی نبود. شبها نیز دستههایی پدید آورده و بخانهها ریخته و کسانی را کشتند و در ایشان را می بردند و به خانهها آتش می زدند.

از آن سوی چون در شهر چیره شدند روبروستاها آوردند و خدا میداند که چه آسیب و گزند ب مردم روستا رسانیدند. بسیاری از دیهها را کشتار کرده و بیکبار تهی ساختند. در آن دل زمستان و سال گرانی زنان و بچگان از ترس

جان به بیابانها افتاده و انبوهی از ایشان در بیابان بروی برفها جان سپرد -
ند . ارومی در سایه نادانی و ناتوانی سران خود بگذندهایی گرفتار آمد که
کمتر مانند آن رود هد . اینداستانها چندان دلگداز است که ما بهتر می دانیم
ناگفته گزاریم و بگذریم .

آذربایجان میلادان قاباق *

ماننلار

ماننا د ولتی آذربایجان اراضی سینده، اورمیة گؤلونون جنوب - شرقینده یاران- میشدی. ماننلارین آدی ایلك دفعه ۹نجی عصر میلادان قاباق (م.ق. ۰) آشور جنگ لرینین سالنامه سینده چکیلیر. بوسند لرین بییری ۸۲۸نجی ایل م.ق. ۰ آشور سرداری "داییان آشور" اورمیة گؤلونون اطرافینداکی منطقه لره لشکرچکن زمان، بو منطقه لرین ماننلار حکومتی آلتیندا اولدوغون معلوم اندیر.

طایفا قورولوشلاری

واحد د ولت یارانمازدان اول، آذربایجانین جنوبوندا نسبتاً کچیک سیاسی قورو- ملار - حکمداریقلار (زاموا، مئسی، گیلزان، گیزیلبوندا، آلاباریا، زیگرتو، اویشدیش و سایر) میدانا چیخمیشدی.

بو قورو ملار آشور و اورارتونون قونشولوغوندا اولوب، تئز - تئز همین د ولت لرین تجاویزینه معروض قالیردی. بو، مرکز شمش قذرتلی د ولت اطرافیندا بیرلشمک ضرورتی د وغوروردی.

بیرلشمه پروسه سی میلادان قاباق: ۹نجی عصرین اورتالاریندا باشلادی و

* بو مقاله "آیدینلیق" (لندن) د رگسی نین ۹۸۹ (نجی ایلمینین ۹-۸نجی

نمره سیندن آلینیب، - "ساوالان"

ماننا د ولتینین باره سینده همدیه باخ: "آذربایجان و ملت آن" (فصل ۳).

- "ساوالان"

نتیجده ماننا د ولتی یاراندی . "ماننا" سۆزو اورارتو* لار طرفیندن نولکه نین آدینا د نیلیب (بیر آدی کیمی) ، حال بوکی آشورلا ربو یولکه نی ماننالارین نولکه سی، یعنی طایفا آدینا باغلی چکیب لری . آنجاق ان قدیم آشور د ایش یازمالاریندا بو نولکه یه "ماناش" و "موننا" د نیلیب (بیر آدی) . انجیل ده بو آد "میننی" شکل- ینده گچیر .

بولار د ان دا نتیجه آماق اولور کی ماننا سۆزو بیر طایفا یا یوخ ، بیرلشمیش نچه طایفانین حکومتینه و اولارین یاشاد یغی یئرین آدینا د نیلیب میس .
 "کمریچ ایران تاریخی" نین ایکینجی جلد ینده و سربلن معلوماتا گوره ، آریالی عنصرلر ماننا نولکه سینده آز ای میس . آما هانسی طایفا عنصر ونون بو نولکه یه غالب او- لد و غونو آیدین بیلیبیریک . آرتیق احتمال و سربلیر کی غالب طایفا "هوری" (ماتیه- نیان) اولوب دور . یونانلی - پارت دور سینده قدرده ، اورمیه گولو "ماتیانه" یا "ماتیانه" آد لانیب دیر .

آشور د ایش یازمالارینا گوره هورری لردن باشقا ، ماننالارین ترکیبینه "دالی" ، "سونی" ، "مسی" ، "تولا" ، "کوموردی" لار دا واریمیش . "کوموردی" یا "خو- مورتی" سۆزده اوچونجو مین ایلیک ده (م.ق.) یعنی آشورلارین بو یازیلاریندان ۲۰۰۰ ایل قایاق ، هورری لردن باش کند لری اولوب و سومر تاریخینده شهر آدی کیمی چکیبیر . بو منطقه لره ان قدیم دن یاشایان و ماننالارین ترکیبینه داخل اولان طای- یفالاردان "قوتی" و "لولوبی" لری ده آد آپارمالی بیق .
 ماننالار خلیمیزین اولو اجداد لاریندان بیرری حساب اندیلیر و اولارین خلفری آذربایجان خلقینین تشکلنده اشتراک اتمیش دیر .

ماننا د ولتینین جغرافی محدد وده سی

ایلك دفعه اورمیه گولونون جنوب - شرقینده یارانان ماننا د ولتی نین پایتختی "ایزیرتایا" یا "زیرتو" اولوب و بو شهر ایندی کی ساقیز ایله اورمیه گولونون آراسیندا بیرلشمیش دیر .
 آشور و اورارتو ساواشیندا ، "ایکینجی سادوری" (اورارتو شاهی) نین مغلوب - بیتندن سونرا ، ماننا د ولتی فرصتن استفاده اندرک ، نوز قدرتین بیغ - جم اندیب ، قونشولاری ، اورارتو و آشورلارلا رقابته باشلا دی .
 بودورده (۷۱۷ - ۷۱۸ م.ق.) ماننا حکومتی نین نفوزی آلتیند اولان نولکه لر ، تمامی ایله بوگونکی جنوبی آذربایجان اراضی سیندان عبارت ای میس .**

* اورارتو د ولتینین و اورارت لارین باره سینده باخ : رحیم رئیس نیا :

"آذربایجان در سیر تاریخ ایران" (بخش اول) (چ اول : تبریز ، ۱۳۶۸) ،

صص ۹۳-۱۶۹ - "ساوالان"

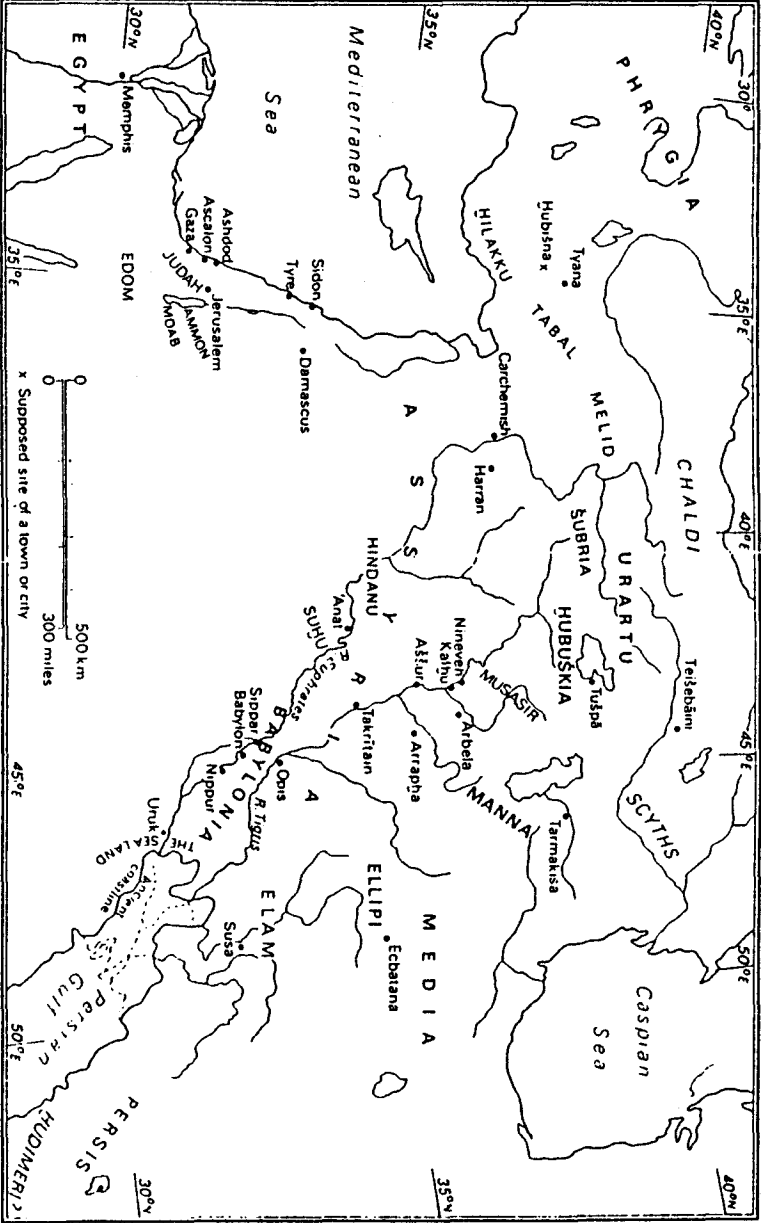
۱۸نجی عصرین (م.ق.۰) ۳۰ و ۲۰نجی اون ایل لیگینده، ماننا حاکمیتی، اور-
 میه گولونون جنوب ان و شرق ساحلیندن تبریز منطقه سینده قدرچکلیب و بیر احتمال
 ایله بو گولون غرب ساحلینده شامل ایمیش. بو بیرلردن باشقا " قیزیل اوزن " چای
 دوشونون شمالی منطقه سینده یوز نفوزی آلتینا آلمیشدی .

ماننا ۹۰۵ ایل میلادان قاباغا قدر قدیم شرقین ان قدرتلی دولت لریندن
 بیر اولدو. دولتین سرحدلری جنوبدا " دییالا " و " کچیک زاب " چایلارینین
 یوخاری آخارلارینا، شرقده خزر دیزیینه، شمالدا آراز چایینا، غربده اورمیه گولو
 ساحلینه قدر اوزانیردی .

ماننا شاهلیفی نچه ایالت مرکز لرینین بیرلشمه سیندن یارانیب و بیر مرکزی بیر
 حکومت دگیل دیر. بو تۆلکه آیری - آیری یوردلارا بؤلونوب، اونلارا " آکاد "، " آکاد "،
 " ناقو " یا " ناقیغو " دئییلیرمیش.

بو " آکاد " لاردان نچه سینین آدین بیلیریک :

سوی (تبریز ده سینده) ، اوایشیش (اورمیه گولونون شرق ساحلینده) ، آر-
 سیانشی ، سوری کاشی ، منسی (جاغاتو یا جاغاتای چایینین آخارلاری ساحه سینده) ،
 ارشته اییانا و سایر . . .



د یلده تکامل پروسه‌سی نین اوج جهتی

عباسعلی جوادی*

هر شئی د ن اول قید اتمه‌لی بیك کی ، معاصر د یل‌شناسلارین فکرنه گوره ، د یل‌لرین هنج بییری اوبیریندن " اوستون " دگیل و هنج بییر د یل‌مینلرجه ایل بوندان اول اولدوغو کیمی ابتدائی ساییلما مالی دیر . د یل‌لر، آرالاریندا کی بو-تون اختلافلارا باخما یارق ، چوخلو مشترک جهتلره مالک د یل‌لر .

البته کی ، مختلف جمعیت لرین اقتصاد ی - اجتماعی تکامل پروسه‌سینه او-یغون اولاراق او جمعیت لرده استفاده ائیلن د یل‌لرین وضعیت ی ده د گیشیر . مثلاً بدیهی دیر کی ، انگلیس د یلی ، بودیلدن استفاده ائیدن جمعیت لرین اقتصاد ی - اجتماعی - تکنیکی تکاملو سببیدن ، خصوصاً لغت باخیمیندن اوج انکشاف ائله‌میش و مثلاً ویتنام و یا ایتالیا د یل‌لریندن - هنج اولماسا لغت خزینه-سیندن ساری - داها زنگین دیر . بس د نهملی ، د یل‌لرین نوزلرینه مخصوص تکامل پروسه‌سی وارد ییر . آنجاق بو " تکامل پروسه‌سی " نین معیارلاری ندیر؟

سوسیولینقویست لر ، یعنی د یلی هم د یل‌شناسلیق ، هم ده اجتماعی علملر نظریندن تدقیق ائدن عالم لر د یلین تکامل پروسه‌سی نین معیارلاری بارده مختلف ، آما بییری ایله بییر اوقدر ده متضاد اولمایان فکرلر ایره‌لی سورموشلر . بییر بوردا چارلز فرقسونون فکرلریندن حرکت ائدرک د یلین تکامل پروسه‌سی اوزرینده دایانا-جاغیق . فرقسونون فکرنجه د یلین تکامل پروسه‌سینده آزی اوج مهم عامل رول او-

* د وکتور عباسعلی جواد ی د ن فارسجا دا آشاغیدا کی کیتاب چیخیب :
 " آذربایجان و زبان آن - اوضاع و مشکلات ترکی آزی د ایران " (پید -
 مونت ، ۱۹۸۹) . - " ساوالان "

ینا بیری: الفبا، استاندارد لاشما و "مدرن لشمه".

۱- الفبا: الفبا ایله علاقه دار اولاراق هر شیئی دن اول بو فاکتی نظرده توتمالی بیق کی، دانیشتیق دیلی یازی دیلینه مقدم دیر. یعنی یازی دیلی ایجاد اند یلمه. دن مینلرجه ایل اول دانیشتیق دیلی میدانا گلیمشدیر و یازی دیلی نین اساسی نی ائله دانیشتیق دیلی تشکیل اندیر. بو، ایلك باخیشدا، چوخ بدیهی بیر مدعا کیمی نظره گلیر. آنجاق ساده اهالی نین چوخوندا بئله فکر موجود دور کی، گویا یازی و کتاب دیلی دهاها اوستون، کامل، عیب سیز، مطلق، دوز و دوزلوك معیاری دیر. البته بو مدعا بیر اوقدره "بی جهت" دگیل، آما بونلانلا بئله اونون بئله یانلیش لیغیندان شبهه اند یله بیلیم.

انسانلار مینلرجه ایل بوندان اول دانیشما دیل لرینی، معلوماتلارینی، فکرلرینی، حس لرینی و مشاهد لرینی ثبت اتمک و باشقالارینا نقل اتمک اوچون تدریجا یازی سیستم لرینی ایجاد اتمیشلر. باشلانقیچدا شکل فکر و هجایا اساسلانان یازی سیستم لری، دهاها سونرا تکامل تاپاراق بوگونکو "الفبا" سیستمینه چئویریلیمشدیر. بئله کی بوگونکو الفبالاردا عمومی تمایل آیری - آیری سس لرین حرف لر طرفیندن گؤستریلیمسی، هر دیلین الفباسیندا فرقلی دیر. مثلاً عرب - فارس الفباسیندا صانت - لرین (Vowels) گؤستریلیمسی چوخ ناقص دیر، آما مثال اوچون (فارس دیلینده) بیر سس اولان ز (Z) اوچون ز، ن، ض، ظ شکل لری موجود دور. حال بو کی، تورکیه تورکجه سینین ۲۰- جی ایل لرده یارانمیش لاتین الفباسیندا تقریباً هر حرف بیر سسی تعشیل اندیر. گورونور، عمومی وضعیت اوندان عبارت دیر کی، قدیم الفبالار مالک اولان (مثلاً ایبری، یونان، اترمنی) و یا چوخدان بری معین الفبانی قبول اتمیش اولان دیل لر (مثلاً آلمانجا، انگلیسجه، فارسجا)، بر الفبا گرین زمان گنچد یکجه نسبتاً دگیشمه سینه باخما یاراق، سس لر و حرف لر آراسیندا نسبتاً آرتوزن برقرار انده - بیلیمش لر. حال بو کی الفبا سیستمی نی یئنی (یعنی مثلاً ۲۰- جی قرنده) دگی - شد یرن، مثلاً بوگونکو سووهت - آذربایجانجاسی، تورکیه تورکجه سی و یا اساساً گنچس ۵۰-۶۰ ایل عرضینده معین الفبانی قبول اتمکله ایلك دفعه یازی سیستمینه مالک - اولان دیل لر (مثلاً مختلف آفریکا دیل لری) بو جهت دن نجه دیرلر نسبتاً کامل موازنه یاراد ا بیلیمش لر.

الفبا مسئله لری ایله ماراقلانانلار بیلیرلر کی، فارسجا الفباسی نین دگیشد یریلیمه - سی و یا اصلاح اند یلمه سی باره سینده طرفدارلار و مخالف لر آراسیندا بعضاً قیزغیر مباحثه لر اولور. فارس الفباسی نین دگیشد یریلیمه سینده و یا اصلاح اند یلمه سینده طرفدار اولانلار بئله دلیل گتیریرلر کی، موجود عرب - فارس الفباسی نین سس سیستمی نی "کامل شکلده" (یعنی هر سس، دهاها د و غروسوهر فونم Phonem اوچون بیر حرف) عکس ائند یره بیلیمریبو، فارسجانین هم نوگرنه سی نی، هم ده نوگر دیلمه سی نی چوخ مشکل لشد یریر و نتیجه ده مثلاً سواد سیزلیقلا مبارزه بیر اوقدر موفقیتلی اولمور. مخالف لر ایسه بو فکرده دیرلر کی، الفبانین دگیشد یریلیمه سی و یا حتی اصلاح اند یلمه سی

ایرانی لاری فارسجانین ادبی - فرهنگی گنج‌میشیدن بیگانلشد بیرر و اونلاری نجه دئیرلر "کوکسوز" انسانلار حالینا سالار. مخالقلر، عین زماندا، بوندان دا نگرانل یلار کی، عرب - فارس الفیاسی نین دگیشد بیرلمهسی ایرانی لارین اسلام دینینه باغلی لیغینی سارسیستین .

بیز بوردا بوکیمی بحث لره گیرمه دن قید ائتمه لی بیک کی، الفبا سیستم لری مقدس، مطلق و یا ثابت پدیدهلر دگیل لر. بیر دیلین الفیاسی تماما دگیشیله بیلر (مثلاً شوروی) منظور کئچن شوروی - "ساوالان" ده یاشایان آن رایجانلیلارین، نوزیکلرین، تاجیک لرین الفیاسی کیمی) و یا اوندا معین و تدریجی دگیشیک لیکلر و یا اصلاحلار آپاریلا بیلر دئمک اولار بوتون دیللرین، او جمله دن آلمانجانین، رو - سجانین، چینجه نین، عربجه نین و یا فارسجانین، الفبالاری ثابت قالمیش و زمان گنجد یکجه معین اصلاحاتا ورگیشیک لیگه اوغرامیشدیر .

دئمه لی، الفبانجه دئیرلر "قراردادی" بیر فورمدور و بو "قرارداد" نین دو - غرا اولوب اولما دیقی، دگیشد بیرلمهسی و اصلاح ائدیلمهسی هر زمان موضوع بحث اولابیلر و بونون هیچ عیبی یوخدور .

حتی دانیشیق دیلی بئله (گنیش معنادا) بیر نوع "اجتماعی قرارداد" دیر . نجه کی، تاریخ بویونجا دانیشیق دیلی ده ثابت قالمیر، بلکه دگیشیلیر و عوض اولور . دانیشیق دیلی نی جبراً و یا برنامه لی سیستمی شکلده دگیشدیرمک چوخ چتین دیر و اوزون مدتده احتیاجی وار. الفبانی دگیشدیرمک ایسه دانیشیق دیلی نی دگی - شدیرمک دن داها آساندیر، آما انسانلار اوزون مدت دن بری معین الفبا عادت - ائله میسه (مثلاً فارس، ژاپون، روس، چین، آلمان دیللرینده اولدوغو کیمی) اونو دگی - شدیرمک ده آسان ایشدگیلیر .

آنجا ق (ایران آن رایجانیندا) دوز: جنوبی آن رایجانیندا - "ساوالان"] او - لدوغو کیمی (بیر خلق نوز یازی دیلیندن اوزون مدتده استفاد ائتمه میسه، او دیل اوچون تماما یئنی الفبا قبول ائتمک نسبتاً داها آساندیر، باخمایاراق کی مثلاً ایران آن رایجانیندا) دوز: جنوبی آن رایجانیندا - "ساوالان"] اهالی عرب - فارس الفباسینا عادت ائیلر و اونلار اوچون عرب - فارس الفباسی و یا روس الفباسیندا ن داها تانیشدیر .

نتیجه اولاراق دئییلیریک کی، هر دیل تکامل ائتمک اوچون معین الفبا محتاج دیر و بیر الفبا دسس (فونم) - حرف توازونو هر نه قدر مکمل اولسا دیل او - نون تکامل پروسهسی اوچون داها خیرلی دیر .

۲- استاندارد لاشما: "استاندارد" دان مقصد، بیر دیل جمعیتینده معین بیر دیل فورمون (مثلاً لهجه نین و دیگر فورمولارین) او دیل جمعیتی نین بوتونو طرفیندن مشترک رابطه واسطهسی کیمی قبول ائدیلمهسی و اونون لغت دستور تلفظ و معنا شناسلیق باخیمیندا ن واحد لشمهسی دیر. معلوم دور کی، هر دیلین مختلف فورمولاری وار. مثال اوچون فارسجانی نظره آلاق. فارسجانین اولاً مختلف لهجه -

لری وارد یر (مثلاً ایراندا کی تهران، شیراز، و مشهد لهجه لری و ایران اشدیکه ه- کی تاجیک و افغان لهجه لری کیمی) بوندان علاوه بیرده "کتاب فارسجاسی" وار- دیر کی بو فورمدان دانیشتیق دیلینده بیر اوقدر استفاده ائدیلیر. آما فارس دیلی نین تاریخی بویونجا الله بو "کتابی فارسجا" هیچ اولماسا یازیلی دیلین- استانداری حالینا گمیشدیر (دانیشتیق دیلی نین استانداری ایسه گنیش مقیا- سدا تهران لهجه سینه اساسلانیر).

۳- ایران آذربایجانیندا [دوز: جنوبی آذربایجانیندا- "ساوالان"] مختلف دیل فورم لاری وارد یر. آذربایجانلیلار یا خشی بیلیرلر کی، تبریزی لرین، اردبیل- لی لرین، خویلولارین و یا ارومیه لی لرین لهجه لری- آزاد اولسا- بیر بیریندن فرقلی- دیر. عین زماندا بیزیم بویونجا استفاده ائدیلگیمیز دیل ده- بیر نوع یازی فورمو- اولماقا- دانیشتیق دیلی نین مختلف لهجه لریندن فرقلی بیر فورمو تشکیل ائدیر. بعضی دیل لرین استاندارد لاشما پروسه سی مختلف علمی تحقیق لرین موضوعو اولموشدور. آنجاق چوخ دیل لرین نجه بیر استاندارد لاشما پروسه سی گنجیردیگی دقیق اولاراق معلوم دیل، بونو قطعیتله اتمک اولار کی، بوتون استاندارد (وادی) دیل لر دا- نیشیق دیلی اساسیندا تکامل تاپماقا باشلامیشلار. مثلاً بوگونکو استاندارد چینجه شمالی چین، دها و غروسو پکن لهجه سینه و معاصر استاندارد آلمانجا شمالی آلمان لهجه لرینه دایلنیر. آما استاندارد لاشما پروسه سی نه قدر چوخ چکمیشسه، اونو تحلیل اتمک ده اوقدر چتین و بفرنج دیر، چونکی تاریخ بویونجا بو پروسه یه باشقا لهجه لر، باشقا دیل لر، سیاسی- اجتماعی حادثه لر و حتی تک تک انسانلار (مثلاً یازچیلار و شاعرلر) تاثیر گؤسترمیشلر. فارسجا موردینده (هر نه قدر فارس دیلی نین هله تام استاندارد لاشد یغیندن سببوز آچا بیلمه سک ده) معاصر استا- ندارد یازیلی فارسجانین نجه بوگونکو حال گلد یگینی دقیق اولاراق سؤیله مک چتیندیر. یاخین زمانا قدر و یا هله ده استاندارد دیله مالک اولمایان جمعیت لره اکثر بیر لهجه (عموماً اکثریتین و یا اجتماعی- اقتصادی- سیاسی، مرکز- شهرین لهجه سی) و یا تماماً باشقا بیر دیل (مثلاً انگلیسجه، روسجا) استاندارد حالا- گمیشدیر. نتیجه اولاراق دئییه بیلرک کی، استاندارد لاشما پروسه سی بوتون دیل- لره بعضی مشترک جهتلره صاحب اولماقلا بیلرک ده، مختلف دیل لره او دیلین و او جمعیتین شرایطینه او یغون اولاراق مختلف یول لار طی اتمیشدیر.

دیلیلن استاندارد فورمو معین اجتماعی احتیاجا جواب وئرمک اوچون میدانا گمیشدیر. مثلاً گنجمیشده بعضی "بویوک" پادشاهلار فتح ائند یکلری گنیش تور- پاقلاری اداره اتمک اوچون او تورپاقلاردا دانیشتیلان و یا اساساً یاد بیر دیلی رسمی دیل اعلان اتمیشلر و بوسمی دیل اکثر اوز- نوزونه و بعضاً ده دار مقیا- سلی برنامه لرله استاندارد لاشمایا اوز توتموشدور. معاصر ورده اولد وغو کیمی گنجمیشده چوخ، دیلی بیر نولکهنی اداره اتمک اوچون رسمی- مشترک بیر دیله احتیاج اولموشدور بونون اوچون اکثر او نولکهنین (اراضی نین، خانلیقین، تورپاقلار-

رین) اقتصادی - تجاری و سیاسی مرکزینده (پایتختینده) استفاد هاند یلن رسمی حال اگلمیشد بیر.

اوبیری طرفدن معین دین لرین روحانی لری و تبلیغاتچی لاری دا د یل لرین استا- ندارد لاشما سسینا کومک ائتمیشلر. اولارین هد فی انسانلارا تاثیرگوسترمکدن عبارت - اولد وغو اوچون، هر کسه نوز د یلینده و یا نوز لهجه سینده خطاب ائتمک کیمی جتین و حتی بعضاً غیر ممکن ایشلر بیرینه تک بیر د یلده (نوزوده او د یلین بیر نوع استاندارد فورموندا) یازماغی و دانیشماغی مقصده - اویغون ساییشلار.

معلوم اولد وغو کیمی، قرآنین و حدیث لرین کلاسیک عربجه سینده اساسلانان د یل سمرقند دن قاهره یه کیمی بوتون اسلام عالمینده مشترک ادبی - دینی د یل حالینا - گلمیشد بیر، حال بو کی بو د یل، مختلف لهجه لره صاحب اولان عربلرین دانیشیق د یلیندن اولد و قجا فرقلی دیر. مسیحیت عالمینده ده لاتین د یلی اوزون زمان اورو- پانین مشترک ادبی - دینی د یلی اولموش و بوردا کی د یلره تاثیر قوموشد ور. عین زماندا مسیحی مسیونرلر - مثلاً آفریکادا - تبلیغاتی مقصدله یئرلی اهالی نین مختلف د یل لری و لهجه لری آراسیندا بیرینی استاندارد لاشما سسینی تشویق ائتمیش لر. آنجاق بونودا قید ائتمک لازم دیر کی، بو نوع استاندارد لاشما هنج واخت گنیش مقیاسدا باش و سره بیلیمه میش و بلکه ده بونا احتیاج اولما میشد بیر.

یعنی چوخو سواد سیز اولان اهالی نین بویوک اکثریتی بو استاندارد لاشما پرو- سه سینده وارد اولما میش و بو پروسه عمومی لشمه میشد بیر. بونون اساس سببی هر حالدا گنجیمیشده حاکم اولان محدود (قاپالی) اقتصادی حیات اولموشد ور. اکثریتی کند - لرده و اقتصادی جهت دن محدود - کچیک یئرلرده یاشایان انسانلارین یاشاد یق- لاری دار محیطین خارج ایله رابطه سی اولما د یغی اوچون رسمی و یا استاندارد د یلده احتیاج لاری اولما میش و ادبی د یل سوادلی اقلیتین کچیک قشرینده محدود قالیمیشد بیر.

د یل انکشاف ائتمه سه و مد رن لشمه، جمعیت لرین ترقی ائد یب مد رن لشمه سینین د وشونمک ممکن د گیل دیر. بو عمومی حرکت و گند یشله آد د یملاشا بیلیمه یین و اولد وغو یئرده دوران د یل لرتد ریجاً رابطه واسطه سی اولاراق نوز رول لارینین ایتیریب یا واش یا واش نجه د رلر " فولکلورا و عتیقه " یه تبد یل اولار لار.

د یل لرین تکامل پروسه سینده ده مهم رول اوینایان ساید یغیمیز اوچ عامل دن با- شقا، هر د یلده، او د یلین خصوصیتلرینه گوره تکامل پروسه سینده تاثیرگوسترن اهمیتلی عاملر وارد بیر. مثلاً آذربایجان د یلینین مشاهده ائد رکن گوروروک کی، فارسجانین، لغت، جمله قورولوشو و حتی تلفظ باخیمیندن کونترول سوز و حتی مخرب تاثیر وار- دیر. بئله کی بو وضعیتین یعنی د یلیمیزین هجوما معروض قالد یغی، آما نوز - نوزونو مد افعه ائتمه حاقینا صاحب اولما د یغی شرایطی نین دوام ائتمه سی حالیندا، و د یلیمیزین گله جگینی هنج ده پارلاق گورمک اولماز. د نعلی آذربایجانجا مورد ینده د یلین انکشاف پروسه سینده مهم رول اوینایان بیر عامل ده اونا اجتماعی - فرهنگی او-

لاراق تکامل تا پها امکانی و سزمگدن عبارتدیر .
بونون دا اساس شرطی د یلین رسمی لشمهسی دیر .

حید ربابا یا سلام *

محمد حسین شهریار

- ۱ حید ربابا، ایلک ریملار شاخاندا،
سللر، سولار شاقلید ایوب آخاندا،
قیزلار اونا صف باغلیلوب باخاندا،
سلام اولسون شوکتوزه، آلوزه
منیمده بیر آدم گلسمین دیلوزه.
- ۲ حید ربابا، کهلیکلرون اوچاندا،
کول د بییننن دوشان قالخوب قاچاندا،
باخچالارون چیحکلنوب آچاندا،
بیزدنده بیر ممکن اولسا، یاد اله
آچیلیمیان اورکلری شاد اله.
- ۳ بایرام یئلی چارد خلاری بیخاندا،
نوروز گلی، قارچیچگی چیخاندا،
آغ بولوتلار کوینگلرین سیخاندا،
بیزدنده بیر یاد ایلین ساغ اولسون
درد لریمیزی دیکلسون داغ اولسون.
- ۴ حید ربابا، گون د الیوی داغلا سین
اوزون گولسون، بولا خلارون آغلا سین
اوشا خلارون بیر دسته گل باغلا سین
یئل گلنده وئر گتیر سین بویانا
بلکه منیم یاتمیش بختیم اویانا.

* "حید ربابا" نین باره سینده باخ: مهدی روشن ضمیرین مقالهسی: "حیدر-

بابای شهریار"، بیرینجی نمره. - "ساوالان"

- ۵ حید ربابا ، سنون اوزون آغ اولسون !
 د ورت بیر یانوں بولاغ باغ اولسون !
 بیزدن سورا سنون باشون ساغ اولسون !
 د نیا قضا - قدر ، نولوم - ایتیمی !
 د نیا بویسی اوغولسوزدی ، یتیمی !
- ۶ حید ربابا ، یولوم سنن کج اولدی ،
 عمروم کچدی ، کلمه دیم گج اولدی ،
 هنج بیلمه دیم گزللرون نج اولدی ،
 بیلمز دیم د ننگه لر وار ، د ونوم وار ،
 ایتگین لیک وار ، آیرلیق وار ، نولوم وار .
- ۷ حید ربابا ، ایگیت امک ایتیرمز ،
 عمر کچه ، افسوس بره بیتیرمز ،
 نامرد اولان عمری باشا یتیرمز .
 بیزده ، واللاه اونوتما ریق سیزلری ،
 گورممسک حلال اند ون بیزلری .
- ۸ حید ربابا ، میراژد ر سسلنند ه ،
 کند ایچینه سسدن - کویدن د وشنده ه ،
 عاشیق رستم ، سازین د یلنند یرنده ه ،
 یاد وندادی نه هولسک قاچار دیم ؟
 قوشلار تکیق قاناد چالیب اوچار دیم ؟
- ۹ شنگل آوا یوردی عاشیق آلماسی ،
 گاهه د گندوب اوردا قوناق قالماسی ،
 داش آتماسی ، آلمه ، هیوا سالماسی ،
 قالیب شیرین یوخی کیعی یاد یمدا .
 اثر قویوب روحیمدا ، هر زاد یمدا .
- ۱۰ حید ربابا ، قوری گولون قازلاری ،
 گد یکلرون سازاخ چالان سازلاری ،
 کت - کوشنین پاییزلاری ، یازلاری ،
 بیر سینما پرده سی د ر گوزومده ه ،
 تک اوتوروب ، سیراند یرم نوزومده ه .
- ۱۱ حید ربابا ، قره چمن جاداسی ،
 چووشلارین گلهر سسی - صداسی ،
 کرلیا گند نلرین قاداسی ،
 د وشسون بو آج یولسوزلارین گوزونه ،
 تمد نون اویدوخ یالان سوزونه !

- ۱۲ حید ربابا، شیطان بیزی آزاد یریب،
محبتی اور کلردن قازد یریب،
قره گونون سرنوشتین یازد یریب،
سالیب خلقی بیر- بیرینون جانینا!
باریشیغی بلشد یروب قانینا!
۱۳ گوز یاشینا باخان اولسا، قان آخماز!
انسان اولان خنجر بلئنه تاخماز!
اما حیف، کور توتد وغون بورا خماز!
بهشتیمیز جهنم اولما قدا در!
ذیحجه میز محرم اولما قدا در!
۱۴ خزان یئلی یاریا خلاری توکنده،
بولوت داغدان ینیب کنده چوکنده.
شیخ الاسلام گوزل سنین چکنده،
نسللی سوز اورکلره دیردی،
آغاشلاردا آلاها باش ایردی.
۱۵ داشلی بولاخ داش - قومونان د ولما سین!
باخچالاری سارالماسین، سولماسین!
اوردان کچن آتلی سوسوز اولماسین!
دینه بولاخ، خیرون اولسون آخارسان،
افقلره خمار - خمار باخارسان!
۱۶ حید ربابا، داغین داشین سرهسی،
کهلیک اوخور، دالیسیندا فرهسی.
قوزولارین آغی، بوزی، فرهسی.
بیر گند یم داغ د رهلر اوزونی،
اخوویید یم "چوبان، قیتسر قوزونی".
۱۷ حید ربابا سولی یرین دوزنده،
بولاخ قینر چای - چمنین گوزنده،
گوزل گوشلار اوردان گلیب گچلر،
خلوتلیوب، بولا خدان سوا یچلر.
۱۸ بیچین اوستی، سنبل بیچن اورا خلار،
ایله بیل که زلفی دارار د را خلار،
شکارچیلار بیلد یرچینی سورا خلار،
بیچین چیلر آیرانلارین ایچلر،
بیر هوشلانیب، سوندان دوروب بیچلر.
۱۹ حید ربابا، کندین گونی باتاندا،

- اوشاقلارون شامین بیوب یاتاندا ،
 آی بولوتدان چیخوب قاش - گوز آتاند ا!
 بیز نده بیر سن اولارا قصه ده ،
 قصه میزده چوخلی غم و غصه ده .
- ۲۰ قاری ننه گنجه ناغیل دینده ،
 کولک قالخیب ، قاب - باجانی دوینده ،
 قورد گنچنین شنکلیسین بیینده ،
 من قایید یب ، بیرده اوشاق اولیدیم!
 بیر گل آچیپ ، اوندان سورا سولیدیم!
- ۲۱ عمه جانین ، بال بلله سین بیهریم ،
 سوندان دوروب ، اوس د ونومی گییهریم ،
 باخچالاردا تیرینگی د بیهریم ،
 آی نوزومی او ازدیرن گونلریم!
 آغاچ مینوب ، آت گزدیرن گونلریم!
- ۲۲ هجی خالا چایدا پالتار یوواردی ،
 مدصادق داملارینی سوواردی ،
 هیچ بیلمز دیک داغدی ، داشدی ، د وواردی ،
 هر یان گلدی ، شیلاغ آتوب آشاردیق ،
 آله ، نه خوش ، غمسیز - غمسیز یاشاردیق!
- ۲۳ شیخ الاسلام ، مناجاتی د بیهری ،
 شد رحیم لهادنی گییهری ،
 شد آجلی بوز ساشلاری بیهری ،
 بیز خوشودوق خیرات اولسون ، توی اولسون ،
 فرق ایلمه مز ، هر نسولا جاق ، قوی اولسون!
- ۲۴ ملک نیاز ورنه لین سالاردی ،
 آتین چاپوپ ، قیقا جیدان چالاردی ،
 قیرقی تکین ، گدیک باشین آلاردی ،
 د ولأیا قیزلار آچیپ پنجره ،
 پنجره لرده نه گوزل منظره!
- ۲۵ حیدربابا ، کندین تویون توتاندا ،
 قیز - گلینلر حنا ، پیلته ساتاندا ،
 بیک گلینه دامان آلماندا ،
 منیمده او قیزلاروندا گوزم وار ،
 عاشیقلارین سازلاریندا سوزوم وار .
- ۲۶ حیدربابا ، بولا خلارین یارییزی ،

- بوستانلارین گلبسری، قارپیزی،
چرچیلرین آغ نباتی، ساققیزی،
ایندی ده وار داماغیما، داد وره،
ایتگین گندن گونلریمدن یاد وره،
بایرامیدی، گنج قوشی اوخوردی،
آداخلی قیز بیک جورابین توخوردی،
هر کس شالین بیر باجادان سوخوردی،
آی نه گوزل قایدادی شال ساللاماق!
بیک شالینا بایرامغلین باغلاماق!
شال ایسته ایم، من ده انوده آغلادیم،
بیر شال آلیب، تنز بئلیمه باغلادیم،
غلام گیله قاشدیم، شالی ساللادیم،
فاطمه خالا، منه جوراب باغلادی،
خان ننه می، یادا سالیب آغلادی!
حیدربابا، میرزمدین باخچاسی،
باخچالارین تورشا - شیرین آچاسی،
گلینرین وزمه لری، طاخچاسی،
هی دوزلور گوزلریمین رفینده!
خیمه وورار خاطرهلر صفینده!
بایرام اولوب، قیزیل پالچیق ازللر،
ناقیش ووروب، اتاقلاری بزللر،
طاخچالاراد وزمه لری دوزلر،
قیز - گلینین فند قچاسی، حناسی،
هوسلنهر آناسی، قایناناسی.
باکی چنین سوزی، سووی، کاغذی،
اینکلرین بولاماسی، آغزی،
چرشنبه نین گردکانی، مویزی،
قیزلارد بیهر: آتیل - باتیل چرشنبه،
آینا تکی بختیم آچیل چرشنبه!
یومورتانی، گویچک، گلی بویاریق،
چاقیشدیریب، سینانلارین سویاریق،
اوینا ماقدان بیرجه مگردویاریق؟
علی منه یاشیل آشیق ویردی!
ارضا منه نوروز گلی دیریردی!
نوروزعلی خرمنده ول سورردی،

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰

۳۱

۳۲

۳۳

- گاهدان ینوب، کولشلیری کورردی ،
 داغدان دابیر چوبان ایتی هورردی ،
 اوند ا گورد ون الاخ ایاخ ساخلادی ،
 داغا باخیب، قولا خلارین ساخلادی !
- ۳۴ آخشام باشی ناخیریلان گلنده ،
 قود واخلاری چکیب، ووارد یق بنده !
 ناخیر گچیپ - گندیب یتنده کنده ،
 حیوانلاری چلیپاق مینوب قووارد یق ،
 سوزچیخسیدی ، سینه گریب سووارد یق .
- ۳۵ یاز گیجهسی چایدا سولار شاریلدار ،
 داش - قیهلر سلده آشیب، خاریلدار ،
 قارانلیقدا قورد ون گوزی پاریلدار ،
 ایتلر، گورد ون ، قوردی سنجوب، اولاشدی ،
 قورد دا ، گورد ون ، قالخیب، گدیکن آشدی .
- ۳۶ قیش گجهسی ، طولهلرین اتاغی ،
 کتلیلرین اوتراغی ، یاتاغی ،
 بخاریدا یانار اوتون یاناغی ،
 شبچرهسی ، گرد کانی ، ایدهسی ،
 کنده باسار گولوب، دانشماق سسی .
- ۳۷ شجا خال اوغلولون باکی سوقتی ،
 دامدا قوران سماواری ، صحبتی ،
 یاد یمدای شسلی قدی - قامتی .
 جونم مگون تویسی دنوب، یاس اولدی ،
 ننه قیزین بخت آیناسی کاس اولدی .
- ۳۸ حید ربابا ، ننه قیزین گوزلری ،
 رخشنده نین شیرین - شیرین سوزلری ،
 ترکی دندیم ، اوخوسونلار نوزلری ،
 بیلسینلر که ، آدم گند راد قالار ،
 یاخشی - پیسدن آغیزدا بیر داد قالار .
- ۳۹ یاز قاباغی ، گون گونئی دوینده ،
 کند اوشاغی قارگولله سین سوینده ،
 کورکچیلر داغدا کورک زوینده ،
 منیم روحوم ایله بیلون اورد اور ،
 کهلیک کعین باتیب، قالیب قارد اور .
- ۴۰ قاری ننه اوزاداندا ایشینی ،

- گون بولوتدا ایرردی تشینی ،
 قورد قوجالیب، چکک یرنده دیشینی ،
 سوری قالخیب، دولا ئیدان آشاردی ،
 بایدالارین سوتی آشیب - دشاردی .
- ۴۱ خجهسلطان عمه دیشین قیساردی .
 ملایا قرعمواوغلی تنز میساردی .
 تندیر یانیب، توستی انوی باساردی .
 چایدانمیز ارسین اوسته قایناردی ،
 قوورقامیز ساز ایچنده اویناردی .
- ۴۲ بستان پوزوب، گتیرد یک آشاغی ،
 دولد وریرد یق انوده تاختا - طاباغی ،
 تندیرلرده پیشررد یک قاباغی ،
 نوزون بیوب، تخملارین چیتد اردیق ،
 چوخ یمکن ، لاپ آزقالا چاتد اردیق .
- ۴۳ ورزغاننان آرموت ساتان گلنده ،
 اوشاقلارین سسی دوشردی کنده .
 بیزده بویاننان اشیدیب بیلنده ،
 شیللاق آتیب، بیر قیشقریق سالاردیق ،
 بوغدا و شریب، آرموتلاردان آلاردیق .
- ۴۴ میرزاتاغی نان گنجه گند یک چایا .
 من باخیرام سله بوغولموش آیا !
 بیردن ایشیق دوشدی اوتای باخچایا .
 ای وای دندیک قوردی ، قیتد یک قاشدیق ،
 هچ بیلمه دیک نه وقت گدیکن آشدیق .
- ۴۵ حیدربابا، آغا جلارون اوجالدی ،
 اما ، حیف، جوانلارین قوجالدی !
 توخلیلارین آریخلیب، آجالدی !
 کولگه دوندی ، گون باتدی ، قاش قرلدی !
 قوردون گوزی قارانیقدا برلدی !
- ۴۶ اشیتیمیشم، یانیر آلاسه چراغی ،
 دایر اولوب مسجد زون بولاغی .
 راحت اولوب کندین انوی - اوشاغی ،
 منصورخانین الی - قولی واراولسون ،
 هاردا قالسا، آلاسه، اونا یاراولسون !
- ۴۷ حیدربابا، ملاابراهیم وار، یا یوخ ؟

- مکتب آچار، اوخور اوشاقلار، یا یوخ؟
خرمن اوستی مکتبی باغلار، یا یوخ؟
مندن آخوند ایتیررسن سلام،
اد بلی بیر سلام مالا کلام.
- ۴۸ خجه سلطان عمه گند یب تبریزه،
اما نه تبریز که، گلممیر بیزه.
بالام، د ورون گند اخ ایممیزه؛
آقا نولدی، تفاقمیز د اغلیدی،
قویون اولان، یاد گند وین ساغلیدی.
- ۴۹ حید ربابا، دنیا یالان د نیادی،
سلیماندان، نوحدان قالان د نیادی.
اوغول د وغان، د رده سالان د نیادی.
هر کیمسیه هر نه و سرب، آلییدی،
افلاطوندان بیر قوری آد قالیدی.
- ۵۰ حید ربابا، یار- یولد اشلار د وند ولر،
بیر- بیرمنی چوله قویوب، چوند ولر،
چشمه لریم، چرا غلاریم، سوند ولر.
یا مان یئرده گون د وندی، آخشام اولدی!
د دنیا منه خرابه شام اولدی!
- ۵۱ عم اوغلینان گندن گجه قیپچاغا،
آی که چیخدی، آتلار گلدی اویناغا؛
دیرماشیرد یق د اغدان، آشیرد یق د اغا.
مش می خان گوی آتینی اویناتدی،
تفنگنی آشیردی، شاققیلد اتدی.
- ۵۲ حید ربابا، قره گولون د رهسی،
خشگنابین یولی، بنددی، برهسی؛
اوراد او شهر چیل کهللیگین فرهسی،
اوردان گنچر یورد وموزون نوزونه
بیزده گنچک یورد وموزون سوزونه.
- ۵۳ خشگنابی یا مان گونه کیم سالیب؟
سید لردن کیم قریلیب، کیم قالیب؟
آمیرغفار دام - داشینی کیم آلیب؟
بولاخ گنه گلیب، گولی د ولد ورور؟
یا قورویوب، باخچالاری سولد ورور؟
- ۵۴ آمیرغفار، سید لرین تاجیدی؛

- شاهلار شکار اتمهسی قیقا جی دی .
 مرده - شیرین ، نامرده چوخ آجیدی .
 مظلوملارین حقی اوسته اسردی .
 ظالمطری قلیش تکین کسردی .
 میرمصطفی دایسی ، اوجا بوی بابا ؛
 هیکلی ، ساققالی ، تولستوی بابا .
 ایلردی یاس مجلسینی ، توی بابا .
 خشگنابین آبروسی ، اردمی ،
 مسجد لرین ، مجلسلرین گورکمی .
- ۵۵
- مجد السادات ، گولردی باغلار کیمی ،
 گورولد اردی ، بولوتلی داغلار کیمی ؛
 سوز ، آغزیندا ، اریردی یاغلار کیمی ؛
 آنلی آچیق ، یاخشی د رین قاناردی ،
 یاشیل گوزلر ، چراغ تکین ، یاناردی .
- ۵۶
- منیم آتام ، سفرهلی بیر کیشیدی ،
 ائل الیندن د وتماق اونون ایشیدی .
 گوزلرین آخره قالمیشیدی ،
 اوندان سورا د ونرگه لر د وند ولر ،
 محبتین چرا خلاری سوند ولر .
- ۵۷
- میرصالحین د هلی سؤلوق اتمهسی ،
 میرعزیزین شیرین شاخسی گتمهسی ،
 میرممدین قورولماسی ، بیتمهسی ،
 ایندی د سئک ، احوالاتدی ، ناغیلدی ،
 گچدی ، گمتدی ، باتدی ، داغیلدی .
- ۵۸
- میرعبد لون آینادا قاش یاخماسی ،
 جوجیلریندن ، قاشینون آخماسی ،
 بویلانماسی ، دام - د و واردان بساخماسی ،
 شاه عباسین د ورینی ، یادش بخیر !
 خشگنابین خوش گونی ، یادش بخیر !
- ۵۹
- ستارعه نزیکلری یاپاردی ،
 میرقاد رده هر دم بیرین قاپاردی ،
 قاپوپ بیوب ، د ایچاتکین چاپاردی ،
 گولمه لیدی اونون نزیک قاپیاسی ،
 عمه مینده ، ارسیننون شاپیاسی .
- ۶۰
- حید ربابا ، آمیرحیدر نینیور ؟
- ۶۱

- یقین گنه سماواری قینیور؟
 دای قوجالیب، آلت انگینهن چینیور،
 قولاخ باتیب، گوزی گیریپ قاشینا ،
 یازیق عمه ،هاوا گلیب باشینا !
- ۶۲ خانم عمه ، میرعبد لون سوزونی ،
 اشیدنده ، ایهر آغزی - گوزونی ،
 ملکامدا و سُررا ونون سوزونی ،
 د عوالارین شوخلوغیلان قاتالار ،
 اتی ییوب ، باشی آتوب یاتالار .
- ۶۳ فضه خانم ، خشگنابین گلییدی ،
 آمیریحیسی ، عمقزینون قولیدی ،
 رخساره ، آرتیستییدی ، سوگلییدی ،
 سید حسین میرصالحی یانسیلار ،
 آمیرجعفر غیرتلیدیر قان سالار .
- ۶۴ سحرشزدن ، ناخیرچیلار گلردی ،
 قویون - قوزی ، دام با جادا ملردی ،
 عمه جانیم کوریه لرین بلردی ،
 تند یرلرین قاوزاناردی توستوسی ،
 چورکلرین ، گوزل اییبی - ایستیسی .
- ۶۵ گویرچینلر ، دسته قالخیب اوچالار ،
 گون ساچاندا ، قیزیل پرده آچالار !
 قیزیل پرده آچیب ، بیغیب ، قاجالار ،
 گون اوچالیب ، آرتار داغین جلالی ،
 طبیعتین جوانلانا رجمالی .
- ۶۶ حیدربابا ، قارلی داغلار آشاندا ،
 گنجه کروان بولون آشیب چاشاندا ،
 من هارداسام ، تهراندا یا کاشاندا ،
 اوزاقلاردان ، گوزوم سئچر اونلاری ،
 خیال گلیب ، آشیب گنچر اونلاری .
- ۶۷ بیر چیخیدیم دام قیهنین داشینا ،
 بیر باخیدیم گچمیشینه ، یاشینا ،
 من ده اونون قارلا ریلان آغلاردم ،
 قیش دوندوران اورکلری داغلاردم .
- ۶۸ حیدربابا ، گل غنچهسی خنداندا ،
 اما ، حیف ، اورک غذاسی قاندا ،

- زند گانلیق بیر قارانلیق زنداندی ،
بیر گوریدیم نهلر گلیب باشینا ؟
- بو زندانین د رجهسی سین آچان یوخ !
بودارلیقدان بیر قورتولوب قاچان یوخ !
- ۶۹ حید ربابا ، گویلر بوتون د وماندی ،
گونلریمیز بیر - بیریندن یاماندی ،
بیر - بیروزدن آیریلما یون ، آماندی !
یا خشیلیغی المیزدن آلییلار !
یا خشی بیزی یامان گونه سالوبلار !
- ۷۰ بیر سوروشون بو قارقینمش فلگن ،
نه ایستیور ، بو قوردوغی کلکن ،
دینه گچیرت اولد وزلاری الکن ،
قوی توکولسون ، بو یئر یوزی د اغیلسین ،
بو شیطانلیق قورقوسی بیر یغیلسین !
- ۷۱ بیر اوچیدیم بو چرپینان بیلینن ،
باغلاشیدیم داغدان آشان سئلینن ،
آغلاشیدیم اوزاق د وشن الینن ،
بیر گوریدیم آیریلیغی کیم سالدی !
اولکه میزده کیم قیریلدی ، کیم قالدی !
- ۷۲ من سنون تک داغا سالدیم نفسی ،
سنده قیتر ، گویلره سال بوسسی ،
بایقوشون دا دارا ولما سین قفسی ؛
بوردا بیر شیر دارد ا قالیب باغیریر ،
مروتسیز انسانلاری چاغیریر !
- ۷۳ حید ربابا ، غیرت قانون قارینارکن ،
قره قوشلارسنن قوتوب قالخارکن ،
اوسیلدیریم داشلارینان اوینارکن ،
قوزان ، منیم همتی اوردا گور ،
اوردان اییل ، قامتی دارد ا گور !
- ۷۴ حید ربابا ، گنجه د ورنا گیچنده ،
کوراغلونون گوزی قاراسیچنده ،
قیر آتینی مینوب ، کسب ، بیچنده ،
منده بوردان تنز مطلبه چاتمارام !
عیوضن گلیب چاتمبونجان ، یاتمارام !
- ۷۵ حید ربابا ، مرد اوغوللارد و غکینان ،

نامرد لیرین بورونلارین اووگینان ،
 گدیگرده قورد لاری توت بوغکینان ،
 قوی قوزولا رایین - شایین اوتلا سین ،
 قویونلارون قویروقلارین قاتلا سین !
 ۷۶ حیدربابا ، سنون گویلون شاد اولسون !
 دنیا وارکن ، آغزون د ولی داد اولسون !
 سن گنچن تانیش اولسون ، یاد اولسون !
 دینه : منیم شاعر اوغلوم شه ریار ،
 بیر عمرد ورغم اوستونه غم قالار !

(ایکنجی " حیدربابا یا سلام ")
 گلن نمره ه (

پیرامون حماسه‌های "دده قورقود" (۲)

ح . صدیق

(ادامه از شماره‌ی قبل)

در این منظومه‌ها، پیوسته د و قهرمان اصلی موجود است: عاشق و معشوق . تار و پود منظومه را عشق این دل‌باختگان شورید ه‌حال، تلاش برای رسیدن به هم و نوشیدن باده‌ی وصال و ناکامی‌هاشان تشکیل می‌دهد . به نظر پروفیسور محمد - حسن تهماسب، فولکلورشناس معاصر می‌توان همه‌ی منظومه‌های غنایی را مرکب از سه بخش عمده‌ی زیر دانست:

(۱) زاده شدن و پرورش اولیه‌ی قهرمانان .

(۲) دلدادگی و آغاز ماجرا .

(۳) انجام و اوج غم انگیز یا شادی آفرین منظومه .

هر يك از منظومه‌ها، متناسب با زمان و اوضاع زندگی و معیشت مردم هر دوره شکل می‌گیرد و پایان می‌پذیرد . از طریق هر کدام، آرزو و اندیشه‌ی بیان می‌شود که زاده‌ی طرز زندگی مردم است . درد و بلایی که قهرمان دچار آن می‌شود، مصیبتی است که گریبانگیر مردم است . و حتا نام قهرمان، متناسب با بلا و مصائبش نیز تغییر می‌کند . چنان که محمود می‌شود " کرم"، رسول می‌شود " غریب" و جز این - ها .

در بیشتر منظومه‌های غنایی رومانتيك، قهرمان به وصال می‌رسد :

معشوقه‌ی خود را پس از رویارویی با دشوارترین موانع سر راه، برمی‌گیرد و به زادگاه خویشتن برمی‌گردد . مثلاً منظومه‌های غنایی "عاشیق غریب"، "عاشیق عباس و گولگری"، "شاه اسماعیل"، "علی خان و پری خانیم" و غیره چنین‌اند .

در برخی دیگر، چنان که در "آرزی و قمبر"، مبتلای جدایی ابدی در - انگیز و فاجعه آمیزی می شوند. فرجام محنت بار این گونه منظومه‌ها که از اوضاع پر- مشقت و فلاکت بار زندگی دوره‌های گوناگون مردم تاریخ این سرزمین تغذیه می - شود، شنونده را ساعت‌ها متاثر می کند و به تفکر وامی دارد و به نوحه‌های پرسوز و گداز که تبدیل به درامی شکوهمند می شود، همانند است. در این گونه منظومه‌ها، همپای برخی اندیشه‌های محدود و مجرد خرافاتی، نظیر تبلیغ بی اعتباری دنیا و بی- وفایی خوبان و اعراض از نعمت‌های این جهانی و غیره، افکار فلسفی و اجتماعی عامه مردم پیرامون جهان و زندگی و هم چنین آرزوها و تمنیات آنان و وضع معیشتی شان نیز انعکاس پیدا می کند.

به هر انجام، يك اصل همیشه در منظومه‌ها پابرجاست و آن ستیز و مبارزه ی قهرمانان با موانع سر راه وصال است. در این مبارزه، قهرمان اغلب متکی به نیروی خود و قوای مادی جهان است. رویاروی نیروهای شر، دزدان سرگردنه و حتا سپا- هیان حکام ولایت‌ها می ایستد، ستیزی می کند و غلبه می زند و معشوقه‌ی خود را از چنگال آنان می رهاند. در بسیاری دیگر اغلب استاد ساز و سخن است و با هنر عا- شیقی به مبارزه می رود. چنان که در منظومه‌های "عاشیق غریب"، "عباس و گولگز"، "عاشیق قوربانی" و غیره می بینیم. در این نوع منظومه‌ها که گاهی بر اساس هنرنمایی و مهارت‌های عاشیقی بنیان می گیرد، طرف مقابل قهرمان یعنی نیروی شر و بدی نیز، از هنر عاشیقی بهرور و مغرور به آن است. و قهرمان با او به مسابقه، و به دیگر سخن به "مشاعره" می نشیند و سرانجام از او می برد و "ساز" خود را می بوسد و بر سینه می فشارد و بی رنج و تعب به وصال می رسد. چنان که "عاشیق عباس" به دنبال شاه عباس که گولگزیری، تنها معشوقه‌ی او را به زور به حرم سرای خود برده بود، با تنها ساز خود از تورقارقان (= آذرشهر کنونی) تا اصفهان می آید و با او ستیز "عاشیقا- نه" می کند.

گاهی نیز در چنین منظومه‌ها، نیروهای موهوم و خارق العاده وارد می شوند و قهرمان را یاری می کنند. مثلاً "خضر" در منظومه‌ی "عاشیق غریب"، قهرمان منظومه را در عرض سه روزه به موطن خود بازمی گرداند. در حالی که کسی نمی توانست آن راه را چهل روزه طی کند. و یا آن که، مثلاً باز یافتن روشنایی چشمان خود در "شاه - اسماعیل و گلزار" رهایی قهرمان از چنگال مرگ در "عاشیق قوربانی" به دست نیرو- های مافوق طبیعی و غیره، از این قبیل است. این مورد، ویژگی بیشتر افسانه‌های آذری نیز است که از گذشته‌های بسیار دور و باورهای ابتدایی مردم تغذیه می کند. ولی این حادثه‌ها، بهیچ روی، جریان اصلی منظومه‌ها نیست و حتا چه بسا که به آن- ها، آب و رنگ مادی و هیجان آور نیز داده می شود. چنان که نغزین‌های قمبر در منظومه‌ی "آرزی و قمبر" اساساً ماهیت غیرروحانی دارد و بیشتر بیانگر هیجانان و اضطرابات قلب پاک و بی آلایش قهرمان ساده و بی چیز و ستم دیده‌ی منظومه است تا نشانگر قوای متافیزیکی.

با همه این‌ها این مسأله از آن جا ناشی می‌شود که اساساً مبارزه در منظومه‌های حماسی فرق عمده دارد. در انواع حماسی، قهرمان منظومه در راه منافع محرومان جامعه و علیه ستمگران، شکست‌ها، اشغال‌ها و استیلاها سخن می‌رود. مبارزه‌های فداکارانه در راه نجات میهن از چنگال اشغالگران بیگانه و یا از ستم فئودال‌های محلی تصویر می‌شود. ولی در منظومه‌های غنایی، به جای این مسایل سیاسی - اقتصادی از دلدادگی و محبت سخن به میان می‌آید، از مبارزه‌ی گفتگو-می‌شود که علیه نیروهای سیاه که موانع سر راه وصال هستند برپا شده است. و در هر حال گرچه این حادثه‌ها و تصویرها برای جوامع مشرق زمین در دوره‌ی فئودالی گذشته، تپیک است، ولی ستیزی نیست که در "کوراغلو" یا "قاراملک" یا "نبی" و یا در "شاه اسماعیل - تاجلی" در راه منافع ملی و میهنی می‌رود.

این جا نه تنها معنا، مضمون و مقصد فرق می‌کند، حتی وسایط نیز متفاوت است. این جا به قمه، تیر، گرز، پولاد، کمند، جامه‌ی آهنین، سپر، تیغ مصری، شمشیر و غیره نیازی نیست. سلاح مبارزه در منظومه‌های غنایی عبارت از ساز و سخن، آهنگ و نوا، رقص و ترانه و سخن گفتن بالبداهه است. این جا قافیه‌ها، تجنیس‌های بی حد و شمار جای تیرها و نیزه‌های فراوان حماسه‌ها را می‌گیرد. و همین جاست که گرچه می‌دانیم منشاء ارزش‌های معنوی و جلوه‌های هنری، همه، طبیعت و زندگی مادی انسانی است، جای پای اشکال گوناگون اندیشه‌های قرون وسطایی دیده می‌شود و خرافه‌ها می‌توانند در خلاقیت بدیعی انسان‌های ساده راه یابند.

ولی چنان که گفتیم، در این منظومه‌ها نیز که از نظر فورم زنجیره‌ی مرکب از پاره‌های به هم پیوسته‌ی منشور و منظوم بدیعی است اصل همان ستیز است تا حد فدا-کاری و از جان‌گذشتگی در برابر خصم نیرومند و پر قدرتی که نیروی شر و مانع به هم-رسیدن دلدادگان منظومه و مردم عادی است، منظومه را از ماهیت تجریدی و انتزاعی بیرون می‌آورد و به آن معنایی همگانی و مردمی می‌دهد.

اما حماسه‌های دده قورقود، کهن‌ترین نوع این منظومه‌ها، به تمامی دگرگونه است. در کوچه‌های منظومه‌ها، آمیزه‌ی از حماسه و تغزل جاری است. قهرمانان مانند همه‌ی قهرمانهای حماسی مللی گوناگون با دشمنان داخلی و خارجی خود ستیز می‌کنند، دل می‌بازند، کارهای مافوق بشری انجام می‌دهند. گاه در نیای خارج از جهان انسان‌ها سیر می‌کنند، زمانی به انسان‌ها محبت می‌ورزند، گاه گذاری نیز با هیبتی غیر انسانی با بشریت دشمنی می‌کنند و در هاله‌ی از اساطیر، زندگی سر می‌دهند. "کتاب دده قورقود" متشکل از دوازده حماسه و یک مقدمه است. این حماسه‌ها، هر یک به دست اوزان‌ها - نیاکان عاشیق‌ها - آفریده شده است، اما در همه‌ی آن‌ها از دده قورقود نامی هست. اساساً همه‌ی حماسه‌ها منسوب به او هستند. او - ست که به قهرمانان نام می‌بخشد، "بوی" می‌سراید و حماسه سر می‌دهد.

دده قورقود کی است؟ درباره‌ی شخصیت دده قورقود گفتگوهای متناقضی رفته - است. آنچه مسلم است، و پژوهشگران به اثبات آن نایل آمده‌اند، این است که وی

شخصیتی تاریخی بود و در صد اسلام در میان اوغوزان می زیسته است. از جمله دلایل اثبات این مدعا، تصریحی است که مؤلف "جام جم آیین" کرده به این که "قاراخان" بزرگ قوم اوغوز، "قورقود آتا" یا "ده قورقود" را پیش پیغمبر اسلام فرستاد و او به همراه سلمان پارسی اسلام آورد و برای تبلیغ به میان اوغوز برگشت.^۱

و علاوه بر آن در مقدمه‌ی خود "کتاب ده قورقود" تصریح شده است که:
 " نزدیک به زمان رسول علیه السلام، در قبیله‌ی موسوم به بایات، کسی به نام قور-
 قود آتا ظهور کرد"^۲.

باز در همان جا آمده است که: "وی دانای قوم اوغوز بود، غیبگویی می کرد، از رویدادهای آینده خبر می داد و حق تعالی به دلش الهام می فرستاد"^۳.
 از کلمه‌ی "بیلی جی" که در این جا به "دانا" برگردانیم، مفهوم کاهن، اولیا و صاحب کرامات مستفاد می شود.

امیر نظام الدین علیشیرنویسی در "نسایم المحبه" و ابوالقاسی بهادرخان در "شجره‌ی تراکه" و خواجه رشید الدین فضل الله همدانی و جز اینها نیز، او را با صفاتی نظیر: "دانای گذشته، آگاه از آینده و صاحب کرامات" توصیف می کنند.
 "جامع التواریخ" خواجه رشید الدین، نخستین منبع تاریخی مکتوب است که نام ده قورقود در آنجا آمده است، در قسم: "تاریخ اغز و ترکان و حکایات جهانگیری" گذشته از اینها، در متونی نظیر: "در رالتیجان"، "تاریخ دست سلطان"، "سلجوقنامه" یا زجی اوغلو، "رساله من کلمات اغزنامه المشهور به آتالرسوزی" و غیره نیز تلویحاً و تصریحاً بر او و "کتاب ده قورقود" اشاره رفته است.
 گذشته از اینها، آثار بیشتر شاعران کلاسیک و همه‌ی انواع و مواد فولکلور آذری مشحون از سخنان و اندرزهای منسوب به ده قورقود است. به جرأت می توان گفت که همه‌ی شاعران آذری سخنان و کلمات قصار و حماسه‌های منسوب به ده قورقود را به نظم کشیده‌اند. حتی از یک شاعر آذربایجانی "قول آتا" نام که تاریخ و زمان حیاتش بر عالم علم نامشکوف است، مثنوی‌یی به دست آمده است که در آن جای - جای سخنان پندآمیز ده قورقود به رشته‌ی نظم درآمده است. چند بیت از این

- ۱- "انسیکلوپدی اسلام"، ماده‌ی "قورقود آتا"؛ و مجله‌ی "تورک دیلی و اد-بیاتی درگیسی"، ش ۶.
- ۲- عین متن چنین است: "رسول علیه السلام زامانینا یاقین، بایات بویوندان قورقود آتا در لر بیر آر قوید و".
- ۳- عین متن: "اوغوزون اول کیشی تامام بیلی جی سی ایدی. نهد نرسه، او-لور ایدی. غیبین درولو خبرلر سؤیلر ایدی، حق تعالی اونون کونکونه الهام اندره ایدی".

مثنوی که به گویش آذری کهن سروده شده، چنین است:

دده قورقود
 نولوسو نولوسه، سئوینمن کیسه‌نین
 نئجه کی نو جمله باشلاردان گئچر،
 جمله عالم هم بو شریندن ایچر.

*

خوش دئمیش قورقود تحمل خوش دورور،
 نیشکر تک قهری یود ماق خوش دورور.
 شیطان عاغلیله ایش ایشلهد یک مدام،
 تا اولور بویله ایشیمیز شوپله خام.
 پیشقد ملر سوزون ائشیتمک گرك،
 هر نه کی پیرلر دئمیش، ائتمک گرك.

*

کم اصیل کیشی لرین ایشی بودور،
 غیبت، یالان، بهتان ائدیشی بودور.
 دده قورقود دیرکی اول عاقل دورور،
 سوپله‌ین دئیر کی اول بتر دورور.^۱
 و غیره.

همین گونه، حادثه‌ها، و کلمات قصار منسوب به دده قورقود در ترانه‌ها، افسانه‌ها و دیگر انواع متون فولکلوریک منعکس شده‌است. شخصیت وی در این گونه افسانه‌ها، در هاله‌ای از اسطوره‌ها پوشانده شده‌است. در یک افسانه آمده‌است که وی در خواب دید گوری برایش می‌کنند و مزاری برپای می‌کنند، بیدار شد و پایه فرار گذاشت و آواره‌ی دیارها شد. ولی هر جا که رسید، مزارش را آماده دید، تا آن که پناه برد به اطراف رود جیحون و در آن دیار رحل اقامت افکند، تا سی صد سال عمر کرد و همان جا بمرد.^۲

در مورد اثبات وجود تاریخی شخصیت دده قورقود، مساله‌ی لاینحلی برای پژوهشگران باقی مانده‌است و در انتساب حماسه‌های "کتاب دده قورقود" به مردم آذری نیز حرفی نیست. در اثبات این مدعا همین بس که گوئیم هنوز هم، پس از گذشت قرن‌های متمادی، می‌توان در روستاها و میان عشایر و قبایل کوچ‌نشین آذربایجان، به روایات و نسخه بدل‌های گوناگونی از این "اسطوره‌های دوازده گانه" دست یافت.

۱- نقل از مجله‌ی "تورک دیلی و ادبیاتی درگیسی"، ج ۵.

۲- "انسیکلوپدی اسلام" ماده‌ی "قورقوت آتا".

نگارنده خود در سال‌هایی که در روستاهای "هریس" آذربایجان [جنوبی] معلم بود، چند روایت از این دست را در میان مردم شنیده و ضبط کرده‌ام. از جمله روایتیست زیر نام "عزرائیل" که دهگدهی "مهرام" نزدیک هریس، از زبان "فرخ رضوی آذر" کشاورز چهل‌ساله‌ی آن زمان (۳۴۴ ش.) شنیده‌ام. این روایت، نشانه‌هایی از حماسه‌ی دیرسال "دلی و مرول پسر د و خاقوجا" یکی از حماسه‌های دوازده‌گانه‌ی "کتاب دده قورقود" دارد. این روایت چنین است:

عزرائیل

مردی سوار اسب خود به عزم سیاحت از ده خارج شد. در راه به سواری بر-
خورد و با او دوست شد. دو تائی رفتند تا به دهی رسیدند. سوار پیاده شد و
گفت: "تو اسب مرا نگهدار، من سری به این ده بزنم و بیایم."
مرد اسب او را نگهداشت. سوار پیاده شد، رفت، پس از چند لحظه برگشت
سوار اسبش شد و به راه افتادند.
مرد دید صدای شیون و زاری از ده بلند شد، اما محل نگذاشت. رفتند و
رفتند تا رسیدند به ده دومی. سوار باز پیاده شد، اسبش را سپرد دست مرد، رفت
توی ده و برگشت و باز به راه افتادند. مرد دید توی این ده هم شیون شد. رفت
تو فکر که یعنی چه؟ این سوار کیست؟ تا رسیدند به ده سومی. سوار این بار هم
پیاده شد، اسبش را سپرد دست مرد و رفت. مرد با خود فکر کرد اسب این مرد را
سوار شوم. سوار شد دید همه‌ی دنیا زیر پایش است! آدمها مثل مورچه این ور و
آن ور می‌پلکنند. شستش خبرد ارشد که این سوار، کسی جز عزرائیل نیست و علت
شیون و زاری مردم دهات هم این است که می‌رود جان مردم را می‌گیرد.
از اسب پیاده شد و منتظر ماند. عزرائیل که رسید، مرد گفت: "حالا ما باهم
براد رخوانده شده ایم، بگو ببینم از عمر من چقدر مانده؟"
عزرائیل گفت: "همه‌اش سه روز! اما اگر کسی حاضر شود جانش را به جای
تو بدهد، تو زنده خواهی ماند."
مرد غمگین شد، برگشت خانه، قضیه را برای پدرش تعریف کرد و گفت:
"- آیا حالا حضری عزرائیل جان تو را عوض جان من بگیرد؟" و سوزنی را فرو-
کرد به پای پدرش. سوزن به زانوی پدره که رسید، فریاد کرد: "- ای فغان! در
آر، به خودت فروکن!"
مرد آمد پیش مادرش قضیه را گفت و سوزن را فرو کرد به پای او. این دفعه
هم سوزن به زانوی مادر که رسید، مادر بلند شد که: "- ای امان! در آر، به خودت
فروکن!"
مرد آمد پیش زنش که از او خدا حافظی کند، حال و قال را برایش تعریف کرد.
زن گفت: "- سوزن را فروکن به پای من!"

مرد سوزن را فروکرد به پای زنش. سوزن آمد تا زانوی زن، چیزی نگفت. آمد تا شکمش، چیزی نگفت. آمد تا سرش، چیزی نگفت. عزرائیل حکایت را برای خدا گفت: خدای عالم از محبت زن خوشش آمد. به هر دوی آن‌ها شصت سال عمر عطا کرد و به عزرائیل دستور داد جان پدر و مادرش را بگیرد!

* * *

کسانی که حماسه‌ی "دلی در مرول پس و خاقوجا" را در "کتاب دده قور" خوانده‌اند، همانند گی‌های این روایت را با آن می‌توانند دریابند. حتی چنان که می‌بینند، می‌توان گفت این روایت، صورت ناقصی از آن حماسه است. از این مثال‌ها فراوان و بی‌شمار می‌توان داد. و می‌توان آن‌ها را دده به دده و قبیله به قبیله در آذربایجان شنید و به صدوق سینه سپرد. و این جا نگارنده را به اطناب نیازی نیست. تنها می‌خواهم به یک ترانه‌ی عامیانه نیز اشاره کنم که در تبریز شنیده‌ام. ترانه تقطیع (۴+۴+۴) دارد و کلمه‌ی چهار سیلابی انجام هر مصراع یعنی واژه‌ی "دده قورقود"، برگردان به شمار می‌رود و به صورت دسته‌جمعی خوانده می‌شود:

گلینه آیران دئهدیم من، دده قورقود،
 آیرانا دویندان دئهدیم من دده قورقود!
 ایگنه‌یه تیکن دئهدیم من دده قورقود،
 تیکنه سوکن دئهدیم من دده قورقود!

* * *

باری، حماسه‌های دده قورقود، به تمامی محصول دوران پریشانی جامعه‌ی عشایری - پد رسالاری و پیدایی و استواری مناسبات فئودالی است. در سر جا - معده فئودالی - عشایری که در "کتاب دده قورقود" تصویر می‌شود، خان خانان "باییندیرخان" حکمران بزرگ قرار دارد. در حماسه‌ها همیشه از او نامی است. باییندیرخان نیز شخصیت تاریخی و واقعی دارد. در کتاب "تواریخ جدید مرآت جهان" که در اواخر قرن دهم هجری نوشته شده، فصلی "در اوصاف باییندیرخان" آمده است. بسیاری از تاریخ‌نگاران گذشته نیز اشاره‌هایی به وی دارند. از جمله در یک اثر فارسی سده‌ی دوازدهم هجری که به دست "حافظ درویشعلی چنگی بخارایی" نوشته شده، از خان‌ها و فرمانروایان قبایل بیست و چهارگانه‌ی اوغوزان درباره‌ی آق‌خان، قاراخان و باییندیرخان شرحی آمده است.^۲

۱- مفهوم این ترانه‌ی عامیانه این است: من نگفتم عروس جدایی افکن است، نگفتم دغ سیرکننده است، نگفتم سوزن خار است، نگفتم دوزنده پاره‌کننده است.

۲- در این باره رجوع کنید به: فخرالدین قیرزی اوغلو: "دده قورقود اوغوز-

قهرمانان اصلی اثر، قازاخان و بهادرانی است که در اطراف او گرد آمده اند . همچنین از رعایا که "نیزه‌های نیین" دارند ، و از چوپانان نیز سخن می رود . "قاراجا چوپان" نمایندگی مردم زحمتکش است که با دلاوری و مردانگی رودر روی دشمن می ایستند و با دادن دو قربانی از میان برادرانش، گله را از محاصره می رهند . قاراجا چوپان نیرومندتر و شجاع تر از قازان - که قهرمان سرتاسر حماسه‌ها - ست - تصویر می شود . دلی و مروت نیز که فاقد نام و نشان است، حتی با عزرائیل می ستیزد و در نبرد بی امان عشق و مرگ، به عشق یاری می کند و پیروز می شود . در حماسه‌ها اغلب از قهرمانی‌های "قازان" بحث می رود . در حماسه‌ها از غارت شدن خانه‌اش، به اسارت افتادن خود و فرزندش و قهرمانی‌هایش سخن به میان می آید و در سیمای سرگرد هیمی مبارز، مرد دست، فداکار، با جسارت و شجاع و وفادار تصویر می شود .

او در شکار است که چپا و لگران به خانه‌اش می ریزند و به غارت می پردازند . و وی پس از آگاهی از قضیه، با "قاراجا چوپان" به دنبال دشمن می افتد . مادر، فرزند و زنش را از اسیری می رهند و انتقامی دهشتناک از دشمن می ستاند .

خصم شکست خورده وقتی عقب می نشیند، سر راه پسر او را می بیند و به اسیری می گیرد . قازان بدون این که کسی را آگاه کند، برای نجات پسرش برمی گردد . او را غافلگیر کرده به بند می آورند و به سیاه چال‌های زیرزمینی می اندازند و شکنجه می دهند . اما قازان در مقابل آنان سر خم نمی کند .

به او پیشنهاد می شود که دشمن را شناگوید و خلاصی یابد اما او باز سرفرو - نمی آورد و رجز می خواند و حریف می خواهد : " مرا که گرفتار ساخته‌ای بکش! از خنجر تو باکی ندارم، اصالت و آزادگیم را حقیر نتوانم شمرد!"

اوروز پسر وی هم چنین قهرمانی دلیر و پاکدل است . دو بار اسیر دشمن می شود و در هر دو بار مردانگی نشان می دهد . او در راه ناموس راضی می شود که از چنگالش بیاویزند و گوشت تنش را ریزه ریزه کنند .

اوروز پدر خود را از اسارت می رهند . پدرش برای این که او را بیازماید، خود را نشان نمی دهد . اوروز در میان جنگ به تمام خصمان غالب می شود حتی از پدرش هم جلومی زند .

قهرمانان دیگر از بیگ‌های اوغوز هستند نظیر "بوزآتلی بیبرک" و "دیرسه خان اوغلو بویغاج" که در اثر رشادت و دلیری، صاحب نفوذ و مقام شده اند . در هر صحنه، دلیری چوپان قازان خان به ویژه شایسته‌ی وقتی خاص است . در

سیمای این "قاراجا چوپان" مبارزات و قهرمانی‌های خلق نمایانده شده است . این قهرمان با صداقت، به تنهایی با ششصد چپا و لگر مقابله می کند . خصم اندیشه‌ی فریب دادن او را در سر می پروراند و وعده‌ی فرمانروایی و بیگی می دهد اما آنها را "اجا - زهی پا فراتر گذاشتن نمی دهد . " با تنها فلاخن خود با این ششصد تن که از سرتا به پا مسلح اند نبرد دلیرانه می کند . دو برادرش کشته می شوند، اما او روحیه‌ی خود

را نمی بازد . وقتی می بیند سنگهایش تمام شد ، يك يك بزها را توی فلاخن می -
گذارد و پرتاب می کند . در هر بار دوتن از دشمن را از پای درمی آورد تا جایی
که چپاولگران خود را می بازند و یا به فرار می گذارند و چوپان اجازه نمی دهد آنها
حتی به " بره ای لاغر " هم دست اندازی کنند .
فلاخن او از چرم گوساله ای دوسه ساله است که بازوان آن از موی تن سه بز
درست شده است . در هر بار سنگی به وزن دوازده من پرتاب می کند . سنگ پرتاب
شده نمی افتد ، و اگر افتاد ، چون گرد از هم می پاشد و چون خاکستری پراکند .
جایی که این سنگ می افتد ، سه سال مداوم علف و گیاه نمی روید .
" قاراجا چوپان " این گونه وصف می شود :
هنگامی که شب سیاه در رسد ، تو نگهبانی
زمانی که برف و باران بیاید ، تو آتشیانی !
و چه دهشهای ارزنده ای ! داری : شیر ، پنیر
این چوپان با " قازان " یکجا تعریف می شود . او برای رهانیدن خانه و
زندگی قازان ، پی دشمن را می گیرد و زن و برادرانش را نجات می بخشد .
او به سرکرده ی نیرومند و متمول دشمن چنین خطاب می کند :
به آن اسب سرخی که زیران داری ، تا کی و چند خواهی بالید ، مگر نمی دانی
که حتی با بز " آلاباش " من قابل مقایسه نیست ؟
به آن کلاه خود گنده ی سرت تا کی و چند خواهی بالید ،
مگر نمی دانی که حتی با این کلاه پشمین من قابل مقایسه نیست ؟
به آن خنجرت چه بالی هان ای کافر !
مگر نمی دانی که حتی با این " چورلا " ی سرکج من قابل مقایسه نیست ؟
به آن تیردان بزرگ و گشاد کمرت تا کی و چند خواهی بالید ،
مگر نمی دانی که حتی با فلاخن سرخ بازوی من قابل مقایسه نیست . . .
این چوپان فقیر در سیمای کسی که از مرگ نمی ترسد ، قصاص خود را در هر
صورت از دشمن می گیرد ، و قهرمانی مبارز و عصیانگر و بی باک تصویر شده است .

* * *

در داستانهای دده قورقود ، زنان نیز مانند مردان دلیر و مبارزند . محبت -
های بی ریا و شکوهمند زن و شوهری ، مادر و فرزندی ، خواهر و برادری و صداقت
دختران نامزد در داستانها ملموس است : زنانی که در اینجا تصویر می شوند اسب -
سوار ، تیرانداز ، جسور و دلیر و رجزخوان و حریف جوی هستند .
زن در " سه خوان " وقتی می بیند فرزندش دیرکرد ، اسبش را سوار می شود و با
چهل دختر ظریف تن برای یافتن او به کوهستانها سر می گذارد و سرانجام فرزند
زخمی اش را یافته و می آورد .
وقتی " اوروزیور قازان " به اسارت می افتد ، مادرش " بورلا خاتون " مسلح می شود

و برای نجات فرزندش به میدان جنگ می رود و پهلوانانی چون "قوغان" را از یاد ر می آورد .

و ما در داستانها همزمان با این فداکاریهای مادران، به ضرب المثل بدیع "حق مادر، حق خداست" برمی خوریم. محبت های دیگر عناصر خانواده هم شکو-همند است:

"سلجان خاتون" نامزد قانتورالی، با شریک زندگیش یکجا بر سر دشمن می - تازد و "یک سرقشون مال من و یک سرش مال تو" گفته می جنگ و دلداد هاش را از مرگ می رهاند. این دختر در میان توده با صفات "کسی که تیرش به خطا نمی رود، پهلوانی که پیوسته دو کمان از دوش می آویزد" و با شکارکردنهایش معروف است. "بانی چیچک" دختری است که قبل از عروسی نامزدش "بئیرهک" را می آزمايد. او را به میدان جنگ می کشد. تیر می اندازد. اسب می تازد، کشتی می گیرد و پس از اینکه به قهرمانیش باور می کند، زنش می شود.

در داستان "دلی د مورول" در میان انبوه نزدیکان قهرمان، تنها کسی که حاضر می شود جان خود را به جای دلی د مورول تسلیم عزرائیل کند، زنش است که با جملهی "جانم فدای جان تو باد!" فداکاری و صداقت خود را نشان می دهد. و محبت "تانی" - که مفتون این صداقت و پاکدلی شده بود - به جوش می آید و آتش خشمش فرومی نشیند و به پاس این محبت بی ریا و شکوهمند، به آن دو صد و چهل سال عمر عطای می کند.

* * *

در داستانها تأثیر مذهب تا حد وسیعی کم اهمیت و ضعیف است. درست است که در اینجا همه چیز صورت دین به خود می گیرد: قهرمانان با کافران می - جنگند، کلیساها را بدل به مسجد می کنند، پیش از رفتن به میدان جنگ، در رکعت نماز می گزارند و امثال آن. لکن هنوز احکام دینی در میان خلق خالق این داستانها جای اساسی نیافته است.

علامات بی دینی، بت پرستی و بدویت در داستانها با قوت تمام منعکس است. قهرمانان به نیروهای طبیعی باور دارند و به مظاهر طبیعت احترام خاصی قائل -ند.

حتی برخی محققان را رأی بر اینست که تنها سه اسم اسلامی "شیرشمس - الدین پور غفلت قوجا، الپ رستم پور د وزن و بوغازجا فاطمه" که در متن داستانها در میان انبوه اسامی بومی دیده می شود، بعداً به متن وارد شده است. یعنی بضرر قاطع می توان گفت که داستانهای دده قورقود از آثار پیش از اسلام اوغوزان است و کاراکترها و نقاطی را که پس از اسلام وارد آنها شده است، بخوبی می توان شناخت و جدا کرد.

(ادامه در شماره آینده)

ساعدی و آذربایجانین گوند هلیک حیاتی *

حسن جواد ی / ابوالفضل بهادری

یاد منی آتسادا نوز گولشیمین بولبولویم من
 ائلمین فارساجادا دزدینی سولردیلیم من
 (شهریار)

غلامحسین ساعدی نین اثرلرینده آذربایجانین گوند هلیک اجتماعی مسئلهلر-
 یندن توتوموش طبیعی و جغرافی شرایطینه جن احاطه ائدیلیب. بو حاقدا اونون
 ایکی اثریندن، "دندیل" آدلی حکایه سی و خیابو (بوگونکی آدی ایله میشکین شهر)
 منطقه سینه عاید مونوقرافیسیندن ** خصوصیه آد آپارماق لازیمدیر.
 یازچی نین اینگیلیس دیلینه ترجمه اولونوموش ایلیک اثری ساییلان "دندیل"
 ۱۹۸۱ نجی ایله نیویورگون مشهور نشریات مرکزی Random House طرفیندن نشر-
 ائدیلیمشدیر. ساعدی بو حکایه سینین ائله واخت قلمه آلمیشدیر کی ایراند آمریکا
 مستشارلاری نین سایه سی . {مینی توتوموش، غربین نفوذ و شاهین سیاستلرینه قارش
 خلقین نفرتی بوتون اولگه نی، او جمله نده [جنوبی] آذربایجان بوروبوموشدور. بو
 قیسا حکایه ۱۹۷۰ نجی ایللرین اجتماعی احوال روحیه سی نین ان رنال تصویردیر:
 [جنوبی] آذربایجانین سیراوی اهالی سی گوزوند آمریکا لیلار تاما صله آیری بیر سویه-
 ده گورونورلر؛ پول اونلارین الینده دیر، تام اختیار اونلارینکی دیر و هر بیر امکانا
 مالیک دیرلر. آنجاق اونلارین رفتاری کوچه - بازار آداملاری ایله مستلکه چی نین اسیر

* "فارس دیلینده آذربایجان روحونو یاشادان معاصر یازچیلار" مقاله نین

دورد صونجو قسمتی . - "ساوالان"

** ساعدی نین بو اثری ۱۳۴۴ نجی ایله تهراندا چیخیب . - "ساوالان"

توتد وغو قوللارلا آپارد یغی رفتار اوخشاییر.

ماراغانین پوزوقن قادینلارینین یاشادیغی دندیل محلهسی نوزونه گوره باشقا بیر عالم دیر. اونون فاحشه لری، آجانلاری، نهمشه خورلاری، واسطه چی لری و دلاللاری یوخسوللوق، فلاکت و اجتماعی محرومیتلرین تظاهردور. بو محله نین نسبتاً بویوک و رغبتلی بیر ائوینده اگلشن قادینا یالنیز "خانیم" آدی ایله مراجعت ائدیلیز. خانیم تزهجه گئیرد یگی ۱۵ یاشلی قیز اوچون وارلی بیر مشتری آختاریر. محله نین آجانی یاخینلیقدا یئرلشن آمریکالیلارین حربی قرارگاهینین بیر ضابطینین تاپیب، گئیرییر. او-سطه چی ایله آجان آراسیندا گئدن صحبت حکایه نین عمومی منظر سیندن یاخشی بیر تصویر یارادیر:

"اسدالله: من نوزومو دئمیرم. او گده نی دئییرم. اونلار بیزیم کیمی آج - قارین دنگیللرکی. پول ایچینده شئلله نیرلر. هارا گئتسه لر سامان کیمی پول خرچلیرلر، د-و-نیانین کئیفینه باخیرلار! آما ایش اوراسیندا کی او بورا گلسه گرک هر شئی لاپ ایستده یگی کیمی اولسون. خرچندن ده نیگران اولما، جیبی د ولود و. هنج عاغلیوا سیی-غیر؟ طرف آشاغا رتبه لی بیر استواردی، آما بیزیم رئیسیمیزن اوچ قاط چوخ معاش-آلیر..."

ایندی یاخشی باشادوش؛ گلن بئله بیر آدام دی! هنج بیلیسن بوندان سونرا دندیل نه قدر اوزه چیخا جاق؟ هامینیزین بارماغی بالدا اولاجاق! آما یوخ، بئله اولماز، گنج قارانیقدا بو زیر - زیبیلین ایچیندن اونو کچیریب، گتیرمک اولماز، او-نلارین عادت یوخدور. نوز مملکتلری نین گنجسه یله گوند وزو بیری دی. دوزونو ایستهنس گجه لری گوند وزلریندن ده ایشیدکی. من شهرلری نین شکلینی گورموشم. بینالاری شوشه ندی، کوچهلری بولور کیمی پارلریر. بانگین د بیینده بانگ آچیب. بیز کاسییلار کیمین دگیلرکی، هامیسی نین شخصی ماشینی وار. فاحشه لری گونده دورد - بش سا-عات سلمان دی وکانیندا اوتوروب، نوزونه یئتیشیر. ایندی سیز بئله بیر آدمی دندیله گتیریسیز؟ نجه اولاندان سونرا بیزیمده ابریمیز وار آخی! بو زیر - زیبیلی بیغیشد - پراسیز گرک. یوخسا قوخ اییسی گده نی بوغاجاق. کوچهنین اوتای - بوتایینا دا گرک گول دوزه سیز کی اوره گی آچیلسین... همده اونلاردا عادت بئله دیرکی خانیم گتیرنده عارقدان، مزه ند ده دوزلر. بونودا دوشونون.

ممیلی: باخ بورا گوروم سرکار، مگر بو گده نه قدر پول وئره جک کی هله بو قدر شئی گوزولور؟ اسدالله: پول باخیمیندان آرخایین اول. آنجاق باجارد یغین قدر حورمت ائله. خوشو گلهمسه ایشین آراسیندا بورا خیپ گئدر. دا اوند ابیزباتدیق... هامی ایندن گلنی ائدییرکی آمریکالی راضی قالسین. آجانین گوستریشلرینی آرتیقلاماسی ایله بیرینه یئتیرلر. نهایت آمریکالی گلیر و گنجهنی قیزلا کچیرییر. آنجاق چیخیب، گئنده بیر قپیک پولدا وئرمیر. هله ائوین قاباغیندا کی آغاجین د بیینده لولئیین ده آتیر. بو احوالاتدان حیران قالمیش واسطه چی آمریکالی یاخین-لاشماق ایسته ییرکی پول طلب اتسین. لاکین آجان قویمور: "یوخ، آماندی. او من -

سن دنگیل کی؛ آمریکالی دی. اینجیسه بوتون دندیلی وورار بیر - بیرینه . تور -
پاغی قانا بورور."

ساعدی نین "دندیل" و باشقا حکایه لری بیر باشا شاه حکومتی نی لاغا قویور.
ایرانا حاکیم سیاستین اجنبی لره دها اوستونلوك و سمرکله نوز خالقینی تحقیر ائتد -
یگینی گوستریر و مستملکه چیلیگین اقتصادی - اجتماعی نتیجه لری نی نجه کی وار عکس
ائتد بریر. ساعدی یئنده شعارالردان و یئکه - یئکه ادعالاردان اوزاقدیر. او بیر
دها فارس دیلیندن (نوزوده فارس دیلی نین کوچه - بازار لهجه سیندن) استفاده -
ائده رک، هولاکولار امپراطرلوغونون پایتاختی اولموش ماراغا کیمی رزلیلیکله معروض -
قالد یغینی نمایش ائتد بریر. یازچی نین ماراغانین کوچه لرینده گندن عادی بیر
صحبتی دانیسیلان آنادیلینده یازماغا امکان تاپما ماسی ایسه همین مستملکه چی -
لیگین باشقا بیر جهتینی آشکارا چیخاریر.

آنجا ساعدی نوز اثرلرینی آذربایجان دیلینده یارادابیلمه سده آذربایجان
شفاهی خالق ادبیاتیندان بیر - چوخ نمونه توپلامیشدیر. معلوم اولدوغو کیمی ایران -
دا آذربایجان [صحیح: جنوبی آذربایجان - "ساوالان"] دیلینده نشر اثرلری نین
(خصوصیلده تنقید ائدیجی اثرلرین) نشرینه امکان و اجازه وئرلمه سده شعر، بایاتی،
قوشما و نوحه کیمی ازبرلنه بیلن ادبیات نسبتاً سربست اولموشدور. غلامحسین سا -
عدی بو فرصتدن استفاده ائدیپ، فارس دیلینده یازدیغی "خیاو و یا مشکین شهر"
آدلی مونوقرافیسیندا [جنوبی] آذربایجانین بو منطقه سی نین طبیعتی، معیشتی، فلا -
کتلری و گونده لیک مسئله لرینی کناریندا ساوالان اتگینده یئرلشن همین یئرلرین
شفاهی خالق ادبیاتیندان داگوزل و دگرلی نمونه لر گتیرمیشدیر. آما اوساده جه
یورنکلری گوستریپ، شرایطین تصویرینی یاراتماقلادا جهد گوسترمیشدیر.

مونوقرافین اولینده بئله اوخویوروق: "خیاو یا خود بوگونکو آدی ایله دئییلسه
مشکین شهر [جنوبی] آذربایجانین عظمتلی و افسانه وی ساوالان داغی نین اتگینده
یئرلشن، کند ایله شهرین بیرلشمه سی دیر. شهره اوخشادیغی جهتی بیر - بیرینی
اورتادان کسن ایکی خیوان، بیر - نجه دولت ایداره سی، مدرسه لر، بیر سیرا اها -
لیسی نین یاریم - شهر حیات طرز و داشید یغی شهر آیدان باشقا بیر شئی دگیل.
کنده بنزمه سی ایسه اکینجیلیک، مالداریلق، معیشت طرز، چول احوال - روحیه سی
و کند حیاتیندیر. بورا شاهسون ائلینین اعتبارلی یایلاق شهری دیر و آلیش -
وئریشچی لرین قازانج ییری. خیاو هم ده یوخسول آوارالارین سیغینا جاغی دیر."

ساعدی ۱۶ فصلدن عبارت بو اثرده خیاوین جغرافی موقعی، کوچه لری، اولری،
طبیعتی، سووارما سیستمی و اطراف محیطینی گوزدن گچیرد یکن سونرا اونون
تاریخی، اجتماعی حیاتی، اهالی سینین معیشتی، موجود اولان صحیه و طب خدمتلی
ودها سونرا عادت عنعنه، دیل و لهجه، خالق یاراد یجیلیغی و فولکلورون نظر -
سالییر. او عینی زماندا بونلاری تجرید اولونموش شکیده یوخ، بیر - بیر ایله علاقه ده
و بیرلیکده آراشد بریر.

"ساوالان اتگی نین طبیعی نُوز جاه - جلالینی خالقین بئینینه هوید وروب . اونا گورده بو یئرلرین ناغیل - حکایه لری و آتالار سۆزلری همین داغ اتکلرینده بیتن بیتگیلر، زیروه یه اوچان قوشلار و کول د بیینه قاچان حیوانلارلا د ولود ور . هر قوشا بیر ناغیل ، هر چیچکه بیر حکایه قوشوب ، داغ یئری نین ساده کند حیاتی نین سیرینی بود استانلارا بیغمیشلار . . ."

خالقی نین عادت - عنعنهلرینه بلد اولان یازچی اونون گوند هلیک مسئله لریندن - ده اوزاق اولما میشد بیر . هله چوخ رئال چیخیش یوللاری دا تکلیف اتمیشد بیر . کتابین سون فصلینده یازیر : " بو گونلر خیا و آوارا قالیب . نه نُوزونو تاپیب ، فورمالاشما قدا - دیر نه ده کی توکولوب داغیلما قدا . مین باشقا شهر جیگیمیز کیمی بوغما قدا دیر . خیا و دولت ایداره لری نین یئنی بازارینا چئوریلیب و کهنه بازارلارین یوخسول آلیش - وئر - میش مرکزینه . هر نه قدر برکتلی تورپاغی ، آشیب - د اشار بولاقلاری اولسادا بوراد اکی یوخسوللوق و فلاکت تورپاغی قوپ - قورو اولان یئرلردن داها پیسد بیر . خیاوی بیر اکینجیلیک شهرینه چئویرمک ممکنه ور . آنجاق ایلك اول کند تصرفاتینی " مکانیزه - لشد یرمک " له یوخ ، توخوم و تورپاغی یاخشی لاشد یریب ، گوجلند یرمک و سوشرا یطینی دوزلتمکله . ایندی یکی توخوملارین کیفیتینی یاخشی دگیل و بونو داها می بیلیر . . . "

ساعدی یالنیز حکایه یازچیسی دگیل دی . اونون نُوز خالقینا اولان محبتی قارشیسینا بئله بیر مجبوریت قویموشدور کی آذربایجاندا یئری بوش اولان بیر چوخ باشقا اختصاصی دا ئویرن سین . بیر سۆزله خالق نین هر د ر دینی دویان ، هر د ر دینه دین بیر اولاد اییدی او .

فضولی نین " حد یقه السعدا "

اثر ایله باغلی بیر نجه سوز

سیراج الدین حاجی

" حد یقه السعدا " اثری فضولی نین اینامی، بیلگی، ادبی - استهتیک گوروش - لری، دیرلیگی، دورو، محیطی، میلیتی و ادبی چنوره سینی آچیقلایان چوخ نیرلی بدیع بیر قایناقدیر. آنجاق آذربایجان ادبیات شناس لیفیندا بو اثرین دینی، ادبی، فلسفی، تاریخی و اخلاقی نیری ایندی یهدک گره کینجه آراشدیریلماش و آراشدیرماسینا امکاندا ویریلمه میشدیر. علمی آراشدیرمالار بیر یانا " حد یقه ال - سعدا " اثری ایندی یهدک باکیدا بو توولوک ده ده چاپ اندیلیمه میشدیر. محمد فضولی ارشینه بله بیر یانلیش مناسبت د ورون حاکیم د انبیرلرینین و اولگه نی توموش اشفالچی لارین شعورلو قصدی، سیاسی و اید یولوژی گوروش لری ایله چوخ باغلی - دیر.

تورک فضولی شناس لاری " حد یقه السعدا " نین چاپی، آراشدیریلماشی، چا - غداش تورکجه به چنویر یلمه سی ساحه سینده چوخ بویوک ایش لر گوروش لر. بیر سیرا آراشدیرمالاردا اثرله باغلی دهیرلی دوشونجه لر ده ویریلیمشدر. بو گورولن ایش لر - دن " حد یقه السعدا " اثرینی ۱۹۵۵نجی ایله ده صلاح الدین گونگور " سعادت ارنلری باغچاسی " باشلیغی ایله، ۱۹۷۰نجی ایله ده ایسه فاروق گول تونجا " سعادت ارنلری و یا کر بلا شهید لرینین باغچاسی " آدی ایله چاغداش تورکجه به چنویره ک چاپ انتدیرمیش لر. صلاح الدین گونگورونون چنویرمه سی ۱۹۵۵نجی ایله دن (۱۹۸۱ - ۱۹۸۶)نجی ایله ده یول چاپ اولونموشدور. ۱۹۸۶نجی ایله ده ثروت بای اوغلو " حد یقه السعدا " نین چاغداش تورکجه به چنویره ک چاپ انتدیرمیشدیر. بو چاپ لاردا " حد یقه السعدا " نین استانبول، آنکارا، ایاصوفیا، حمدی به، آنتالیا، قونیا، آماسیا، قاهره کتابخانالاریندا اولان ال یازمالاری اساس گوتورموشدور.

کریلا شهید لرینین کُچدیگی عؤمور یولو، اینام و عقیده سی ایله باغلی د وغو اد بیاتیندا چوخ ساییلی اثرلر یازیلیمشدیر. بو موضوعون قلمه آیینماسی صنعتچی لر اوچون ان مقدس بیرایش ساییلیردی. قایناق لارین وئردیگی بیلگی به گؤره بو مؤو-ضودا ایلك اثر عرب اد بیاتیندا یازیلیمش دیر. ابومحسین یحیی (اولوم ۷۴۴)، ابو-فرج اصفهانی (اولومو ۹۶۷) و ابواسحاق اسفراینی نین (اولومو ۱۰۲۷) کریلا شهید لرینه حصر اولونوموش اثرلری فارس و تورک اد بیاتیندا دا بو موضوعدا یازیلیمش کیتابلارین اورتا یا چیخماسینا گوجلو تاثیر ائتمیشدیر. بو موضوعدا فارس اد بیاتیندا یازیلان ایلك اثر حسین واعظ کاشفی نین (اولومو ۱۵۰۵) "روضة الشهداء" سی دیر. بو اثر ۹۰۸ (۱۵۰۲) نجی ایله یازیلیمشدیر. تورک اد بیاتیندا ایسه بو موضوع فارس اد بیاتیندان اونجه ایشله نیمیشدیر. قاسنامون لو قاضی "داستانی مقل حسین" (۱۶۶۱)، یحیی بخشی "مقل حسین" (۱۴۹۹)، لامی "کیتاب آل رسول"، حاجی نورالدین افندی "مقل حسین" (۱۵۳۰)، کلیولولو جامی "سعادت نامه" (۱۵۳۴) اثرلرینین موضوعونو کریلا شهید لرینین حیاتیندان آلمیش لار.

"حدیقه السعدا" اثرینی ۱۸۷۷ نجی ایله میرزه عبدالرحیم نائینی فارس د یلینه چؤمیرمیشدیر. آراشدیرمچیلار بو موضوعون ۵۰ نجی یوزایل لیکه آذربایجان و ایران اد بیاتیندا گوجلنمه سینی سیاسی سببلرله ده باغلا بیرلار. خصوصی ایله ۹۰۸ (۱۵۰۲) نجی ایله قورولان صفوی د ولتینین شیعه اینانجی نی رسمی مذهب قبول ائدن حوکمدارلارینی دستک له دیکلری سیاست سببی ایله ایراندا ماتم (عزا) مراسلری چوخ کُچیریلمه به باشلاندی. بوگون لرده کُچیریلن تیولانتی لاردا روضه - خوانلار "روضة الشهداء" دان، "هفت بند" دن ائله جهده "حدیقه السعدا" دان و باشقا اثرلر دن پارچالار اوخویوردولار.

فضولی اثرین سونوندا "حدیقه السعدا" نی قانونی سلطان سلیمانین (۱۴۹۴) پاشالاریندان اولان محمد پاشانین "حسنی اشارتی شرفی له" قلمه آلدیغینی یاز-میشدیر. شاعیر "حدیقه السعدا" نین یازماسینین سببلرینی اؤن سؤزده بیلدیر-میشدیر. بیرینجی سی فضولی دین دار، مقدس انسان و بویوک شاعیر دیر. او مقدس انسانلارین توتد وغو یولون د وغرولوغونا اورهک دن و عقیده ایله باغلی دیر. آلاهیین بیرلیگینه، یارادان و یاشادان اولک و غونا ایمان گئیرمیش دیر. "حدیقه السعدا" دا؛ سحرچاغی آذان سسینی دینلنن، ناماز قیلان، آل لری آلاهیین د رگاهینا آچیلاراق دوعا ائدن فضولی کریلا مصیبتینه آغلايان، شهید لیگی قابلیت سانان فضولی، دور-انا میدان اوخویان، انسان سؤهر فضولی، چکدیگی عذاب آلین یازسی بیله رهک او-ندان خوشلانان فضولی شعر اوستادی دیل و میللت سؤهر فضولی و نهایت امام حسین مصیبتینه یاس توتان مقدس انسان لارین غالبیت بایراغینی الینده توتاراق تازی مقامینا د وغر و یول گئدن فضولی وار. اثرده کی نظم پارچالاری دوعا قدر بییغجام و آری دیر. فضولی دوعا لرینین قبول اولونا جاغینا اینانیر:

ای اولو تانریم، سنین عشقینین یولونا گونول وئریب خوشبخت اولما، عبادته با-

غلى امرىنى يىرىنە يىتىرە بىلمەمە كۆمك ايت!

... آلاھىم... آلاھا باغلى اولماغا قارار ورەن انسانلار، وفا يولونو، صحبت

مۇۋەسسۇلاند يىب اوستۇنلوك شرفىنى آرايانلار! صحىفەلرە آنلاد يىلا بىلەك اىنانجى -

نېن، ياخشى ليگى نېن، ھېس ليگى نېن بېزىم اوچون چتېن ليك لە بىلېنمك دە رىر. آنجاق

سىزى بېر نىسنى لە سىنار، آخرت دە وىرلەك جزالارى آنلاد اراق چكىند يرېرىك... .

آرى وار

”أوشود وم ها أوشود وم“

(بیرینجی روایتی - تبریزدن ، تکاب دان ، توفارقان یا
دهخوارقان دان ، شبستر دن ، مراغه دن و مرند دن)

أوشود وم ها أوشود وم
 د اغدان آلماداشیدیم
 آلمالاریمی یئدیلم
 من طولومنان بزارام
 د رین قویسی قازارام
 د رین قویسی بییش گنجی
 هانی بونون ارکجی
 ارکک قازاندا قینر
 تولا یانیندا اوینار
 تولانی باسدیم بیجاغا
 د نرت انیلهدی او جاغا
 او جاخدان یوماخ چیخدی
 یوماغی و سردیم تاتا
 تات منه داری و سردی
 د ارینی سپدیم قوشا
 قوش منه قانات و سردی
 قاناتلاندیم اوشماغا
 حق قاپیسین آشماغا
 حق قاپیسی کیلیدی
 کیلید ده بونوندا
 ده گیلان یولوندا
 گیلان یولی سررسر

ایچینده میمون گزهر
 میمونون بالالاری
 منی گورجک آغلادی
 تومانینا قیغلادی

* * *

میمون د وغد ی بیر اوغلان
 آدین قوید ی سلیمان
 سلیمان گتدی اود ونا
 قارقى باتدی بود ونا
 قارقى د یسی قمیشد ی
 بئش بارماغی گوموشدی
 گوموشلری ایتیردیم
 هیند وستانا یتیردیم
 هیند وستانین آتداری
 منی گورد ی کیشنهد ی
 آریا سامان ایستهد ی
 آریا جیخ منده یوخد ی
 شاه قیزی کیلیم توخور
 ایچینده بولبول اوخور
 منیم کیچیک قارد اشیم
 آله کلامی اوخور
 گلون گندگ گتیرگ
 سلیمان بیه یتیرگ
 سلیمان بیین نیسی وار
 گویدن گندن آتی وار
 شاه نویونون نوگری
 یتیمیش باتمان گونی وار.

نامه ع. عبادی به ریاست صدا و سیما مرکز تبریز

حضور ریاست محترم سازمان صدا و سیما جناب
آقای لاریجانی و ریاست محترم صدا و سیما
مرکز تبریز

با سلام. غرض از تحریر این نامه بازگومودن مطالبی است که مدت‌ها در آن -
هان بسیاری از هموطنان آذربایجانی [جنوبی] بصورت يك سؤال و معامی حل -
نشدنی باقی مانده و اینک تغییر در کادر بالای صدا و سیما کشور را به فال نیک
گرفته و امیدوار هستم مورد توجه قرارگیرد و همانطور که مستحضر هستید در سال
۷۲ برای احیاء زبان و ادبیات اصیل فارسی و زدودن نفوذ فرهنگ و زبان بیگانه
از آن گرد هماهنگیایی تشکیل گردید و از سوی دانشمندان و اساتید -
ان فن سخن‌ها رفت و آنچه ما از طریق رسانه‌های گروهی شنیدیم و دیدیم اتفاق
نظر تمامی اهل فن بود مبنی بر اینکه اصالت زبان در رساندن پیغام نقش اساسی
داشته و لازم است که از زبان اصیل بعنوان میراث بجا مانده از گذشتگان حفظ و
حراست گردد و تلویزیون نیز در این خصوص برنامه‌هایی تهیه و پخش کرد که در آن
نیز از سوی اساتید شرکت کننده رجوع به متون و کتب ادبی گذشته مثل اشعار
حافظ و سعدی را سازنده دانسته و اهمیت آنرا بعنوان زبان فارسی متذکر شدند
و از همه مهم تر فرمایشات خردمندانه رهبر عالیقدر حضرت آیت الله خامنه‌ای [از نظر
نویسنده - "ساوالان"] را در سخنرانیهای متعدد که زبان اصیل به عنوان میراث
فرهنگی ارزشمند گذشتگان یاد نمودند و اهمیت آنرا برای جلوگیری از نفوذ فرهنگ
بیگانه بر همگان گوشزد فرمودند و همچنین رهنمودهای ایشان را به رادیو و تلو-
ویزیون، در همین خصوص که این مطالب من حیث المجموع مصاحبه روز جمعه ۲۴/۲/۷۲
ریاست محترم رادیو تلویزیون آذربایجان شرقی مرکز تبریز را در آن‌ها زنده نمود و
حکایت از د و طرز فکر مختلف آنهم در يك دستگاه (صدا و سیما) دارد که گوشه -
هائی از آن مصاحبه در ذیل آورده می‌شود.

سؤال از يك شرکت کننده علمداری: چرا صدا و سیما مرکز تبریز برنامه به زبان
ترکی آذری را کم و آنهم با زبان مخلوط و غیراصیل تهیه و پخش می‌کند؟
جواب ریاست محترم مرکز تبریز: ۱- آنچه برای ما اهمیت دارد پیام است نه
اصالت زبان. ۲- ما نمی‌توانیم به قرون گذشته و مثلاً از قرن ۱۷ هجری به دنبال
لغات اصیل باشیم. ۳- در آذربایجان [جنوبی] هر شهری و حتی هر دهی برای
خود لهجه خاصی دارد. ما نمی‌توانیم نظر تمامی آنها را تأمین کنیم. ۴- آذر-
بایجان [جنوبی] منطقه صنعتی و قطب صنعتی کشور بوده و طبیعتاً مهاجرین فارسی
زبان نیز در این استان کم نیستند و آنها نیز برنامه‌های مخصوص خود را طلب می-

کنند . ۵- اگر ما به زبان اصیل صحبت کنیم مردم نمی‌توانند آنها را خرد کنند و به -
فهمند . بنابراین ملاک زبانی است که در قهوه‌خانه‌ها استعمال می‌شود .

اکنون با توجه به متن مصاحبه فوق نظر ریاست محترم کل صدا و سیما و همچنین
ریاست مرکز تبریز را به موارد ذیل جلب می‌نمایم :

۱- با توجه به اینکه کشور ایران يك مملکت اسلامی بوده و بنا به وظیفه شرعی و
قانون اساسی هدف تشکیل امت واحد جهانی می‌باشد شما بعنوان مسئولین صدا و
سیما در این خطه از کشور رسالت فرهنگی و پیام خود را با کدام زبان غیر از زبان
اصیل این منطقه می‌خواهید به مردم برسانید و نتیجه مطلوب را نیز بگیریید مگر نه‌این
است که پیام اصیل، زبان اصیل می‌طلبد و مگر نه این است که کلام خدا و پیام خدا
نیز نه با زبان مخلوط بلکه با زبان اصیل بیان شده ؟

۲- برگشت به گذشته برای شناخت و حفظ هویت فرهنگی و میراث فرهنگی اجداد
مسلمان خود جهت جلوگیری از نفوذ فرهنگ بیگانه به کدامین دلیل در این گوشه از
میهن اسلامیان امکان‌پذیر نیست و این بی‌اعتنائی به میراث فرهنگی چه معنی و
نتیجه‌ای می‌تواند داشته باشد جز تخریب فرهنگی ؟

۳- هر زبان دارای لهجه‌های مختلف بوده اما دارای يك لهجه ادبی مشخص
نیز می‌باشد که همان لهجه معیار زبان و ارتباط با مردم در رسانه‌های گروهی به -
شمار می‌رود مانند وضعیت زبان فارسی در کشور ما و مسلماً زبان ترکی [صحیح : آذری -
" ساوالان "] نیز از این قاعده مستثنی نبوده و نیست و متأسفانه لهجه کاربرد ی شما
در مرکز تبریز نه تنها لهجه ادبی ترکی [صحیح : آذری - " ساوالان "] نیست بلکه
شبه سایر لهجه‌های موجود در آذربایجان [جنوبی] نیز نمی‌باشد . به عنوان مثال
کاربرد (با توجه به اینکه کما اینکه - از قرار معلوم - پخش برنامه - شنوندگان محترم و
غیره) در هیچ لهجه آذری نبوده و ارتباطی با زبان آذری ندارد .

۴- با نگاهی به اوضاع و احوال اقتصادی منطقه آذربایجان [جنوبی] و با توجه به
سمینار رشد و توسعه آذربایجان [جنوبی] و سخنان اساتید و استادان محترم در
سال ۷۲ در این سمینار معلوم گردید که آذربایجان [جنوبی] نه تنها يك منطقه
صنعتی به حساب نمی‌آید بلکه روز به روز سیر قهقرائی را پیموده و از مقام سومی در
بین استانها به رده هفدهمی سوق داده شده و با توجه به واقعیات عینی و علمی و
وجود بیکاری در داخل استان چنین منطقه‌ای نمی‌تواند قابلیت جذب مهاجر را
داشته باشد و به قول برگزارکنندگان سمینار از لحاظ مهاجرخیزی رتبه اول را در
کشور دارد و نگاهی به آمارهای رسمی کشور و گشت و گذار در میان مردم وجود
افراد غیربومی را کمتر از يك درصد و آنهم از تیپ دانشجو و کارمند انتقالی که سکو-
نت موقت دارند نشان می‌دهند . حال ریاست مرکز تبریز بر اساس کدام دلایل و
اسناد معتبر آماری از کثرت افراد غیربومی صحبت می‌فرمایند روشن نبوده و صدا و
سیما بر اساس کدام معیار و سنجش ۹۰٪/۰ بسرنامه‌های محلی را به زبان فارسی و
بقیه را نیز به زبان مخلوط نزد يك به فارسی پخش می‌کنند دلیل آنهم بد رستی معلوم -

باشد .

۵- مسئولان محلی و کشوری صدا و سیما باید توجه داشته باشند و این واقعیت را قبول کنند که مردم آذربایجان [جنوبی] بدون هیچ زحمتی هنوز هم می‌توانند زبان شهریارها - صراف تبریزی‌ها و دیگران را بدون اینکه نیازی به خرید کردن داشته‌باشند بفهمند و به همین خاطر هم هست که حیدریا با تاثیر خود را تا اعماق قلوب این مردم بخشیده و همه از آن بهره‌مند گشته‌اند . علاوه بر آن در هیچ جای تاریخ و عالم دیده نشده که ادبا و شخصیتها زبان ادبی را نادیده گرفته و زبان قهوه - خانه‌ها را جایگزین آن کنند و وسیله پیام رسانی قرار دهند به همین خاطر جا - دارد که مسئولان و سیاست‌گذاران صدا و سیما در امر پیام رسانی و ارتباط با مردم توجهات شایسته مبذول داشته و در این راستا از وجود کارشناسان و ادبا و اهل فن جهت بالا بردن کیفیت فرهنگی دینی و اجتماعی برنامه‌های صدا و سیما این خطه از کشور بیشتر استفاده کنند .

نامه‌ی اعتراض آمیز جمعی از دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی تبریز به صدا و سیما

(۰۰۰)

ما که امروزه در جهان ادعای پایبند بودن به شعائر اسلامی را بر زبان - می‌آوریم و شعارمان (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) است و نژاد پرستان جهان را در حلقه مزمت قرار داده و غبار رسوائی بر سرشان می‌ریزیم، اما اگر از روزن صداقت دیده راستین به خودمان بنگریم، چه ملاحظه می‌کنیم و آیا این با سنت و کتاب مطابق است یا ...

با توجه به اعتراض‌هایی که مردم شریف آذربایجان [جنوبی] نسبت به برنامه -

های صدا و سیما ابراز داشته‌اند باز مشاهده می‌گردد که در مضمون برنامه‌ها

(تفریحی، تعلیمی) اهانتهای متعددی به زبان و فرهنگ ترکی [صحیح: آذری -

"ساوالان"] می‌شود. ما با این احوال و افعال چه چیزی را می‌خواهیم ثابت -

کنیم؟ آیا ما برای خنداندن و پرکردن اوقات فراغتمان باید آداب و رسوم يك

ملت اصیل را به سخره بگیریم، و از آن بصورت نردبان جهت رسیدن به سکوی

اهداف خویش استفاده نمائیم؟ آیا ما آنقدر با عدم کارآیی و کاربرد ازی متخصص -

صان مواجه شده‌ایم که دیگر حرفی برای گفتن و تصویری برای نشان دادن ندار -

یم؟ و اغلب با نشان دادن يك ترك [صحیح: آذری - "ساوالان"] در نقش قاچا -

قچی، کلاهبرداری یا مثلاً از شغل آبرومند يك فرد رفتگر که در هر صورت باید این

وظیفه را در جامعه یکی برعهده بگیرد با کم ارزش نشان دادن این شغل به -

علت اینکه پایگاه اجتماعی پائینی در جامعه دارد با لهجه ترکی [صحیح: زبان آذری -

"ساوالان"] از آن برای خنداندن مردم استفاده کنند؟

مگر ما در طول این سالها چند تا سریال یا فیلم از تاریخ مشروطیت و مقاو -

مت ملت شریف آذربایجان در برابر جور و ظلم زمان که از خود نشان داد -

ند، تا اینکه بتوانند بیرق مشروطیت و آزادی را بر سر ایران به اهتزاز آورند

داشتیم؟ مگر غیر از آن است که آذربایجان [جنوبی] سنگر ایران بوده در طول

تاریخ؟ مگر ما کم داریم از رشادتهای ستارخان - شیخ محمد خیابانی، مهدی

باکری و در نیای فلسفه استاد محمد تقی جعفری و در عالم ادبیات افتخار و

استاد شهریار ...

کدام يك از این موارد را به تصویر کشیده‌اند که حال نوبت به قاچاقچی و

کلاهبرداری رسیده است؟

ما از مسئولان تقاضای رسیدگی به این مسائل هستیم. یقیناً هر ملتی حق -

دارد بر اهانت‌هایی که بر فرهنگ و رسوم خود می‌شود معترض گردد و این مطلب

را بیان می‌کنیم تا انشاءالله خودمان را با اتخاذ تدابیر مسئولان به جهانیان

اثبات کنیم ..

اجراکم عندا

جمعی از دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی تبریز

امضاها محفوظ



* آذربایجان بیر اولسون ! *